

ارزیابی آثار اخلاقی در نثر فارسی
مطالعه مخصوصی
اخلاق ناصری، اخلاق جلالی و اخلاق محسنی

پایان نامه

برای دریافت درجهء دکترای زبان و ادبیات فارسی
از دانشگاه جواهر لعل نهرو

به راهنمای
دکتر اختر مهدی

نگارش
محمد عقیل

مرکز زبان فارسی و مطالعات آسیای مرکزی
دانشکده مطالعات زبان و ادبیات و فرهنگ
دانشگاه جواهر لعل نهرو

دهلی نو

۲۰۰۱م



जवाहरलाल नेहरू विश्वविद्यालय
JAWAHARLAL NEHRU UNIVERSITY
NEW DELHI-110067

CP&CAS

Date : 20.7.2001

DECLARATION

I declare that the material in this thesis entitled "AN EVALUATION OF ETHICAL PROSE WORKS OF PERSIAN WITH SPECIAL REFERENCE TO AKHLAQ-E-NASIRI, AKHLAQ-E-JALALI AND AKHLAQ-E-MOHSINI" submitted by me is an original work and has not been previously submitted for any other degree of this or any other University/Institution.

MD. Aquil

MD. AQUIL

Name of the Research Scholar

Prof. Mahmood Alam

Prof. Mahmood Alam

(Chairperson)

CP&CAS/SLL&CS/JNU

Dr. Akhtar Mahdi

Dr. Akhtar Mahdi

(Supervisor)

CP&CAS/SLL&CS/JNU

Chairperson
Centre of Persian & Central Asian Studies
SLL & CS
Jawaharlal Nehru University
New Delhi-110067



بنام جهان دار جان آفرین
حکیم سخن بر زبان آفرین

تقدیم

پایان نامه دوره دکترا خودش یک تقدیمی است به دانشگاه جای
گاهی که دانشجو تحصیل می کند و نتایج مطالعات خودش را به کانون دانشمند
روشن فکران عرضه می کند.

اگر دانشجو حق می دارد که پایان نامه خودش را تقدیم بکند پس من ترجیح می دادم
که به دانشگاه جواهر لعل نهرو و به شخصیت فقید جواهر لعل نهرو تقدیم می داشتم
که آن شخص محترم هر چه ارزنده قدیم خوب بود و جدید و نوین گرانمایه که
سمبول پیشرفت و تجدّدخواهی است. در آن مرد نازنین تلفیق شده است
حق می دارد که به آن تقدیم بشود.

محمد عقیل

فهرست

پیشگفتار

صفحه ۱

فصل اول: تاریخ اجمالی اخلاق در ایران قبل و بعد از ظهور اسلام

۹ "

فصل دوم: مطالعه تطبیقی کتبهای مهم اخلاقی در فارسی (مانند اخلاق ناری، اخلاق بلالی و اخلاق حسنی)

۴۸ "

فصل سوم: آثار ادبی محتوی به تصوف اخلاق مانند گلستان و بهارستان

۹۴ "

فصل چهارم: آثار اخلاقی در شعر فارسی مانند مثنوی معنوی و پندنامه عطار

۱۴۵ "

فصل پنجم: نتایج مطالعات آثار اخلاقی بفاخری و تقابل و تطبیق بر مبانی اخلاقی

موجود و معاصر بالخصوص در خراب زمین که در بیشتر مناطق جهان رواج

نموده است. تا حدیکه تمدنهای قدیم و فرهنگهای کهنه مانند ایران زمین

۲۰۶ "

را تحت تاثیر خود قرار داده است -

۲۴۲ "

نتیجه گیری

۲۴۹ "

کتابیات

پیشگفتار

موضوعی که برای دریافت دکتری زبان و ادبیات فارسی این جانب انتخاب نموده
 موضوع مهمی است از زمانیکه اولین جامعه بشری تشکیل گردید اخلاق هم به وجود آمد. ابتدا نذاریب
 و سپس فلاسفه دستورات و قواعد اخلاقی را مطابق و درخور فهم جماعه هر عصر در لباس احکام و اوامر
 و پند و اندرز در دسترس عامه گذاشتند و همان اصول و مبانی بنای رفتار افراد جامعه‌های بایکدی نمی‌گردید
 تاریخ در خلال ذکر حوادث گذشته یک رشته نیکی‌ها و بدی‌ها از اسلاف بیان می‌کند
 گروهی از پادشاهان و امراء بزرگان را به نیکی می‌ستاید و از گروه دیگری به بدی نام می‌برد. بهرید
 روزگار نمودار یک عده‌ای مزایای اخلاقی و یارذایل است. اخلاق امری جدا و منفرد نمی‌باشد
 بلکه با، بستنی چند سویه انسان را در جامعه در آمیخته است. و همیشه با چیز دیگری در رابطه متقابل است
 اما در این رابطه شیوه خاصی دارد که اخلاق اختصاص دارد. اما برای بیان توضیح این تداخل و رابطه
 متقابل توضیح اقطاب و جهات این رابطه ضرورت دارد. یکی از این اقطاب و جهات اخلاق
 است که در میان کثرت عناصر وضوح و روشنی را نشان نمی‌دهد.

مقاله حاضر در پنج فصل منقسم است

فصل اول: تاریخ اجدالی اخلاق در ایران قبل و بعد از ظهور اسلام

فصل دوم: مطالعه تطبیقی کتابهای مهم اخلاقی در فارسی (مانند اخلاق ناصری، اخلاق جلالی

و اخلاق محسنی)

فصل سوم: آثار ادبی محتوی به تصوف اخلاق مانند گلستان و بهارستان.

شده ام - و بعد از اخلاق اسلامی نظریه دانشمند بزرگ معلم ثانی ابو نصر فارابی را ذکر نموده است -
 و اخیراً کتابهای اخلاقی که در نشر فارسی خیلی مشهور و معروف اند معرفی کرده شده اند. نخستین کتاب که
 در فارسی نوشته شده کلیده و دمنه است - اصل کلیده و دمنه بزبان هندی بوده در زمان ساسانیان
 از زبان هندی به پهلوی نقل شده بعد از این مقفح به عربی ترجمه کرد - کتاب کلیده و دمنه مطابق آنچه
 نظر اند نوشته - مشتمل بر ۱۰ باب بوده که ده باب آن متعلق به هندوین بوده و شش باب دیگر ایرانیان
 بر آن افزوده اند - علاوه ازین قابوس نامه، مرزبان نامه، سیاست نامه در باره اخلاق خیلی مشهور
 معروف هستند معرفی کرده شده اند - توجه خصوصی فارسی زبانان به این نوع آثار و کتابها بخاطر
 گرایشهای آنان به اخلاق بوده است -

در فصل دوم - بر سه کتاب یعنی اخلاق ناصری، اخلاق جلالی و اخلاق محسنی مورد بحث
 قرار داده و نیز افکار و خیالات طوسی و دوانی در باره اخلاق، سیاست مدن و تدبیر منزل
 اظهار نموده - اخلاق ناصری یکی از مهمترین کتاب اخلاقی است که در دوره هفتم هجری نوشته شده است
 کتاب اخلاق ناصری پرمایه ترین کتاب فارسی است که در علم اخلاق و حکمت عملی نوشته شده
 و رؤوس مسائل و مطالب این علم را که حکمای بزرگ در باره هر سه قسمت تهذیب الاخلاق
 و تدبیر منزل و سیاست مدن در تالیفات خویش نوشته اند، در این کتاب جمع کرده و در
 قسمت مبادی این کتاب هم آنچه از مسائل فلسفه شرق برای فهم مطالب لازم بوده با بهترین
 اسلوب و نیکوترین طرز نگاشته و الحاق شایسته و سزاوار است که تمام این کتاب بنام
 کاست در ردیف مهمترین دسی دانشجویان قرار گیرد -

دیرینه را نگه داشته است و در باب اخلاق هیچ کتاب در برابر گلستان مقبولیت ندارد.

کتاب دیگر بهارستان جامی است که این کتاب مانند گلستان مرکب از احکامات لطیف و نکات ظریف است و اشعار یلح نیز دارد و ذکر شماره‌ی از شعراء فضلاء در آن آمده است.

در فصل چهارم؛ در این فصل سعی نموده که آثار منظوم مانند مثنوی و پندنامه عطار را از جهت اخلاق مطرح بکنم. مثنوی معنوی بزرگ‌ترین میوه افکار و بهترین جلوه اشعار جلال‌الدین بکنه کامل‌ترین آثار منظوم تصوف و اخلاق در زبان فارسی است که در بحر رمل سروده است. مولانا در مثنوی خود از حیث رسائی مقصود و اتفاق مطلب و لطافت معنی و باریکی اندیشه و صفا و خستگی فکر عرفانی و اخلاقی داد سخن داده است.

کتاب دیگر به صورت منظوم از حیث اخلاق خیلی مشهور و متداول است. "پندنامه عطار" است شیخ عطار یکی و پیشوایان گویندگان مذهب عرفان است مولانا جلال‌الدین در زمینه عرفان او را پیشوا شمرده چنانکه گفته است:

هفت شهر عشق را عطار گشت ماهنوز اندر خم یک کویچ ایم

عطار در آثار خودش مطالب عرفانی و اخلاقی را اظهار نموده است. "پندنامه عطار" مشتمل بر اندرزهای اخلاقی و اجتماعی است که با مطالعه دقیق معلوم می‌شود که مضامین

پایان برسم. در پایان این مقدمه بر خود لازم می دانم که تشکر صمیمانه ای از استادان خود آقای پروفیسور عبود و دوداظمه و هلووی و دکتر انجمنی بگری بکنم که تحت راهنمایی ایشان به مقصود علمی خود رسیده ایم. در نوشتن این مقاله هر نوع کمک بدون هیچ تاخیر و تاخیر وقت در اسرع فراهم کردند. باید اعتراف کرد که بدون تشویق و راهنمایی این استادان گرامی تکمیل این پایان نامه ممکن نبود.

محمد عقیل

تاریخ - جولائی ۲۰۰۱ء

فصل اول

تاریخ جمالی اخلاق در ایران قبل و بعد از ظهور اسلام

خود ایجاد می کند، زیرا مثل معروف است که «موی نازک هم سببه ای می اندازد».

هر حرکت و تفکر و هر احساس ما اثری در قوای فکری و عادات و مدرکات ما دارد و در زندگی آینده ما اثری ضای عمده می نماید. باین تربیت اخلاق انسانی و انما در تغییر و تبدیل است یا پیوسته رو بخوبی می رود یا رو به بدی یعنی از یک طرف به سمت رشد بالا روی می کند یا از طرفی به سوی انحطاط و پستی فرود می یابد. هر یک خطه و خطائی که من در زندگانی مترکب می شوم. بر عبیه من قیام می کند و خوشی و سعادت را از من سلب می نماید و قوه تصرف و فهم ادراک مرا آشفته می سازد اما برعکس هر گونه سعی و جدیتی که در گذشته از من به ظهور رسیده است و هر برقی بر راستی و تحقیق که از اعمال و انکار من ناپسیده است همیت با من مصاحب و همراه است و مراد حصول اموال و مقاصد نیکم تقویت و تشویق می کند.

قانون میکائیلی که می گوید عمل و عکس العمل مساوی با یکدیگر میزند. در عمل اخلاق نیز تحقیقت دارد. اعمال خوب و بد هر دو صاحب خود تاثیر عملی و عکس العملی دارد و همان اثر را هم در اشخاص میکائیلی آنها هستند و از آنها پیروی و تقلید می نمایند. ایجاد می کند. اما انسان خالق و سازنده حوادث است نه مخلوق و مصنوع آن. و باین جهت اگر عزیم و اراده خود را به کار بیندازد و اعمال و کردار خود را مقرون به صلاح و نیکی سازد و از بدی اجتناب بورزد.

ایجاد اخلاق عالی و راقی بدون سعی و جدیت و تحمل ریاضت میسر نمی شود. باید مشق کرد که در احوال و اطراف رفتار و کردار خود باشیم و عنان و اختیار نفس مان بدست خود مان باشد و در راه رسیدن بمقصد ممکن است. به موانع و مشکلات عدیده بجز خود تم و گاهی هم موقتاً مغلوب و درماند شدیم ولی باید با تمام این مشکلات مبارزه نمود و اگر روح ما قوی و قلب ما پاک و صادق باشد بدون هیچ مشک و شبهه از میدان منطف و پیروزی بیرون می آئیم و به مقصد مقدس خویش نائل می گردیم. همان سعی و جدیت در پیشرفت و امید رسیدن به اخلاق عالی تر بهترین مؤید و مشوق ماست

وقتی اراده قوی عناصر اخلاقی را ب حرکت و فعالیت در آورد انسان برهنهائی مقصد
و منظور عالی شود از منافع دنیوی چشم پوشد و داخل جاده تقوی و وظیفه شناسی شود آن وقت
است که می توان گفت او به حد کمال وجود رسیده و بهترین نمونه اخلاقی و عالی ترین صفت
مردانگی را از خود بمنصه ظهور رسانیده است .

شخصی که با اخلاق معمولاً با وجدان هم است و در گفتار و کردار خود چیز بر طبق
وجدانی خویش عمل نمی نماید، علاوه بر حس وجدان اشخاص با اخلاق حس ادب و احترام
هم دارند و هر کس دارای این خصیصه باشد می توان او را عالی ترین و نجیب ترین نمونه
انسانیت دانست . احترام بچیزهای که مورد تخیل و تقدیس نسلهای گذشته بوده
احترام بمقاصد عالییه و افکار منزه پاکیزه بابزرگان رجال دو قرن ماضی و عقلا و دانشمندان
در عصر معاصر از واجبات اولیه اخلاق به شمار می رود به علاوه احترام برای راحتی افراد
خوشبختی عاقله ها و سعادت ملل نیز از ضروریات است زیرا بدون آن حس ایمان و اعتماد
و از میان می رود و دیگر نه اطمینانی باشخاص باقی می ماند و نه بخدا و نه صلح و آرامشی
در اجتماع برقرار می شود و نه پیشرفت تکاملی . احترام یک مفهوم دیگر مذاهب و دیانت
است . و بمنزله بند و رابطه ایست که افراد را بیکدیگر و بشریت را به خداوند متصل سازد
قوت اراده اساس و پایه هر اخلاق بزرگ و عالی است و هر جا اراده قوی باشد
آنجا نشاء و زندگیانی است و هر جا اراده نباشد ضعف و بیچارگی و فلاکت حکم فرماست
ضرب المثلی معروف است که " شخصی قوی و آبت راه رود راه خود را بازمی کند " .
هر قانده و پیشوائی که دارای اراده قوی و روح بند عالی باشد نه تنها راه خود را در
عالم بازمی کند بلکه تمهی و گیر را نیز در پی خویش می برد و هر کار داری او اهریت خاصی
است و از حرکت وی علامت شوق و نشاط و استقلال و اعتماد بنفس هویدا است

و بدون آنکه خودش ملتفت باشد احترام و ستایش و تمجید و بگير آن را بنحو جلب می کند
مسئله اخلاق در مورد تمام مردم اخلاقی و پهلو انان تاریخ صدق دارد. زندگانی
اشخاص بزرگ مانند اثر و نمونه فنا ناپذیری است از قوی و فعالیت بشری، اشخاص نمود
می نیند و جسم آنها معدوم می شود لیکن اعمال و افکار آنها تا ابد باقی می ماند و تاثیر عمیقی در
نسلهای آینده از خود می گذارد و باین ترتیب روح و حیات آنها در طول زمان جاودانی
مانده و به تشکیل و ساختمان اخلاقی آیندگان کمک می کند. مردم باینکه بزرگوار و عظمت
و ارتقاء اخلاقی رسیده اند به منزله نور افکن های در خط سیر بشری می باشند که محیط اخلاقی
عالم را روشن می کنند و مردم را در جاوه فضیلت و تقوی هدایت می نمایند. نور تابناک روح
این اشخاص همیشه جاوید است و نسلهای آینده را روشن و نورانی می کند.

انسان فطرتاً با اشخاص بزرگ احترام می گذارد و آنها تقدیس و ستایش
می کند زیرا این شخص قوم و ملت خود را بزرگ و سر بلند می کند و تنهها معا مین خویش بکه
فرزندان نسل آینده را هم به مدارج عالیبه ارتقاء می دهند. اعمال و افعال آنها نمونه و سر
مشوق قوم خودشان می شود در کارهای بزرگ و افکار عالیبه ای که از ایشان ناشی می گردد
بزرگ ترین میراث و سرمایه بشری به شماری رود. این اشخاص زمان حال را با زمان
گذشته متصل می کند و مقاصد و افکار عالی ترین را برای زمانه آینده تدارک می بیند. بنای
اخلاق انسان را آنها بر شاوده بنین و مستحکم قرار می دهند و مغز مردم را آنها به افکار
ستوده و مقاصد عالیبه آشنائی سازند.

اخلاق و فنی با فکر و عمل توأم گردید جنبه ابدی و جاودانی بخود می گیرد. غالباً بیک
نفر متفکر بزرگ مدت چند قرن در مغز مردم باقی می ماند تا بالاخره در زندگانی روزمره آنها
دخیل شود و به مورد کار و عمل آید. این قبیل افکار در طی ازمنه و قرون زنده مانده و در فکر

و روح اشخاصی که هزاران سال بعد ظهور می کنند تاثیرات عمیق می نماید. محمد، موسی، داود، سیمان افلاطون و سقراط از گفتارهای خود با ما تکلم می کنند و هر چند افکار آنها بزبان غیر از زبان خودشان بیان شود در روح و اخلاق ما اثر و نفوذ کلی دارد. مردم فعال و متفکرین بزرگ در حقیقت اشخاصی هستند که تاریخ را بوجود آورده اند زیرا تاریخ سرگذشت بشریت است که در تحت نفوذ و تاثیر رجال مبرز از قبیل پیشوایان و سلاطین و روحانیون و فلاسفه و سیاستمداران کار کرده چیزی دیگری نیست. حقیقتاً تاریخ عمومی عبارت از تاریخ زندگانی بزرگان رجال است. زمام و فلاسفه و روحانیون قوه متفکره یک ملت محسوب می شوند و صنعت گران و کارگران متعارفی که روح و قوای ملی را تجدید و تازه می کنند به منزل ستون فقرات تازه و قوت حیاتی آن می باشند.

ملل و نیز مانند افراد باید دارای اخلاق و صفات باشند و در ممالک مشروطه که تمام طبقات کم و بیش در امور سیاسی مدراخده دارند اخلاق ملی به طور قطع مبنی بر اخلاق و صفات اکثریت ملت می باشد نه بر اخلاق یک دسته محدود و همان خصائصی که معرف اخلاق افراد است همان هم معرف اخلاق ملل می باشد. بنابراین هر ملتی که دارای فکر بار و راستی و صداقت تقوی شجاعت نباشد آن ملت در انظار سایر ملل پست و تحقیر شده و در عالم قدر و قیمت ندارد. برای کسب اخلاق آمیخته ملل باید دارای حس احترام و وظیفه شناسی و اطاعت از قانون باشند.

هر وقت اخلاق ملی قومی از دست رفت آن قوم را منقرض شده باید پنداشت. هر وقت ملتی از جاده تقوی و فضیلت منحرف گردید و اعتنائی بر راستی و حق و عدالت نکرده و آن ملت دیگر قابل بقا، وزیست نخواهد بود و بالأخره هر وقت مملکتی در تحول و عیاشی و لطافت غوطه ور گردید و مردم آن شرافت و قانون و وظیفه شناسی و وطن پرستی را فراموش کردند

تلمنتی هائل آن مملکت را احاطه خواهد کرد و اگر درین تاریکی شوم بر حسب اتفاق عده معدودی اشخاص با اخلاق باقی مانده باشند که دست یکدیگر را گرفته و بخوانند فکری بحال وطن نویسی کنند باید بدانند که چیز بوسیله تجدید قوای اخلاقی افراد نخواهند توانست کاری از پیش ببرند و ملت خود را از خطر زوال قطعی نجات دهند ولی اگر اخلاق طوری از میان مدت رخت بر بسته و ازین رفته باشد که دیگر نتوان آن را تجدید نمود و هیچ امیدی برای نجات آن ملت باقی نخواهد ماند -

هر دوت مورخ یونانی که در سده پنجم هجری پیش از میلاد می زیسته و با همدیگر از پادشاهان هخامنشی همزمان بوده است در این زمینه چنین می نویسد " ایرانیان به فرزندان خود از پنج ساگلی تا بست ساگلی آداب نیکوی زرتشتی و بویژه سواری، تیراندازی و رشتگی می آموختند. آنها دروغ گوئی را بدترین عیب می دانستند و برای آنکه ناگزیر به انجام این کار زشت نشوند حتی وام نخواستند خود داری می کردند چه ممکن بود و امدار به جهت ناگزیر به دروغگویی شود. آنان از آداب دهان آکنند در آب و در رهگذر و نزد دیگران اباد داشتن و دست خود را به ناپاکی نمی آلودند. ایرانیان کهن فرزندان خود را دوران کودکی به ورزش های چون دویدن به سرما و گرما به کابرون سلاحهای گوناگون، سواری و ارابه رانی عادت می دادند و بزرگ ترین صفات ایشان مردانگی رشادت و دلاوری بود^{۱)}

گر نفون نیز چنین می نویسد " ایرانیان کودکان را در آوازه های حماسی می کردند تا داورسی را بیچشم ببیند و با اصول داورسی و اجرای عدالت و دادگتری آشنا شوند همچنین خاصیت گیاهان را به جوانان می آموختند تا از آنچه که مفید است بهره گیرند و از آنچه که زیان آور است به پرهیزند. از دیگر ویژگیهای اخلاقی ایرانیان این بود که همسایگان

۱) تاریخ ده هزار ساله ایران جلد اول تألیف عبدالعلیم رضائی ص: ۲۵۸

گاتھا نخستین کتاب مقدسی است که از چندین هزار سال پیش بشر را بشا همراه وحدت
 راهنمایی نموده و بر ضد گروه پروردگاران آریائی آیین مزدیسنا را استوار ساخت و بر اساس
 او ستا خداوند یگانه اهورمزدا نامیده شده است و در گاتھا مکرر اهورا مزدا و اهورا مزدا اهورا مزدا
 استعمال شده و در یشتهاوسا بر وقطعات اوستا غالباً با هم آمده است و در هم جا آن
 را آفریننده موجودات خداوند قادر مقدس از همه چیز آگاه و جاودان و آنقدر اندک مقامش در
 اعلیٰ علیین و رحل نوز و بارگاه پر فروغ و جلالی است که در اوستا آن را اگر و نمان می خوانند
 و محل پاکان و راستان می دانند چنانکه در آری بهشت یشته می گوید "گر زمان از مردمان
 پاک می باشد کسی از دروغ پرستان را برای مشاهده اهورمزدا به سوی آن راه نباشد"
 در اوستا نام اهورمزدا بر سر صفت اشنا سپندان جای دارد که در گاتھا از آنها شش صفت
 ایزدی ایراده شده است. در فروردین یشته آمده است "ما می ستائیم فروغ و درخشان
 را که کلام مقدس است و ترکیب صافی که او پذیرد و نیکوترین ترکیب اشنا سپندان است"
 بطوریکه گفتیم در گاتھا اهورمزدا آفریننده کل و مرکز دایره وجود دانسته شده است
 و تعلیمات اشوزرتشت مقصود از خلقت و نتیجه از زندگانی این است تا هر فردی در آبادی
 جهان و شادمانی جهانیان کوشیده شود و بسیده اندیشه پندار و کردار نیک قابل عروج
 به عالم روحانی و رسیدن با وج کمال و سعادت جاودانی نماید.

اشوزرتشت تعلیم می دهد، ما باید قوامی خود را صرف خدمت و سعادت دیگران نماییم
 و موجبات آسایش آنان را فراهم آوریم تا بتوانیم جهان و جهانیان را سعادت مند سازیم
 اولین وسیله این کار و نخستین مرحله این راه این است که خود را بشناسیم و بنفس خود
 معرفت کامل حاصل نماییم تا بتوانیم در میان دیگران یک سلطنت روحانی تشکیل دهیم زیرا
 ما پرتوی هستیم از آن فروغ بی پایان و نشانه ای می باشیم از آن حقیقت جاودان

و چون در حقیقت وجود خود و وقت نمایم و با سرار مکنون خود پی بریم پرده دوی و حجاب جهل
از پیش چشم ما برداشته خواهد شد و با سرار حقایقی پی خواهیم برد که ازین جا است که علمای
حکمت وجود انسانی را عالم صغیری توانند و بسا اسرار لاینحل در آن موجودی دانند و عقیده دارند

بحر علمی در نمی پنهان شده

در گزتن عالمی پنهان شده

این است که اشوزرتشت لتیم می دهد و حتی که در ابدان بشری ساکن است از مرکز
حقیقت صادر گردیده و پرتوی است مقدس و جاودانی که از عالم بالانا زو و در اجسام ظاهر
ساکن شده و این جهان فانی و سرای سپنج نشانه ای است از عالم روحانی و ملکوت جاودانی
ایزوی بھمین ملاحظه است که مزوینا به جهان مادی بنظر حقارت ننگریده و مانند سایر ادیان
پیروان خود را از دلبستگی به جهان و عیش و عشرت و زندگانی مجمل باز نداشته زیرا همانطور که
انسانی دارای جسم و روح است باید از خوشی و لذت و مانای جسمانی و روحانی نیز بهره مند باشد و گمانه
مکر این مطلب اشاره شده چنانکه خود اشوزرتشت در نخستین قطعه ازینسانایل است بوسید
ارمیشی بهره ای از تو نگری و سودی از زندگانی پاک منشی که اشاره به سعادت مادی و معنوی است
با و بخشیده شود و نیز درینا از مزو او است و صومن کمال و کامیابی جهان خاکی را خواستار است
زرتشت تنها بلفظ و تعلیم روحانی اکتفا ننموده بلکه کاملاً طرفدار خوشی و سعادت بشر و زندگانی اجتماع
است و بھمین مناسبت از گوشه گیری و انزوا متنفر است -

اشوزرتشت مثل "بودا" تعلیم نمی دهد و باید از جمیع لذات مادی و جسمانی دست شسته و

گوشه انزوا با اعمال شاقه ریاضت کشید بلکه برعکس می فرماید انسان برای زندگانی اجتماعی و کاملاً
و مفید خلق شده و زندگانی یک مبارزه دائمی بین بدی و نیکی است و ما باید مادام العمر پشتیبان راه

دورستی بوده و بر ضد بدی و زشتی بکوشیم -

این تعلیم با سایر تعلیم که معتقدند زندگی بشر یک گناه عظیم شروع شده و انسان گناه کار است منافات کلی دارد. زیرا آنان معتقدند زندگانی انسان از بدو خلقت لکه دار است و فقط بوسیده ریاضت، کشتن نفس تحمل مصائب و شکنجه یا بوسیده شفاعت و غیوه می توان سعادت و نجات اخروی را حاصل نمود ولی چون به حقیقت بنگریم خواهیم دانست:

عبادت بجز خدمت خلق نیست

به تسبیح و سجاده و دلق نیست

اشنوز رشتت تعلیم می دهد که مرکز جمیع کائنات و مبدأ تمام موجودات امور را میزاید
قادر مطلق است، اراده او لنگر عظیمی است که کشتی حیات بشری را در میان امواج دریا و طوفانی زندگانی نگاه داشته است -

در نهاد هر یک از افراد بشر چه زن و چه مرد چه غنی و چه فقیر زوره ای از انوار خورشید اهو ساکن است و آن پرتو خدائی را بهر اسمی که بخوانید خواه روح خواه و جبران یا روح القدس یا هوش و عقل پرتوی است مینوی که در وجود ما بود یح نبهاده است و سبب عمده ترقی و کمال ما است و قوه ذاتی است که از مبدأ اصلی خود جدا شده و برای مدت محدود و معینی در عالم سفلی در ابدان خاکی منزل گزیده است. این قوه است که ما را بدرجات عالیه ارتقا داده و از حالت حیوانی و انسانی به عالم فرشتگان می رساند و این ارتقا، همان سیر در عالم حقیقت و وحدت است که مولوی معنوی بآن پی برده می فرماید:

از جمادی مردم و نامی شدم

وز نما مردم به حیوان سرزوم

مردم از حیوانی و آدم شدم

پس چه ترسم کی از مردن کم شدم

جمله دیگر به میرم از بشر
تا بر آرم از ملائک بال و پر
وز ملک هم بایدم جستن ز تو
کل شیء صاکن الا وهمه^۱

این است که اشوزرتشت عقیده دارد این ذره مینوی قادر است در طی زندگی
و مینوی ما را بر منزل سعادت و خوشی را صفا نماید و عالم آینده بدوستی اهورامزدا پیوندد.
اشوزرتشت برای اشخاص معمولی که کمتر از حقایق آگاه می باشند یک دستور ساده
و سهل الفهم آورده که در فهم آن محتاج هیچ گونه معاونت خارجی نخواهند شد و آن تعلیم ساده
و مختصریست که در سه کلمه اساسی و اصول مذهب زرتشت هومت، هوخت، هوشت محتوی
است.

زرتشت در تبلیغ این تعلیم ساده از برای عوام آتفا ننموده بلکه از برای کاینکه
در درجه عالی تر واقع می باشند دستور کاملتری آورده و فهم آن نزدیک آئینده از فلسفه عالی
مزوینا و مناقب مزوانی بی اطلاع می باشند شکل بلکه محال خواهد بود و آن فلسفه عالی و مهم
شش اشاسپندان است که راه سعادت حقیقی را بمانشان داده و به شایسته تحقیقت دلالت
می کند.

مطابق تعلیمات زرتشت هر یک از ما سر دوزن چه غنی و چه فقیر باید این شش
اشاسپندان و صفات این ذره بهره مند بوده و آنها را در ضمیر خود پرورش دهیم تا بوسیدان
سعادت خود و دیگران را تا بسیم چنین شخصی این جهان با در کمال رسیده و در عالم
دیگر ستکار خواهد گشت

نگلفته نماند یکی از افتخارات نژاد ایرانی این است به تصدیق جمیع تواریخ عالم در دورهٔ
صحنهٔ منشی ایرانیان در راستی و درستی مشهور آفاق و ضرب المثل عالمیان بودند حتی مورخین
مشهور مانند هرودوت یونانی با اینکه از دشمنان ما محسوب می‌شدند و در کتاب تواریخ خود
از بزرگوئی نسبت با ایرانیان مضایقه نکرده و ملی نتوانستند از تحسین و توصیف راستی و درستی
آنان خودداری نمایند و آنان را برای این صفت پسندیده می‌ستایند حتی می‌نویسد
ایرانیان از خرید و فروش و معاملات بازاری متشکر بودند زیرا بجزور به فریفتن بگدگیر و دروغ
گفتن نمی‌شدند و نیز مایل به قرض گرفتن و قرض دادن نبودند برای اینکه شاید در موعد از
عهده تأدیه طلبکار بر نیامده و دروغی از ایشان سرزند، یک شاهنامهٔ نخبی نیز در این باب
موجود و در تاریخ دورهٔ صحنهٔ منشی ضبط است که چون کوروش به لیدیات تسلط یافت یونانیان
با سپنجام فرستادند که از برای تسخیر یونان اقدامی ننمایند و الا آنان برای دفاع از مملکت
خود جنگ خواهند نمود کوروش جواب داد: «اگر وقتی عازم تسخیر یونان شوم هرگز از ملتی که روزها
در بازار منزکب هزاران دروغ می‌گردند بیم و هراس نخواهم داشت»^{۱۶}

و از ایش کبیر در کتبهٔ خود یک وصیت جاودانی برای جمیع ملل و همهٔ سلاطین بعد از خود
باقی گذاشته و بانان و ستوری و هد هر کس می‌خواهد بنمای استقلال مملکت و سعادت ملتش
را بر اساس محکمی قائم سازد باید دروغ را از آن سرزوبوم رانده و راستی را در آن سرزین
استوار نماید.

بیچ از ملل قدیمهٔ عالم و تاریخ سندی باین اعتبار و نام و نیکی با این همه افتخار
ندارند و تا این درجه دوست و دشمن در مقابل محسنات اخلاقی و افعال پسندیدهٔ آنان
سرتسبیم نکرده اند و چون بنظر وقت بنگریم با اعدب مورخین اروپائی هم عقیده شده خواهیم دانست

جمیع این صفات حسنه و خصایل پسندیده که نظر محققین را بخود جذب نموده و اثر و نتیجه تعلیمات و خستورایران اشوزرثت سپستان است که روح ایرانی را تا این درجه برآستی و درستی و پرهیز کاری پرورش داده و نام نیکشان را تا قیامت بافتخار و عظمت بر سر دفتر تاریخ عالم جاودان نهاد و همین صفت اینزدی که ما باید ازین بهره مند باشیم صفت مقدس و هومن یعنی

منش پاک است که ما بوسیله آن و ارای ضمیر تا نیک گردیده می توانیم دیگران را نیز از پر تو آن منور گردانیده بشا همراه سعادت رهبری و دلالت نمایم و هومن در گناه و ارای مقام عالی و مقدس است و در اشتهای و سایر او ستاد و سر امشا سپندان جای دارد و آنرا نخستین آفریده اهور مزدا دانسته اند که در جهان روحانی منظر منش پاک و اندیشه نیک و حکمت و دانش می باشد و در گناها اشوزرثت بوسیله هومن از معرفت اهورائی بهره مند می گردد و خواستار است پیش از همه چیز هومن و روان آفریش را از خود خوشنود گرداند.

بمعین سبب و مطابق همین نظر است که تربیت عمومی و تحصیل علم و هنر که از لوازم اولیه پرورش هوش فطری است در دیانت مزدینا یکی از فرائض مذهبی شمرده شده و در این باب تاکید زیاد کرده اند چنین شخصی که هوش فطری و آلتها بیش در نعمت قواعد فوق پرورش یابد از هیچ گونه شاداید و عوارض لبیعت منقلب نگشته و تعیینی در حاشی نظا هر نخواهد شد و کوه استقامتش در مقابل تند با و حوادث نخواهد جنبید، بر عکس کسی که از این نعمت اینزدی و سعادت نامتناهی بی بهره بوده چون بی ضعیف از آنک درزش باد سرفرو و آورده از جانی بجائی رانده گردد.

بوسیله این تعلیم بزرگ انوار حقیقت و پیر تو محبت و صلح و سلامت در قلب می نماید و انسان با اصفائی حکمت و دانش بر منزل سعادت ابدی هدایت می گردد بطوریکه شخص در پیراه قدم می زند به خطا نرفته و از شا همراه راستی و درستی منحرف نخواهد گردید، تمام

این صفات و فواید آن در دایره معنی "وهومن" و منش پاک جمع است، و بر هر یک از زرتشتیان فرض است که برای رسیدن باین مقام مقدس از هیچگونه جدوجهد فروگذار ننماید و مرکز دایره وجود را شناخته به مقصود اصلی و مبدأ واقعی پی برسد و رگانه های مقدس چند بتنازخی مهم جباب توجبه راجع بعروسی "پورجهیت" دختر اشوزرتشت با جاماسب و بیوه نی شود، در یکی از این قطعات عروس دعائی کند که نور حقیقت و روشنائی ضمیر باو برسد، و نیز در آیه دیگر جاماسب بواسطه منش پاک ستوده شده در موقعی که اشوزرتشت مراسم عروسی را بجای می آورد بعنوان این عروس و اما و بجهت زنان و مردان خطاب می فرماید:

"ای دختران شوی کننده وای و اما و ان اینک بیاموزم"

"آگاهان سازم، پندم را بخاطر خویش نقش بندید و بدلها"

"به سپید باغیرت از پی زندگانی پاک منشی بگوشید بر یک از شما بیدور"

"گردار و گفتار و اندیشه نیک بدگیری سبقت جوید و ازین روز زندگانی خود را خوش

و فرم سازو"

این دو صفت ایزدی که راستی و منش پاک باشد یگانه عامل قوی ترقی انفرادی

و اجتماعی هیئت جامعه انسانیت و صنگامیکه این دو صفت با تمام مزایای خود در انسان ظاهر گشت و اندیشه و گفتار و کردار شخص مطابق قوانین راستی و درستی از پرتو انوار دانش منور گردید آن گاه نتایج این دو قوه بزرگ بدگیران نیز اثر نموده و عالم را اثرات خود آباد و علمیان را شاد و بساز و بهبهشت با همه نعماتش در جهان خاکی ظاهری گردود.

شوکت و عظمت ایران قدیم و اقتدار سلاطین عظیم الشان صحیح منشی تمام

در تحت تاثیر این عقیده و مطابق این دستور و دستور ایران بوده است، چنانکه کورش با آنها

اقتدار و قدرت فوق العاده که عالم آنروز را متزلزل ساخته بود چون بابل را فتح نمود همه خزاین غارت شده بنی اسرائیل را به معبد بیت المقدس برگردانید و یهودیان را از اسارت و پریشانی نجات داد، حتی فرمان داد معبد خراب ایشان را تعمیر نمایند. و از ایلوش کبیر پس از فتح ممالک متمدن دنیای آنروز با هیچیک از ملوک و پادشاهان و قوایین مذهبی و مملکتی آنان مخالفتی ننمود و با جمیع رعای خود بهر مذهب عقیده ای که بودند بدون فرق و تفاوت با عدالت و رأفت رفتار کرد و همین طرز حکومت و عدالت گزینی او سبب شد که نام نبیش تا ابد بر صفحه تاریخ عالم به نیکی باقی ماند و سزاوار است اعمال او بهترین سر مشق همه سلاطین و حکمرانان عالم باشد.

در دوره اسلام که موضوع اخلاق از آغاز تا حال پسند کرده شده در هر زمان کتابهای گوناگون بر این موضوع نوشته شده اند، عالمانیکه به تدوین و تشریح اخلاق اسلامی پرداخته اند به روشی علمی و فلسفی این کار تحقیق کرده و انجام داده اند مانند ابن مسکویه در کتاب الطهارة و نواجذ نصیر الدین طوسی در کتاب اخلاق ناصری و محمد غزالی در بسیاری از تحقیقاتش در کتاب احیاء العلوم و غیر هم و یا باری دینی و دیگر که ما آنرا تاریخ اخلاق می نامیم و مشتمل بر قصه و حکایت ها و ذکر مشاهیر و رویدادها است آن را شروع کرده و به پایان آورده اند ولی با اندک نظر و تأمل در کارشاهان معلوم می شود که سیستم ها از فلاسفه گذشته و نگارندگان حکایت ها و افاندهای به اصطلاح سببیک عصرهای پیش از اسلام به ارث رسیده و تنها در شرح و نشر اخلاق اشرافی کار آمد و مؤثر اند که بدیهی است کاملاً بی ارتباط با اخلاق اسلامی است و بلکه اکثر آن را از مقصد اصلی بازمی دارد و از تهذیب و تطهیر اخلاق دوری نماید.

اصلاً ارسال رسولان الهی و انزال کتاب های سماوی و صدور احادیث شریفین

بخاطر بط علوم عقلی فهمانیدن نکات علمی و فلسفی و جهات تاریخی و ادبی و امثال اینها بنوده
 بلکه غایت آن توحید عملی و هدف آن تربیت نفوس انسانی و تقویت سواطع بشری و کنترل
 نمودن عمراتز و صفات حیوانی بوده تا در نتیجه کشمکش ها و ستم گیریها پایان یابد و برابری
 و برادری میان شان بر اساس آنگاه بی برقرار شود و نظام رزقی عاقلانه بر محیطها شان
 سایه افکند و سعادت مادی و معنوی شان تأمین گردد و با تحصیل مزایای روحی سبک
 بار شده و از عالم تاریک جهل و طبیعت و از ظلماتی کثرت به شانسار و خیرت طوبای علم
 و فضای قدس و محفل انس و محبت و توحید پرواز نمایند، و چنانکه رسول خدا در حدیث شریف
 درباره این فرموده. علوم عقاید نیز باید به طوری بیان شود که چنین اثری در پی بیاورد زیرا از آن
 به آیه و نشانه محکم تعبیر فرموده و بدیهی است اگر مشکلی یا حکیمی تمام عمر خود را در رشته های
 متعدد علم کلام و فلسفه صرف نماید و علم او آیت الهی و آلت حق جوی و حق خواهی نباشد خود آن
 علم حجاب او بلکه حجاب اعظم او است و میان او و حقیقت، جدائی می افکند و علمش علم الهی و حکمتش
 حکمت انسانی نخواهد بود بلکه پس از بحث بسیار و قال و قیل بی شمار توجیه قبش به عالم
 طبیعت ظلماتی و کثرت و تفرقه افزون شود و تعلق روحش به شانسار و خیرت خیرت رغبت
 های حیوانی محکم تر گردد.

انسان وقتی حکیم و الهی و عالم صغکانی ربانی می شود که علمش الهی و ربانی باشد
 اگر عالمی فرضاً از توحید و تجرید بحث کند ولی حق طلبی و خدا خواهی و دارستگی او را به این بحث
 نکشند و باشد بلکه خود علم و فنون زیبا و جلوه های هنری آن را به این کار دعوت کرده
 باشد بلکه نفسانی و از روی هواها و خواسته های شیطنانی است.

و گونه از علم که در حدیث شریف از بنی ارم صلعم نقل شد و موسوم به علم فقه است
 آن قسمش که سر لوط به اعمال مبادی است مقدمه انجام آن اعمال است و آن اعمال مقدمه

حصول معارف و در نهایت مقدمه حصول توحید و تجریدند و آن قسمش که مربوط به سیاست
مدن و تدبیر منزل و تعمیر بلاد و شهرها و تنظیم امور انسانها است، مقدمه آن اعمال است و در حیات
تام و تمام و بسزائی و حصول توحید و معارف و از آنکه شرح آن به تألیف جداگانه ای توقف دارد
و همین نحو گونه دوم از علم که در حدیث شریف از نبی اکرم نقل شد یعنی به علم منجیات و مهلاکات
اخلاقی و منزایای انسانی و خصوصیات شیطانی، مقدمه برای تهذیب نفوس است که تهذیب
نفوس مقدمه برای انسان شدن انسانها و لایق شدنشان برای پذیرش جلوه های
توحید قلبی و عملی است -

اخلاق علمی و تاریخی و تفسیرات و تعریفات ادبی و علمی و موضوعات اخلاقی و شرح
آیات و احادیث وارد در آن بدین سبک، اسلامی نیت و انسان را از مقصد و مقصود و دور
نی کند و در این جامه گوئیم: اخلاقی اسلامی، حقیقی است که تحصیلش قوای حیوانی را بزرگتر کند
و فرمان قوه عقلی او در می آورد.

و بعبارت دیگر جنبه های خلقی و لجنی انسان را مطیع و پیرو جنبه حقی و روحی او
نی گرداند و در نتیجه قوه عقلی و جنبه حقی و روحی او بر قوای حیوانی و جنبه لجنی او مسلط می شود و همیشه
روی میزان معلوت و اهمیت سنجی آنها را به کار می گیرد و ماهیت متحرک و پویا به پیش و در
جانب کمال انسانی به آنها می دهد و از رکود و ایستادگی و نیز از حرکت به عقب و در طرف
حیوانیت آنها را بازمی دارد و تضادهای انسانی را از میان برمی دارد و این اخلاق همانست
که در قرآن کریم، فرستادن پیامبران و نازل کردن کتابهایش را برای گسترش آن
معرفی کرده و در سوره حدید آیه ۲۵ فرموده:

”لَقَدْ آسَأْنَا نَاسًا سُلْنَا بِآيَاتِنَا وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ
يَتَّقُوا النَّاسَ بِالْقِسْطِ“

چه تنه‌ها بگسترش چنین اخلاقی می‌توان عدالت و برادری را میان مجتمعات بشری برقرار نمود و اختلافات و تفاوت‌ها را از میان برداشت و عزیز صاحب‌ذات در انسان‌ها مهار نمود و در جهت همکاری و همدردی و برادری و ایشار نسبت بهم به کار گرفت، و قهر آنچه در تحقق دادن به این اخلاق شکوهند اهمیت دارد و آنچه در شرح آیات و احادیث راجع به آن مهم است، اینست که گوینده یا نویسنده بابت دادن و ترسانیدن و عطف و لطف و تذکر و دادن و یادآوری کردن، هر یک از مقاصد اخلاقی خود را در نفوس جاگیزین کند.

قرآن کتاب آسمانی ما مسلمانان و گنجینه پر بهائی است که در خلال سرگذشت پیغمبران و در ضمن آیات توحید و فقه و غیره شالوده اخلاق نیکو را بنا گذاشته است. این کتاب مقدس زتنه‌های مکی ها و مدی ها را به بشر شناسانیده است و راه سعادت را از راه ضلالت تمیز داده بلکه امتیازات دیگری نیز دارد که مختص بیانات الهی است.

قرآن یک کتاب اخلاقی است که در نوع خود بی نظیر است و از طرف دیگر جامعه ما احتیاج شدیدی به روحانی از این انحطاط اخلاقی دارد که متأسفانه روز بروز بر وخامت آن افزوده می‌شود. بنا بر این یگانه راه چاره توجیه به ندای آسمانی است تا بلکه با این داروی قطعی بیماری‌های روحی ما مدوا گردد.

چندین آیات قرآنی که مربوط به اخلاق اند و ذیل ذکر می‌کنم:

در باره اخلاق خانوادگی در قرآن اینطور آمده است:

وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ سَاءَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ
 یعنی فرزندان را برای ترس از گر سنگی مکتبید
 زیرا ما به ایشان روزی می‌دهیم و حتی به خود شما نیز روزی می‌رسانیم همانا کشتن ایشان

خطای بزرگی است .

احترام والدین در قرآن مجید در درجه دوم اهمیت یعنی پس از ایمان به خدا قرار گرفته است . و به همین جهت قرآن در موارد متعددی با بیانی فصیح این موضوع را به انسان تذکر می دهد :

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْلَمَ صَالِحًا لِمَا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي دِينِي الَّذِي رَّبُّي الرَّحْمَنُ إِنَّ تَبَتُّ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ؛ یعنی ما به انسان سفارش کردیم که به پدر و مادر نیکی کند . زیرا ماورش را با مشقت حمل کرد و بار بچ و زحمت زایید و از حامله بودن تا موقع بازگرفتن از شیر سی ماه بود تا آن که وقتی به حد رشد رسید و به سن چهل سالگی رسید گفت خدای من مرا موفق کن تا این که به نعمت تو شکر کنم چنان نعمتی که به من و به پدر و مادرم بخشیدی موفق کن تا عمل نیکی انجام دهم که آن را پسندی و فرزندان مرا به سوی اصلاح سوق ده . من حالا به سوی تو بازگشته ام و از اطاعت کنندگان هستم

چنانکه ملاحظه می شود در این آیه بعد از اشاره به رنج های والدین در باره فرزند موضوع شکر گذاری را نیز به بیان اخباری تأکید می کند و به این ترتیب وظیفه یک فرزند را که در برابر خداوند و والدین خود دارد و همچنین شکر گذاری را به سبب نعمی که به او بخشیده شده مقرر می نماید .

بعد از تعلیم قرآن در باره اخلاق نظریه فلسفی مشهور ابو نصر فارابی را بیان می کنم
فارابی با اتفاق اغلب مورخین آن را معلم ثانی موسوم کرده است در باره اخلاق این طور فرموده است که افراد بشر از لحاظ اجتماع و تشکیل جامعه دارای دو جنبه موثر و مفید و مضر و مضر بهم

هستند که یکی از آن دو جنبه اخلاقی و دومی تعلیم جسمانی و پرورش انفرادی می باشد که بعقیده وی برای حصول کمال انفرادی آموزش و پرورش جسمانی بدانکه مایز اصیبت و قابل استنابست ولی اساس ترقی و تکمیل مراتب انسانی را بویژه در پیکر اجتماعات جنبه اخلاقی و پرورش آن می داند.

بعبارت واضح تر در نظر فارابی اخلاق و پرورش آن اساس و بنای کمال فردی و جمعی محسوب می شود که تکمیل این بنا بواسطه آموزش جسمانی انجام می گیرد

و منشاء تربیت اخلاقی عقل و ادراک کلی که قوه مختصه بانسان و سمیزه اوست می باشد زیرا عقل بر تنهایی توانائی دارد که بیان رنگ و بد تشخیص دهد عقل غریزی بهترین راهنمای انسان است بویژه خردی که توأم با فضیلت و دانش مفید باشد که در این صورت بدون کمک قوای دیگر انسانی می تواند راه سعادت را برای فرد با جماعه نشان دهد. و جامع را بطرف کمال نهائی که غایت آفرینش و منظور هستی است سوق می دهد.

چنانکه افلاطون نیز در موضوع اخلاق برای عقل چنین مقام شامی و منزلت بزرگی را قائل شده و گوید :

اگر آفریننده جهان از بد و خلقت در وجود افراد بشر چراغ عقل و نور خرد را بودی نگذارده بود هیچیک از پرخیران و دانشمندان توانائی اصلاح و پرورش آنها را نداشتند و نمی توانستند بانلقین احکام آسمانی جامع بشریت را از مرحله توحش بدون بش پراه تمدن و علم و یانت سوق دهند چنانکه نتوانستند در حیوانانیکه فاقد عقل و خرد هستند اثری از تعلیم و بینی خود بجا و کار بگذارند.

پس در واقع بعقیده فارابی اولین تربیت انسانی تقویت عقل و خرد اوست بواسطه

را سنگونی را بشاگردیادی و هند محیط مدرسه طوری باشد که آن شاگرد و عملاً نیز نتواند دروغ بگوید تا ملکه راستی و مراحل احساساتی وی بتدریج حاصل شود هم چنانست موضوع عدالت مساوات عدم تمایز و زبانی نیز ملک بهم نوع خود و موضوعات دیگر یکیه در حقیقت مصالحت اجتماعی محیط برای افراد به شمار می روند یا یعنی از ابتدای طفولیت در نتیجه ممارست و تلقینات محیط مدرسه و خانه ملکه اطفال و جوانان واقع شود باین وصف جامعه مدرسه یا مربیان می توانند او ساکنند که توانسته اند برای بوستان اجتماعات خود عده درختان بارور و مفید بوجود آورند.

از مشلهای فارابی است می فرماید: کسیکه بر مبادی ارسطو و عقاید او آگاه شود ولی متابعت از وی نکند بهتر است از کسی که اقوال وی را مطلع نشود لیکن اغماض تضادها مطابق با مبادی ارسطو باشد.

زیرا معرفتی که موجب حصول ملکه نفسانی است بهتر از عمل نیک اتفاقی می باشد چه تشخیص میان نیک و بد بسته به معرفت است و در حجابی دیگری گوید نفس انسانی فطرتاً شهوت پرست و خود خواه خلق شده و می تواند برای ادامه حیات ساده خود همه چیز را از بین ببرد و از همه موجودات سبقت بگیرد و بعد از اراده وی نیز باندازه او رک و تصور می باشد ولی قوه تعقل نعمت بزرگی است که در آن بود و لیه گذارده شده تا موجب سعادت و سبب اختیار و آزادی وی در افعال گشته است پس لازم است در پرورش انسانی بیشه در تکمیل قوه ادراک و فکر و کوشید تا بدینوسبب جنبه انسانی را از جنبه حیوانی جدا کند و وجود را مستعد پذیرش کمال و سیر ترقی و حیات ابدی نمود در حقیقت فارابی در این روش با همه علماء طبیعی که فقط معتقد با آموزش و پرورش جسمانی هستند مخالفت نموده است.

فارابی در موضوع آموزش گاهی با علما دین نیز علم مخالفت برافراشته و در مقابل آنانکه می گویند: تزیهت اخلاقی و رتبه تعلیم علوم دینی و عقاید مذهبی تقویت می گردد -

او اظهار داشته که تنها نقل ممیز خوب و بد و راهنمای افعال انسانی و وسیله سعادت است بویژه اگر با علم و فضیلت توأم باشد از خطا و اشتباهات نیز مصون خواهد ماند گرچه مقررات دینی در تقویت خرد مفید و موثر است ولی نمی توان گفت یگانه راه تعلیم همان تعیبات آسمانی که منسوب به ادیان است می باشد چه بسا دیده شده است شنا صبیکه کاملاً به تعلیم دینی آشنا هستند و حتی افعال آنان مطابق دستورات دینی انجام می شود اغلب اوقات اعمال آنان به همرمجیط و جامعه منجر شده است -

علت این نتیجه را چنین می دانند که این شخص متدین بواسطه محرومیت از مواهب عقل منافع و مضار جامعه را نمی تواند تشخیص بدهد تا اعمال خود را با آنها هم آهنگ سازد بلکه اهمیت اجتماع را منحصر بخود تصور نموده مترکب چنین اشتباهات می شود -

بخلاف کسیکه کاملاً از ثمره خرد بهره مند و با فضیلت علم آراسته باشد زیرا این شخص فرضاً اگر مسادی دینی و مسائل الهی اطلاع و یابی عقیده باشد افعال و اعمالش مستقیماً به ضرر جامعه نخواهد شد و منافع جمیع افراد اجتماع را در نظر گرفته حتی نفع شخصی خود را فدای منافع جامعه خواهد کرد -

چنانکه همه ادیان و نتایج حاصله از تجربیات این موضوع را مسلم محرز داشته که عمل بدون علم و خرد و لو بذات خود خوب باشد چون نفع جمعی در آن مدخل نداشته از لحاظ اجتماع مفید نخواهد شد -

چنین نیست زیرا این مخالفت از لحاظ مباحث علمی پیش آمده است زیرا علماء دین قدمی بالاتر گذاروه معتقد شده اند که عقل بی دیانت بطور کلی فائده ندارد و موجب

و کمال نخواهد شد پس مفهوم موافق این عقیده آنست که تنها عقولی که بحال جامع مفید شود
 عقولی است که از تعالیم دینی سرچشمه گرفته باشد و بقیه عقول که از زیور آموزش دینی عاری
 هستند برای جامعه حیات مفید و موجب کمال نخواهد شد البته این امر بطور عموم قطع نظر این
 که مخالف با دلائل و شواهد حسی و تجربیات علمی که در نتیجه قرون متمادی حاصل شده می باشد
 موافق ادراک عقل و منطوق نیز نخواهد شد زیرا طبق ساختمان فطری انسان عقل وی
 اساس ادراک و پایه تکالیف دینی می باشد چنانکه برای اشخاص جنون و ساینده
 از خرد بهره نداشته باشند و طایف دینی در نظر گرفته نشده -

پس این مسدودت می کند که عقل مقدم بر تعالیم دینی و اساس ترقیات
 انسانی می باشد در حقیقت می توان گفت معرف و منظر دین عقل است بنا بر این چگونه
 ممکن است که بگوئیم که دین و تعلیم وی عقول را ظاهری سازد
 حتی اغلب رسولان خدائی گفته اند ما پیامبر ظاهریم جامع بشریت هستیم و بی پیغمبر باطنی
 عقل و خرد وی محسوب می شود -

همین است که فارابی گوید: عقل خود بخودی فطرتاً توانائی تشخیص افعال نیک و بد
 را داراست و حتی عقیده مندر است باینکه از ابتدای خلقت هر بشر عقل وی مساوی با سایر
 احساسات مزبزی وی می باشد تنها در نتیجه سیر تکاملی احساسات و دیگر بواسطه تماس
 با موالم ظاهر و ماده تقویت شده برعکس عقل در تحت تاثیر محیط خارج و سالم بلبیت
 ضعیف تر می شود تا اینکه احساسات خرد در تحت الشعاع قرار داده سلطنت وجود انسانی
 را بدست خود گیرند آن وقتی است که جامعه بشری برای نگهداری تعادل میان شخصیههای
 احساساتی متوسل بقوانین و اعمال زوری شوند زیرا اگر در نتیجه آموزش و پرورش خود بر احساسات
 بشری غلبه کند جامعه بنام معنی معتدل و صلح خواه بوجود خواهد آمد که اعمال هیچگونه قوه تهریه

رالازم نخواهد داشت -

این است که فارابی گوید: برای جلوگیری از این عمل لازم است از ابتدا عقل انسانی را که ضامن سعادت و کمال اوست و نتیجه تلقینات و آموزش اعمال اخلاقی تقویت نمایند تا بتواند در هر مرحله و طیفه بلبسی خود که حفظ تعادل مملکت و برقراری عدالت در کشور وجود آنست انجام دهد. ممکن است این تقویت و تکمیل خرد انسانی از راه تعلیم دینی زودتر و بهتر عملی گردد. چنانکه درباره این مسئله فارابی اصرار کرده است که مهمترین تسلیحات برای سعادت یک جامعه همان تعلیم دینی است که سبب نیرومندی عقل و موجب وحدت آراء افراد آن جامعه می گردد. این جا درباره اخلاق باستان ایران، اسلامی و نظریه اخلاق فارابی ذکر کرده شد. اکنون بر این موضوع کتابهای اخلاقی که نوشته شده اند از آنها که مشهور هستند باید که معرفی کنیم. اولین کتاب که بر این موضوع نوشته شد کلبه و دمنه است. کتاب کلبه و دمنه از جمله آن مجموعه های دانش و حکمت است که مردمان خردمند قدیم گرد آورده و بنهشتند و از برای فرزندان خویش به میراث گذاشتند و در اعرصه و قرون منمادی گرامی می داشتند می خواندند و از آن حکمت عملی و آداب زندگی و زبان می آموختند -

اصل کتاب سبندی بود بنام پنچ تشره در پنج باب فراهم آورده. برزویه طبیب مروزی در عمر النشروان خسرو پسر قباد پادشاه ساسانی آن را پارسی در آورد و ابواب و حکایات چند بر آن افزود که اغلب آنها از ماخذ و گیر هندی بود. در مبادی دوران فرهنگ اسلامی ابن المقفع آن را از فارسی به تازی نقل کرد و کلبه و دمنه نام نهاد و از نگارش پارسی برزویه و از ترجمه تازی پسر مقفع بهر گونه زمان ترجمه کرده شد. در عصر ساسانیان نخستین سخنگویی بزرگ فارسی ابو عبد اللہ رودکی آن کتاب ابن المقفع را بنظم فارسی امروزی در آورد. پس از وی باز بفارسی ترجمه کردند تا به عهد بهرامشاه

غزنوی ابوالمعالی نزالشد که منشی دیوان بود. بکلیله و دمنده پس مقتضی را بار دیگر به نثر فارسی ترجمه کرد و آن این کتاب است که اکنون بدست خواننده است

این ترجمه را با ترجمه‌های دیگر فرق است نزالشد منشی به مناسبت از اصل نبوده است و ترجمه و نگارشی آزاد ساخته است و آن بهانه و وسيله کرده است. از برای انشای کتابی به فارسی که محرف همز و قدرت او در نوشتن باشد و انصافاً نثر فارسی را به فروه اعلی رسانیده است و کمال قدرت آن را در بیان مطلب و حد توانائی خویش را نیرد و نویزندگی در این کتاب بمنقده ظهورت نشانیده.

از جهت اخلاق این کتاب از آغاز تا حال خیلی مشهور و معروف است و بین دانشمندان متداول و رایج است. در ذیل بطور مثال حکایتی بیان می‌کنم تا از حیث اخلاق اهمیت این کتاب واضح بشود.

حکایت: گفت آورده اند که زاغی در کوهی بر بالای درختی خانه داشت و در حوالی آن ماری بود هرگاه زاغ بچه کردی مار بخوردی زاغ بوجه موذیت نزو یک مار آمد و گفت ای برادر در رموز متقدمان و امثال حکیمان سخنانده که مَنْ سَلَّ سَيْفَ الْبَغِيِّ قُتِلَ بِهِ

هر که تیغ ستم کشد بیرون

فلکش هم بدان بریزد خون

البته موذیت او مفید نیامد چون از حد بگذشت و زاغ در ماند شکایت بر شکل برد که دوست او بود و گفت می‌اندیشم که خود را از بلای این ظالم جان شکر باز رهانم شکل پرسید که بچه طریق قدیم در این بهم خواهی منما و گفت می‌اندیشم که چون ما رخصه یا شد چشم جهان بین او را بر کنم در مستقبل نوز و بیده و میوه دل من از قصد او ایمن گرد و شکل گفت این تدبیر بابت خردمندان نیست چه خردمند قصد دشمن بوجهی کند که در آن خطر

جان نباشد ز منهار تا چون ماهی خوار تکنی که در محاکم خرنچک سحی پیوست و جان عزیز را
بیاد و اوزاغ گفت چگونه بود آن -

مرزبان نامه:

مرزبان نامه کتابی است مشتمل بر حکایات و تمثیلات و افسانه‌های حکمت آمیز
که بطرز واسلوب کلیله و دمنه از السنه و حوش و طیور و دیو و پری فراهم آورده اند. ظاهراً اصل
این کتاب در اواخر قرن چهارم هجری بلخیه قدیم طبرستان و رمازندان تألیف شده و وضع آن
منسوب است با مصفهد مرزبان بن رستم بن شروین از ملوک طبرستان از آل باوند که سلسله
معروفی است در تاریخ آن مملکت -

در کتب متأخرین از مورخین و ارباب سیر و تذکره نویسان ذکری از مرزبان
نامه به نظر نرسید جز حاجی خلیفه در کشف الظنون که نقل بکر نام مرزبان نامه بدون
اضافه هیچ گونه شرح و توضیحی قناعت کرده معلوم می شود که خود کتاب بنظر او نرسیده
بود و دیگر مرحوم رضاقلی خان در فرهنگ نامری گوید:

"مرزبان نامه کتابی است مشتمل بر نظم و نثر و حکمت و حکایت که مرزبان
نام پسر رستم ملک و پادشاه مازندران و منسوب با میرقابوس شمس المعالی نوشته
و در تذکره مجمع الفصحاء در ترجمه حال مرزبان فارسی از شعراء سیجوقیه گوید:

"مرزبان فارسی نامش چون دستگاه دانشش رفیع و چون بارگاه همتش وسیع
مبدان بلاغت را فارس و ایوان فصاحت را حارس بعضی گویند معاصر حکیم خنظلله باغیسی
و ابوسکک گرگانی است و مرزبان نامه بوی منسوب است. و بعضی نوشته اند که صاحب

مرزبان نامه از اجداد آل زیار و قابوس و ششمگیر بوده است و آن مرزبان دیلمی بوده است حق آنست که نام وی رفیع الدین شیرازی است و مرزبان نامه بتحقیق از وی نیست معاصر سلجوقیه و مداح ارسلان سلجوقی بوده^۱.

مرزبان نامه از جمله شاهکاری بلا منازع شرفرسی است که انشای مزین و مصنوع و در همان حال در بسیاری از موارد بشیوه ساده و بسیار فصیح و دل انگیز نگارش یافته است. در باره این کتاب روبن لوی ذکر کرده است " این کتاب مجموعه ای از افسانه و قصه و داستان است که در آنها اشخاص عمده به عنوان حیوان و پرنده و ماهی و گاه گاه پری و بشر نشان داده شده است راوی آن شاهزاده ای است که وزیر برادرش پادشاه طبرستان او را متهم به توطئه چینی به منظور غصب سلطنت می کند و او در دفاع خود از آنها سخن به میان می آورد تا اطلاعات خویش را دوباره اصولی متعالی که برای فرمانروایان لازم است باز نماید. بعضی از اشخاص که در آن حکایتها دیده می شوند به اشخاص افسانه های لافوشن شباهت دارند ولی به حجامه شرقی ملیس اند و رفتارشان کاملاً شبیه به رفتار همتا های عمری آنها نیست. این حکایات ایرانی مانند افسانه های یونانی از اروپا و داستانهای هندی مجموعه کلیله و دمنه پیربای اصولی اخلاقی به دست می دهد که با حکمت عملی زیرکانه ای در آمیخته است و همه آنها در لفافه سرگرم کننده پیچیده^۲ شده است تا مطلوب طبع شنونده گانی شود که به معیارهای جدیدی نمی توان آنها را از طبقات ممتاز محسوب داشت^۳.

و رباب اول مؤلف در باره تعریف کتاب و ذکر واضع و بیان اسباب خود فرموده است که این کتاب مرزبان نامه منسوب است به واضع کتاب مرزبان بن شرو^۴

^۱ مرزبان نامه به تصحیح و تفسیر محمد بن عبدالوهاب نوری ص: ۵

^۲ مرزبان نامه جلد اول به تصحیح محمد رشید ص: ۲۰

و شروین از فرزندگان کیوس بود، برادر ملک النوشروان بر ملک طبرستان پادشاه بود
 و پنج پسر داشت همه به رجاحت عقل و رزانت رای و اهل بیت ملک واری و استعداد
 شهر یاری آراسته. چون شروین درگذشت، بیست ملک بر پسر بهترین کردند و دیگر
 بر اوران مکرالقیاد بر میان بستند. پس از مدتی دوامی حد در میان پدید آمد و مستدعی
 طلب ملک شدند. سر زبان به حکم آن که از همه بر اوران به فضیلت فضل منفرد بود و از
 حطام دنیاوی فطام یافته و همت بر کسب سعادت باقی گماشته، اندیشه کرد که مگر
 در خیال شاه بگذرد که او نیز در مشرع مخالفت بر اوران شروعی نمی‌پونند. بخواست
 که عنبر این تهمت بر او من معامدت اولشید و رأینیه رای خویش نگاه کرد. روی طوب
 چنان دید که زمام حرکت به صوب مقصدی معین بر نابد و از خط مملکت او خود را به گوشه‌ای
 بیرون افکند و آنجا مسکن سازد تا مورد صفای بر اوران از وی شوریده نگردد و محافظ
 الفت و اهی نشود و دهنی به قواعد اخوت راه نیابد. همگی از اکابر و اشراف ملک که
 برین حال وقوف و اشراف داشتند از و التماس کردند که چون رفتن تو ازین جا محقق
 شد، کتابی بازشتمل بر لطایف حکمت و فراید فطنت که در معاش و بنیاد معاد
 آخرت آن را دستور حال خویش داریم و از خواندن و کار بستن آن به تحصیل سعادتین
 و فوز نبات دارین تو تسل توان کرد و آثار فضایل ذات و محاسن صفات تو به واسطه آن
 بر صفات ابام باقی ماند و از زواج و عطا و پند کلمه‌ای چند به شمع شاه رسان که روشن
 روزگار او را اندک ره‌ای باشد.

قابوسنامه :

قابوسنامه یکی از مهم‌ترین کتب فارسی و اخلاق‌نویسی است، نویسنده این کتاب امیرعزف‌المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس بن وشمگیر زیاری، از امیران و دانشمندان زیاری است که در عهد تسلط سلجوقیان بر ایران فی بخت زیاریان که در دوره تسلط و قدرت غزنویان از راه مصاهرت با آن خاندان خود را از نیستی و زوال برکنار داشته بودند، بعد از تسلط ترکمانان سلجوقی بر سرزمین ایران قدرت خود را از دست دادند و سپس بر اثر قدرتی که خاندان باوندی حاصل کرد تنه‌ها اسمی از امارات برایشان در قسمت محدودی از گرگان و طبرستان باقی ماند و آنهم بزودی سپردند.

امیرعزف‌المعالی در گمبورد و در چنین اوضاعی زندگی می‌کرد و خود مدتی در ازبیرون از ولایت چندی در دستگاه حکومت سلطان مودود بن مسعود غزنوی و مدتی در غزنوروم گذراند و سپس چند سال در گنجه نزد امیر ابواسوار شاور بن فضل سپری کرد و مدتی را نیز در سفر حج گذراند.

عزف‌المعالی پسری بنام گیلان‌شاه داشته است که کتاب قابوسنامه را برای او نوشت. این اسفندیار گوید: و پسر او گیلان‌شاه بولایت او بنیشت اما اندک مواضعی بتمرف ایشان مانده بود که امرای سلجوقی باز ستانده بودند و بعد از آنکه سلطان طغرل از راه گرگان به طبرستان آمد و مال و خراج بستان بهر ناحیت عیسیه و کیل و نیاب پرتشانند^۱.

عزف‌المعالی چنانکه از قابوسنامه بهر احوال آشکار است مروری دانشمند و مطلع از غالب فنون عهد خود بود و همین وسعت الملاح باشت شد که بتواند در قابوسنامه

در مباحث مختلف وارد شود و مقدمات غایب فنون را با بیانی ساده و روشن بیان کند
 وی این کتاب را بدان قصد نوشته است که اگر فرزندش بعد از امارت محفوظ کند و یا
 با مضطر راه‌های دیگر بپذیرد چگونه آنها را با دلسان و نیز در این کتاب به قصد تزیین فرزند
 همه رسوم را اعم از رسوم لشکرکشی، سلطنت واری، اجتماعی و علوم و فنون متداول زمان
 مورد بحث قرار داده است و از همین جا است که کتاب او حاوی اطلاعات ذیقیمت و متنوعی
 در مسائل مختلف مربوط به فرهنگ و آداب عادات ایران در قرن پنجم گردیده .

روش انشاء منظر المعالی در این کتاب همان شیوه نشر مرسل فارسی است
 که در قرن چهارم و پنجم معمول نویسنده‌ان بود و است و اگر اختصاف در این انشاء، نخواهیم
 باید آنرا در کهنگی زبان و علاقه مؤلف آن با آوردن بسیاری از اصطلاحات و تعبیرات
 و ترکیبات بصورتی که در زبان فارسی اوایل قرن پنجم متداول بوده است بدانیم و با آنکه
 کتاب قابوسنامه تقریباً هم‌عهد با سبب استنامه است لیکن زبان و انشاء آن خیلی
 کهنه تر از آن بنظری رسد -

گویی نویسنده بهمان نحو که از متن کتاب برمی آید این کتاب را "نصیحت نامه" نامیده
 بود و محمد موفی هم در جوامع الحکایات آن را بعنوان نصیحتی که کیکاوس به فرزند خود کرده بود ذکر
 می کند و گویا اسم قابوسنامه "لبیدی شد -

منظر المعالی خود قصد خویش را از تألیف کتاب و چگونه ختم و سال اتمام
 آن در کتاب قابوسنامه آورده و بهتر است که برای اطلاع نکات مذکور از همان کتاب
 نقل کنیم وی در آغاز کتاب نوشته است :

چنین گوید جمع کننده این کتاب امیر منظر المعالی کیکاوس بن اسکندر بن قابوس
 بن وشمگیر بن زیبار، مولی امیر المومنین، با فرزند خویش گیلان شاه که بدان ای پسر -

در نوزادان از قزاقان طوس ولادت یافت. پدرش بندار طوس بود و پسرش در همان شهر تربیت یافت و از آن پس چندی در نیشابور و مرو رفت و فقط شافعی و حدیث آموخت و آنگاه بخدمت ابوسعلی ابن شاذان به بلخ رفت و بدبیری اشتغال جست و چون ابوسعلی ابن شاذان بعد از تسلط سلاجقه بر خراسان سمت وزرات جعفر بزرگ یافت نظام الملک را هم بخدمت خود باقی گذاشت و بدبیری الپ ارسلان گذاشت و بعد از آنکه الپ ارسلان بجای پدر خود حکومت همه خراسان یافت نظام الملک در سال ۵۰۵ هجری بوزارت برگزید و چهار سال بعد که خود به سلطنت رسید عمید الملک کنذری را از وزارت خلع کرد و نظام الملک را بجای او گذاشت و از آن پس نظام الملک سی سال وزارت الپ ارسلان و ملکش سلجوقی را بر عهده داشت تا در سال ۵۰۵ هجری ازین شغل برینار شد و در همان سال که همراه ملکشاه به بغداد رفت بدست یکی از فدائیان حسن بن صباح بقتل رسید.

تجرباتی که نظام الملک در سیلابان متمدن وزارت فراهم آورده بود، در کتابی بنام سیاست نامه یا سیر الملوک گرد آورده که یکی از جمله بهترین آثار ادبی فارسی شمرده می شود. این کتاب در سلاست انشاء و جزالت عبارت و روشنی مطلب و تنوع موضوع در میان کتب فارسی کم نظیر است و همچنانکه در خاتمه کتاب آمده "در این کتاب هم چند پند است و هم مثل است و هم تفسیر قرآن و هم اخبار حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و قصص انبیاء علیہ السلام و هم سیرت و حکایات پادشایان عادت از گذشتگان جز است و از ماندگان سمر است و با این همه درازی محقر است و شاید پادشاه وادگر است". بیگمان نکات اخلاقی و تاریخی فراوان یابنده می شود. مخصوصاً از لحاظ

سادگی اشعار روانی آن قابل توجه است. کلام نویسنده در این کتاب بدرجه بی از روانی است هنوز بعد از گذشت صد سال طراوت و تازگی خود را از دست نداد. درین نثر روان فیصح و منبجم هیچ کلمه بی مورد نبامده و دراز لزوم نیست و جمله های کوتاه و صریح آن هیچ گونه ابهامی در معنی باقی نگذاشته است.

تالیف این کتاب با اشاره سلطان ملک شاه بوده است و این معنی از اشاره صریح خوابه در مقدمه کتاب برنی آید چنانکه گفته است "بنده را فرمود که بعضی از سیرنیکو از آنچه پادشاهان را از آن چاره نباشد، بنویس و هر چیزی که پادشاهان به کار داشته اند و اکنون شرط آن بجای نمی آرند چه پسندیده و چه ناپسندیده آنچه بنده را از دیده راح دانسته و شنیده و خوانده فراز آمد، یاد کرده شد و بر حکم فرمان عالی این چند فصل یاد کرده شد".

خوابه بر این فرمان کتابی در رموز مملکت داری و رسوم پادشاهان پیشین ترتیب داد و آنرا خود داشت تا در سفری که با ملک شاه عازم بغداد بود یعنی در سال ۷۸۵ هجری آن کتاب را بنویسنده کتابهای خاص پادشاه سپرد تا از سواد بهیاض آورد و او یعنی محمد مغربی بعد از حادثه قتل نظام الملک آنرا مرتب کرد و این کار رسماً در عهد سلطنت محمد بن ملک شاه انجام شده است.

یکی از انگیزه های تالیف کتاب همین بوده است. اما این علت قانع کننده نیست خاصه که مشروحترین فصل کتاب به شرح احوال اسما بیلیمان و مرطبیان و مزدکیان و گبران و خدمتینان اختصاص یافته و در این مورد به تفصیل سخن رفته و در برخی موارد مؤلف از شایبه تعصب بر کنار مانده است. ازین رو بتوان گفت

که منظور خواجه از شرح خصایل و صفات پسندیده متکلم مبانی دین اسلام و در مذاهب باطل بخصوص باطنیگری بوده است - و الحقی این کتاب از جهت سیاست و اخلاق خیلی مفید و سودمندتر است .

کیمیای سعادت :-

کتاب کیمیای سعادت از مؤلفات امام غزالی و در شمار کتابهای بی نظیر فارسی دیرین و متعلق به سده پنجم هجری است که در اخلاق نگارش یافته . غزالی با نوشته های عمیق و پرمغز خود به قالب انواع علوم اسلامی جان تازه ای دمید و در زمینه تصوف و عرفان و فلسفه و کلام روان شناسی و اخلاق نوآوریها کرد . این کتاب خلاصه ای از احیاء العلوم است . غزالی این کتاب را در چهار عنوان و چهار رکن نهاده است چهار عنوان در "شناختن نفس خویش" و "شناختن حق تعالی" و "شناختن دنیا و شناختن آخرت و چهار رکن در عبادات ، معاملات ، بریدن مضیات ، راه دین و منجیات است - غزالی این عنوانها و رکنها را بدان نظر ترتیب داد که کیمیای سعادت را بدست خواننده دهد تا او بیماری آن کیمیای خود را از صفات نفس پاک و برهنه کند و به صفات کمال آراسته شود از همه چیزها گسسته گردد و خود را بتامی بخدای دهد و در او خرد و ناچیز شود یعنی بجهان سعادت سانی که صوفیان می خوانند برسد . پس بی بینیم که غزالی اگر چه کتاب خود را به ظاهر چون یک کتاب اخلاقی نوشته و آن را بستنی بردین کرده - در حقیقت نظر خالقان را در آن دنبال نموده و اندیشه خود را بدانگونه که بعد از انقلاب احوال یافته بود . در آن به کار برده است . در مورد ارزش و از چندی کیمیای سعادت گفته اند "شاید کمترین لذیذی ای

از نوع غزالی بتوان یافت که سبک او تا این اندازه دقیق و در عین حال غنی باشد. تشبیه و تمثیل کتاب عمده او همچون احبار العلوم الدین و کیمیای سعادت را از لطف بیان شاعرانه می‌شود. از این حیث کیمیای سعادت که نمونه‌ای دلپذیر از نثر لطیف ساده فارسی را عرضه می‌کند، پیشتر و سبک بیانی است که در آثار سطر و مولوی به اوج کمال می‌رسد. تشبیهات و استعارات او که غالباً احوال انسانی را با احوال گل و گیاه و سنگ و کوه و جانور مقایسه می‌کند، و نیای اشعار غزالی را هم مثل جهان مثنوی و نیای جلوه می‌دهد که در آن گویی همه چیز روح دارد و همه چیز با انسان حرف می‌زند.

غزالی در باره کیمیای سعادت خودی گوید که چنانچه در این کتاب را کیمیای سعادت نام نهاده است در باره این می‌نویسد: "بدانکه آدمی را بازی و هرزه نیا فریده اند بلکه کاروی عظیم است و خطروی بزرگ چه وی اگر ازلی نیست، ابدست و اگر چه کالبدی وی خالی و سفلی است. حقیقت روح وی علوی و ربانیت و گوهر وی اگر چه در استدا آینه و آویخته به صفات بهیمی و سبعی شیطانیت. چون در لونه مجاهدت نهی ازین آینه نش و آلائش پاک گردد، و شاید حضرت ربوبت شود و از اسفل اسفلین تا با علی عیسی هم شیب و بالا کاراوست. اسفل اسفلین وی آنست که در مقام بهائم و سباع و شیاطین فرود آید، که اسیر شهوت و غضب شود و اعلی عیسی آنست که بدرجه ملائکه رسد چنانکه از دست شهوت و غضب خلاص یابد و هر دو اسیر وی گردند و وی پادشاه ایشان گردد. و چون بدین پادشاهی رسد شاید بندگی حضرت الهیت گردد. و این شایستگی صفت ملائکه است و کمال درجه آدمی است و چون ویرالذات انس بحال حضرت الهیت حاصل شد از مطالب آن جمال یک ساعت صبر نتواند کرد و نظاره کردن

در آن جمال بهشت وی شود و آن بهشتی که نصیب شهوت چشم و شکم است، نزر و یک
وی مختصر شود، و چون گوهر آدمی در اول آفرینش ناقص و ضعیف است، ممکن نگردد و ویرا ازین
نقصان بدرجه کمال رسانیدن الا به مجاهدت و معالجت، همچنان که آن کیمیا که مس را به صفا
و پاکیزگی زر خاص رساند و شوار بود، و هر کسی نشناسد، همچنان آن کیمیا که هر آدمی را از
خسیت بهیمت به صفا و نفاست ملکیت رساند تا بدان سعادت ابدی با بد هم دشوار بود و
هر کسی نداند، و مقصود ازین کتاب شرح اخلاط این کیمیا است که به حقیقت کیمیای سعادت
ابدیت و این کتاب را بدین معنی کیمیای سعادت نام کردیم و نام کیمیا بروی او لیتز چه تفاوت
میان مس و زر پیش از صفت نیست و ثمرت آن کیمیا پیش از تنعم و نیانیت مدت دنیا
نمود چیرت و تفاوت میان صفات بهائم و صفات ملائکه چندانست که از اسفل الی فلین
تا باعلی علیین و ثمرت این کیمیا سعادت ابدیت که مدت وی آخرت و الواع نعیم
وی را نهایت نیست که درت را بنعیم او راه نیست ^{علا}

فصل دوم

مطالعه تطبیقی کتابهای مهم اخلاقی در فارسی (مانند اخلاق ناصری، اخلاق جلالی
و اخلاق محسنی)

از حیث اخلاق و پند و اندرز کتابهای اخلاقی مانند اخلاق نامری، اخلاق
جلالی و اخلاق محسنی در سراسر ایران و هند خیلی مشهور و منذ اول هستند در این باب
و باره این سه کتاب بررسی جداگانه و مطالبی مخصوصی خواهد کرد و شد. از آنها اولین
کتاب که نوشته شده اخلاق نامری است -

نویسنده این کتاب ابو جعفر نصیر الدین محمد معروف به خواجه نصیر الدین طوسی
در سال ۵۹۷ هـ مطابق ۱۲۰۱ میلادی در جهرد یکی از شهرهای قم پا به دنیا نهاد.
در طفلی همراه پدرش به طوس رفت و بیشتر عمر خود را در آن شهر گذراند. به همین جهت
منسوب و معروف به طوسی شده است. مقدمات علوم و ادبیات را در کودکی فرا گرفت
و در نوجوانی نزد استادان عصر خویش بشرکی، فلسفه، ریاضیات، تفسیر، منطق، فقه
و نجوم را آموخت و در همه این علوم ممتاز گشت -

سده هفتم هجری بدون شک سخت ترین تاریخ اسلام است. در
دوره لشکر تار همه مملکت اسلامی را تاخت و تاز کرد. ابن اثیر و ذکر واقعه
استیلائی مغول چین بی نویسد:

"اگر کسی بگوید که از بد و خلقت آدم تا کنون عالم بی ظییر چنین واقعه نرسنگ
و مرگبار گرفتار نیامد. راه خلاف نرفته است. یکی از بزرگترین وقایع تاریخی که
ذکر آن در زبان هست رفتار بخت نفر است با بنی اسرائیل و کشتار او از ایشان
و ویران کردن بیت المقدس. ولی بیت المقدس در مقابل شهرهای که ایمن ملعون
خراب کرده و هر کدام چندین برابر بیت المقدس بوده چه عظمتی دارد. و بنی اسرائیل
در حذب کانی که در این واقعه بقتل رسیده اند چه اصبیتی دارند زیرا که سد و کشتگان
یک شهر تنها بر بنی اسرائیل فزونی داشته است. اینان زنان و مردمان و

کو دوکان راکشند و شکم‌های حاملگان را در پیدن و المفال جنین را به قتل آوردند^۱۔
 هم اونی گوید "آورده اند که اگر مغول به قریه یا در بندی که سرودی زیاد داشت
 وارد می شد و یکی یکی ایشان را می کشت، احدی حیرت اینک دست بسوی او دراز
 کند نداشت، گویند یکی از این قوم سرودی را گرفت و چون برای کشتن او حربه بی
 نداشت به او گفت: سر خود را بر زمین نه و از جای خویش مجنب، سر و چنین کرد و مغولی
 رفت و شمشیری بکف آورد و او را با آن بکشت^۲۔"

در همان ایام که خواجہ نیشاپور به تکمیل تمعیلات خویش مشغول بود خاک خراسان
 مورد هجوم لشکریان چنگیزی و طائفه مغول واقع گردید و پس از فرار سلطان محمد خوار
 ز شاه از برابر مغولان پایداری خراسانیان در برابر آن سیل مهیب چندان دوامی
 نیافتند به زودی به پایان رسید و شهرهای بزرگ یکی پس از دیگری به تصرف لشکر
 تار آمده با خاک یکسان گردید. و مساجد و معابد آن ویران گشت و از عمارات آن
 چیزی به جای نمانده به صورت تل خاکی درآمد۔

سرودی که در آن آبادی ها زندگی می کردند همگی از بزرگ و کوچک عرضه تیغ
 بی درینج آن جماعت گردیده به کلی نیست و نابود شدند، بدین سبب رعب و ترس بر
 دور نزدیک استیلا یافت و سرود چون خود را در معرض خطر دیدند در جستجوی مأمین و
 پناهگاهی برآمدند که آنجا توانستند بازن و فرزند خویش و تبار رخت از آن ورطه
 بیرون کشیده به شهرهای دور رفتند تا از تعرض لشکر مغول مصون مانند و جماعتی
 که نکلن رفتن به جای دیگر انداشتند بعضی به قلعه‌های مستحکم پناهنده شده، و برخی
 دیگر در پها یا بناها سر برده منتزعه بلابو و دند تانی سرگی آسنا را در یابد و ازین اضطراب

^۱ ابن اثیر الکامل فی التاریخ ج ۱۲ ص ۳۵۹، چاپ بیروت

و تشویش خلاص شوند -

خواجہ در این انقلابات کہ بواسطہ هجوم مغول سراسر خراسان و عراق را فرا گرفته بود حیرت زده و سرگردان بہ اطراف بلاد می گشت و مأمنی می جست . -

در آن وقت از جانب علماء الدین محمد پادشاه اسمعیلیہ رئیس نامرالدین سید الرحمان محتشم قہستان در قلاع اسمعیلیہ کہ در خراسان بود فرمانفرمانی داشت . و این نامرالدین از افاضل زمان و اسخیاہ و دوران بہ شمار می رفت و بہ فضلا و علما توجہی خاص داشت . نام خواجہ و آوازہ فضل و دانش و تبهر او را در علوم شنیدہ طالب ملاقات می گردید و او را بہ قہستان دعوت کرد . خواجہ ہم کہ از فتنہ و آشوب خراسان در بہیم بود و قلاع آنہا را ایمن ترین نقاط می دید دعوت او را پذیرفتہ . بہ قہستان رفت . نامرالدین محتشم مقدم او را غنیمت شمرده بہ احترام و اکرام او بیفزود و در رعایت خاطر او نہایت بکوشید و از محض او پیوستہ استفادہ می کرد -

در همین اوقات کہ خواجہ بنا بہ خواہش نامرالدین محتشم کتاب الطہارۃ ابوعلی مسکویہ رازی را بہ مختصر بہ فارسی ترجمہ کردہ بر آن نیز مطالبی افزود و آن را اخلاق نامی بہ اسم نامرالدین قہستانی نامید -

علاء الدین محمد پادشاه اسمعیلیان کہ در قلعه میمون در سکونت داشت محتشمی و دانش پروردان و نادوست بود . چون از بودن خواجہ در دستگاہ نامرالدین آگاہ شد وی پیغام فرستاد کہ آن بزرگ سرور را بہ حرمت تمام نزد او بفرستند . نامرالدین ازین فرمان نامبارک اندوہگین و شوریدہ حال گشت اما چون نا فرمانی بہ هیچ روی نمی توانست خواجہ را با خدمت گزارانی با آرزوم و صادق نزد علماء الدین فرستاد -

خواجہ ساہا در آن جایگاہ بسر برد . حرمت داشت و ہمہ از سر ارادت و اخلاص

به خدمتش می کوشیدند، و روزگنا بنحانه ای عظیم بود، خواجیه بیشتر اوقات خود و اور آن گنجینه کم مانند به برطالعوی گذراند، اما چنانکه نوشته اند از اقامت در آن جایگاه ناخرسند و به رنج بود از آنکه افکار و مفاید او و اسما عیبدیان سازگار نبود.

داستان لشکر کشی هلاکو به ایران در کتب تاریخ مضبوط است و من محتاج به گفتن آن نیستم. و آنچه از تاریخ عمومی خواهم آورد از برای توضیح احوال خواجیه است. علاء الدین محمد پسر جلال الدین حسن نو مسلمانی که پادشاه اسما عیبدیان بود، و چهار مایل خولیا بود و در این موقع که لیسیر الدین به قلعه الموت رفت کار او به جنون سخت کشیده بود از او نسبت به خواجیه جز احترام چیزی دیده نشد، اما میان علاء الدین و انبیا، او به همان سلت دیوانگی اش نقاری موجود بود مخصوصاً پسرش رکن الدین خورشاه از او دل آزرده و منزجر بود و در سال ۶۵۳ هـ کار به جای رسیده بود که از پدرش ایمن نبود و در صد و برآمده بود که از الموت بگریزد حتی همینکه شنید هلاکو لشکر به ایران آورده است مصمم شد که به خدمت او برود و تابع دست نشاندۀ او شود. در شوال این سال شبی علاء الدین محمد در حال مستی در گوشه ای به خواب رفته بود. صبح روز بعد دیدند که زخم تیری به گردنش زده اند و او راکشته اند. پس از تحقیق و تجسس یقین حاصل شد که شخصی از خواجیه علاء الدین سمعی به حسن مازندرانی اوراکشته است. اوراکشته و سوختند و رکن الدین خورشاه به جای پدر نشست. بعضی تهمت زدند که رکن الدین پدر خود راکشته بود. اما رفی مملکت جوینی این تهمت را رد می کند. منتها می گوید که شاید از اینکه او کشته شد بدش نیامد حتی بعید هم نیست که حسن مازندرانی به رضایت رکن به این کار اقدام کرده باشد و احتمال به همین سبب بود که چون معلوم شد حسن پدرس راکشته است او را گرفت. بلکه او آزاد گذاشت و یکی از معتمدین خود را فرستاد که وی را عافیل گیر کرده به ضرب تیر هلاک کند.

سال بعد رکن الدین برادر خود را به خدمت هلاکو فرستاد و اظهار اطاعت و بندگی کرد و به امر هلاکو بعضی از قلاع خود را خراب کرد ولی در اطاعت تمام آن قدر مسامحه رکن الدین بود محاصره کرد و او چون دید که دیگر تاب مقاومت ندارد و در آخر شوال ۶۵۴ هـ از قلعه بیرون آمد و به خدمت هلاکو رسید بنائب مورخین می گوید که خواجه نصیر الدین به رکن الدین نصیحت کرد که خود را تسلیم هلاکو کن و بی دانت که هلاکو او را بجان امان نخواهد داد. اما چون می خواست که ریشه ملاحظه کند و این خبیانت را نسبت به او داشتت پیرو فسور این روایت را قبول کرده و خواجه را مورد عناب و ملامت قرار داده است که این مرد بهترین کتاب را در علم اخلاق به زبان فارسی نوشته ولیکن خود او اهل خرد و حیانت بوده است که مخدوم خود را این طور به دست دشمن سپرد. و بعد هم در خدمت آن کافر خوئیوار که دشمن شدید اسلام بود داخل شد و با او هم راهی. و ملک کرد که بخدا او را مسخر کند و خلیفه اسلام را بکشد سند مرحوم پیرو فسور بر او زن و این مطالب ملحفات تاریخ این اسفند بار است که ظاهراً از تاریخ رویان اولیاء اللہ آملی گرفته شده است ولی پیرو فسور بر او زن اگر به تاریخ جهانگشتی جوینی رجوع می کردی دیدی که بهر حال در مورد رکن الدین این تخمیتی که بر خواجه نصیر الدین بسته اند باطل است. جوینی خود را در این موقع در دستگاه هلاکو بوده است و از جزئیات و قیام مطلع شده است و تمام آنها را بیان کرده و اصلاً ذکر می از نصیر الدین طوسی نمی کند. اگر مورخین بر او به حدس و تخمین چیزی گفته اند بر آن اعتماد نباید کرد و قتل رکن الدین ارتباطی به هلاکو هم نداشت. هلاکو وی را به حضور منکوقا آن روانه کرد و منکوقا نمی خواست او را ببیند کسی فرستاد که او را بر راه تلف کند. اگر اینکه نصیر الدین در موقع در مانده شدن اسماعیلیه در قلعه الموت بوده است ظاهراً مورد تندی نباشد و حال آنکه رکن الدین در میمون زد بوده است ولی این مسلم است که بعد از فتح قلعه الموت خواجه نصیر الدین

به خدمت هلاکو رسید و مورد اعزاز و حرمت گردید به منصب منجمی خاص او تعیین شد -
 در سال ۶۵۵ هـ هلاکو از همدان به بغداد لشکر کشید و در این موقع گذشته از
 امر او اتابکانی مثل ابوبکر بن سعد زنگی اتابک فارس که با هلاکو موافقت و مساعدت کردند
 رجال بزرگ ایران مثل عطاملک جوینی و برادرش شمس الدین محمد جوینی و خواجه نصیر الدین
 نیز و خدمت او بودند و اقدامات او را طولاً و عرضاً تقویب نمودند منهای سراج جوزجانی
 صاحب طبقات نامری می گوید که مؤید الدین ابن العلقمی که وزیر مستحکم بود به خلیفه متبوع
 خود معذرت و خیانت کرد و به این سبب او را العین می کنند و مورخین سنی دیگر نیز به ابن
 العلقمی نسبت معذرت و خیانت داده اند حتی گفته اند که او با خواجه نصیر الدین در خفا مکاتبه داشت
 و به دستور خواجه عمل می کرد و عمداً دستگاه خلافت را ضعیف می کرد. ولی صاحب الفخری
 این نسبت را دفع و رد کرده می گوید بعد از فتح بغداد خواجه نصیر الدین ابن العلقمی را به
 حضور هلاکو معرفی کرد و هلاکو را از صفیات و سیبهای او خوش آمد و او را دستیار و معاون
 علی بهادر ساخت که مردی مغولی بود و به عنوان حاکم بغداد تعیینش کرده بود. و اگر ابن العلقمی
 با خلیفه متبوع خود چنان خیانت کرده بود محال بود هلاکو به او چنین اعتمادی بکنند. پرده فوسر
 براون به این استدلال صاحب الفخری قانع نشده است و گفته است که نصیر الدین طوسی
 و ابن العلقمی هر دو شیعه بودند و مؤلف کتاب الفخری هم شیعه بوده و لابد نسبت به ایشان
 ارادت و محبت داشته و اعمال آن دو را حاصل به صحت کرده است. و شک نیست که نصیر الدین
 برای تقرب به آن پادشاه کافر خونخوار و دشمنی یعنی هلاکو برخلاف هم وطنان و همدنیان
 خود اقداماتی کرده است. این ها کافر را به مرتد ترجیح می دادند و شیعیان همه سنیان
 را مرتد و منافق می شمردند و در مذهب خود چنان تعصب داشتند که حاضر بودند مخالفین آن را
 ولو به دست کفار هم که باشد از میان ببرند پس بعید نیست که ابن العلقمی در خفا نصیر الدین

صدمت شده باشد که بساط خلافت را بر چنید.

بزرگترین عاملی که سبب شهرت طوسی گردید تشویق هلاکو به تأسیس رصدخانه مشهور مراغه در آذربایجان بود که مجهز بود به بهترین ابزارهای که در این رصدخانه طوسی به تنظیم حیداول نجومی مشهور به زینج ایلمانی پرداخت که در سراسر آسیا حتی چین مقبولیت عام یافت علاوه بر اینکه این رصدخانه در اواخر قرن هفتم هجری به پیشرفت نجوم و ریاضیات اختصاص داشت.

بزرگواری خواهی در این کار بزرگ تنها مربوط به قدرت علمی او نیست چه اگر این کار را هم نمی کرد دانش و معرفت خواهی بر دانشمندان آشکار و معلوم بوده و هست بلکه در آنست که با چه مهارت و استنادی و مناسبت و سخنان حکیمانه در نقل هلاکو رسوخ کرد و آن خون آستام بد کردار را واداشت که بجای خرابکاری و کشتار خلق خدا به اصلاح امور اجتماعی پیشبرد فرهنگ و فنون بپردازد و از کسی که منطی هر تمدن را خراب می کرد شخصی بسازد که کاخ تمدن را برافزاید و در پیشبرد و ترقی دادن مسلم سراز نشناسد از کارهای بزرگ دیگر خواهی این است که در محل رصد مراغه کتابخانه بزرگی احداث کرد و بنا به فرمان هلاکو کتابهای نفیس و سودمند بسیاری که از بغداد و دمشق و موصل و خراسان غارت شده بود و در کار رصد خواهی هم لازم بود به آن کتبخانه آورده شد. خود خواهی مامورانی به اطراف بلاد می فرستاد که هر جا کتب سلمی بیابند خریداری کنند و برای او بفرستند و خود هر کجا به کتاب مفید و نفیسی بر می خورد و در مسافرتها بنظرش می رسید همه را می فرید و در کار چنان کوشش داشت که بحقیقه برخی از مورخان چهار صد هزار کتاب در کتابخانه مراغه گرد آمده بود.

تالیفات خواهی. خواهی در بیشتر دانشهای متداول روزگار خویش بویژه فقه

وحکمت و کلام و منطق و ریاضیات و فلک و نجوم و اخلاق و برخی دیگر مهارت شایان داشت آثار خواجه هم پر ارزش و سودمند و بیشتر از آنها از همان ابتدای تألیف مورد توجه و استفاده فضلا و دانشمندان واقع شده، اما این جای آثار مهم خواجه را که بنحوی از این مورد وقت و نظر اصلی فن بوده نام نمی بریم. تجربه بالاعتقاد، شرح اشارات، اساس الاقتباس، معیار الاشعار، اوصاف الاشراف و اخلاق نامری و غیره و غیره. این نویسنده بزرگ از جهان فانی در سال ۶۷۳ هجری بدرود گفت.

در سطور بالا در باره زندگانی خواجه نصیرالدین به اختصار معرفی کرده ایم این جابرف ما کتاب او اخلاق نامری است. اکنون از جهت اخلاقی و روش آن را بیان می کنیم.

اخلاق نامری از پیرمایه ترین کتب فارسی است که در علم اخلاق و حکمت علمی نوشته شده. بیشتر دستورها و آموزه های آن هنوز هم در فراعینا و پیروی است.

چنانکه سابقاً ذکر کرده ام زمانی که خواجه به قهستان رفت و در پناه ناصرالدین در آمد این کتاب را به تشویق و بدنام وی پرداخت. اخلاق نامری در حقیقت برگردان کتاب مشهور تخریب الاخلاق و تطهیر الاعراق ابوعلی مسکویه است در قالبی دیگر با دو باب اضافی یکی در باره سیاست مدن و دیگری در تدبیر منزل. این کتاب پس از پایان یافتن به فاصله چند سال شهرت بسیاری از آن نوشته و پراکنده شد. خواجه سبب تألیف کتاب را در مقدمه چنین آورده است "به وقت مقام قهستان در خدمت حاکم آن بقعه محبس عالی ناصرالدین ابوالفتح عبدالرحمان ابی منصور نعمده اللہ رحمتہ در انشای ذری که می رفت از کتاب الطهارة که استاذ فاضل و حکیم کامل ابوعلی احمد بن محمد حقیق بن مسکویه خازان رازی سقی اللہ شراه و رضی اللہ منہ و ارضاه در تخریب اخلاق ساخته است و سیاق آن بر ایراد بیخ ترین اشارتی و فیض ترین عباراتی پرداخته ...

... به محرر این اوراق فرمود که این کتاب نفیس را به تبدیل کسوت الفاظ و نقل از زبان
تازی به فارسی تجدید ذکر می باید کرد و چه اگر اصل روزگار که بیشتر از حلیه ادب خالی انداز
مطالعه جواهر معانی چنان تألیفی به زینت فضیلتی خالی شوند احیاء خمیری بود هر چه تمام تر این
محرر اوراق خواست که این اشارت را به انقیاد تلقی نماید، معاودت فکری صورتی بگر بر خیال
سرمه کرد و گفت معانی بدانی شریفی از الفاظ بدان لطیفی که گوی فنباپی است بر بالای
آن و خنتر سلخ کردن و در لباس عباراتی نسج کردن عین مسخ کردن باشد و هر صاحب طبع که
بران وقوف یابد از بیب جوئی و غنیت گوئی مصون نماند و دیگر آنکه هر چند کتاب مشتمل
بر شریف نثرین بابی است از ابواب حکمت عملی اما از دو قسم دیگر خالی است یعنی
حکمت مدنی و حکمت منزلی و تجدید بر اسم این دو رکن نیز که باشند از روزگار اندر اس
یافته است نهم است و بر مقتضای قضیه گذشته واجب و لازم پس اولی آنکه ذمت
بیمت بعهده ترجمه آن کتاب سرهون نباشد و تقلد طاعت را بقدر استطاعت مخفی
در شرح تمامی اقسام حکمت عملی بر سبیل ابتداء بر شیوه ملازمت و اقتدا چنانکه مضمون
قسمی که بر حکمت خلقی مشتمل خواهد بود خلاصه معانی کتاب استنا و فاضل البوسلی
مکویه را شامل بود مرتب کرده آید و در دو قسم دیگر از اقوال و آرای دیگر حکما مناسب
من اول نمطی تقریر داده شود و چون این خاطر در ضمیر مجال یافت بر عرض داشت پسندیده
آمد پس باین موجب بنده بی بضاعت هر چند خویشتن را منزلت و پایه این جرات نمی دید و بدین
منزیمت از طعن طاعن و قیقت بدگو خلاصی زیاده صورت منی بست اما چون در امضای
این عزم سباعتی تمام می فرمودند درین معنی شروع پیوست و بتوفیق خدای تعالی با تمام
رسید و چون سبب تالیف اقتراح و اشارت او بود کتاب را اخلاق نامی نام نهادند و انتظار
بکرم بیم و لطف جیم بزرگانی که این مختصر بنظر ایشان بگذرد آنست که چون بر خطای

وسهوی اطلاع یابند شرف اصلاح ارزانی فرمایند و تمهید عذر را بانعام قبول تلفی
کنند ان شاء الله تعالی

کتاب اخلاق نامری مشتمل بر سه مقاله و سی فصل است. مقاله اولی در تهذیب
اخلاق و آن مشتمل است بر دو قسم، قسم اول در مبادی و آن مشتمل است بر هفت فصل
قسم دوم در مقاصد و آن مشتمل است بر ده فصل مقاله دوم در تدبیر منزل و دارای پنج فصل
است مقاله سوم در سیاست مدن و آن هشت فصل است.

ابن جابلقه و فلسفه لئیرالدین طوسی درباره اخلاق و تدبیر منزل و سیاست
مدن را ابداع می‌کنم تا فهمیدن اخلاق نامری آسان و سهل بشود.

خواججه لئیرالدین طوسی به پیروی از ابن مسکویه سعادت عنایی را غایت
اصلی اخلاق می‌داند که با مقام و موقعیت انسان در تکامل کیهانی معین می‌شود و از
طریق پیروی از نظم و فرمانبرداری محقق می‌یابد. مفهوم سعادت عنایی اصلاً با نظریه ارسطو
که عاری از «عامل آسمانی» است و اشاره‌ای به موقعیت کیهانی انسان نمی‌کند
تفاوت دارد. فضایل افلاطونی حکمت، شجاعت، عفت و عدالت (که از تثلیث نفس
عقل، غضب و شهوت مشتق شده است) و انقیاد آنها به هفت یازده، دو ازده
و نوزده نوع به وسیله ابن مسکویه به صورتی نمایان و علم اخلاق طوسی چشم‌نی‌خور و نوشته‌ها
تفاوت آن این است که طوسی نوزده نوع را به دو ازده نوع کاهش داده است. اما طوسی
به پیروی از ارسطو نفس را به عقل نظری، عقل عملی، غضب و شهوت متمایز می‌کند
و برخلاف ابن مسکویه عدل را از دراست عقل عملی استنباط می‌کند بآنکه کارکرد
دقیق و موزون قوای سه‌گانه نفس را انکار کند و همانند ابن مسکویه و برخلاف ارسطو

تفضل را بالاتر از عدالت دانسته است و محبت را به عنوان منبع طبیعی اتحاد و بالاتر از تفضل می‌داند. ارسلو بر این عقیده است که رفیقت سدرول از فضیلت است خواه از جنبه افراط و خواه از جنبه تفریط به نظر حاکمینوس رفیقت بیماری یا عدت نفس است. قرآن بعد از تفریح به اصول کلی اعتدال رفیقت را بیماری دل می‌داند. ابن مسکویه بعد از شمارش صفت نوع رفیقت، سفه و بلاهت، نخور و جبن، شراحت و خمود، جور و مہانت به روال ارسلو مفصلاً به شرح علل و علاج خوف و حزن می‌پردازد. ابن مسکویه مشخص نمی‌کند که آیا خوف و حزن ناشی از افراط و غضب و شهوت است یا ناشی از تفریط آنها طوسی به این مسند می‌پردازد راه عملی در نور مہارت خویش برای آن می‌یابد. بیماری، انحراف نفس از اعتدال است. ارسلو و به پیروی از او ابن مسکویه این انحراف را کلی دانسته اند و حالت افراط و تفریط را تنها علل بیماری‌های اخلاقی می‌دانند خواه برای اولین بار به بیان این نظریه می‌پردازد و می‌گوید که انحراف تنها یکی نیست بلکه کیفی نیز هست و این نوع جدید انحراف را روایت می‌نامد. در نتیجه علت بیماری اخلاقی را یکی از این سه علل می‌داند. افراط تفریط و روایت عقلی غضب شهوت، این توضیحات بیان می‌کند که خوف، روایت غضب و حزن روایت شهوت را سبب می‌گردد.

با نظریه سه گانه علت بیماری نفس طوسی بیماری‌های ممکن عقل زفری را به صورت حیرت، جهل بیله و جهل مرکب طبقه بندی می‌کند و افراط و تفریط و روایت آنها را تبیین می‌کند و چنین طبقه بندی در آثار ابن مسکویه دیده نمی‌شود.

حیرت معلول ناتوانی نفس در تمیز حق از باطل است و این خود ناشی از وجود دلائل متعارض و استدلال‌های آشفتہ موافق و ناموافق یک مطلب جدل انگیز است. برای حیرت نظر به خواه چنین است که در رده سخت شخص متحیر را باید به تشخیص متضادان چون

جمع و رفع اثبات و نفی آشنا کرد یعنی این متضادان مانع جمع اند و نمی توانند در یک شئی
و در یک زمان موجود باشند بنا بر این شخص متخیر ممکن است متقاعد شود که قضیه صاوقه نمی
تواند کاذب و قضیه کاذبه نمی تواند صاوقه باشد. بعد از تبیح این اصل بدیهی می توان قوانین
منطقی را برای سهولت کشف معالجات در قیاسات به وی آموخت -

جهل بیط فقدان علم انسان است نسبت به موضوعی، بی آنکه تصور دانستن
آن را کند. چنین جهلی شرط نخستین برای کسب علم است ولی اکتفا به چنین شرطی منجر به
تباهی است. علاج بیماری در این است که این حقیقت به بیمار تفصیح شود که این تحقق است
که انسان را از شأن انسانی بر خور داری سزود، نه نظایر جسمانی و نیز انسان جاهل
از جانور برتر نسبت بلکه از آن پست تر است. زیرا جانور به خاطر فقدان عقل معذور است در
حاکمیت انسان چنین نسبت.

جهل مرکب ناشی از فقدان علم انسان است نسبت به موضوعی همراه استنقاد به اینکه
آزما می داند یعنی با وجود جهل شخصی نمی داند که جاهل است. به نظر طوسی این تقریباً یک مرض
علاج ناپذیر است ولی اکتساب علوم ریاضی ممکن است آن را به جهل بیط تبدیل کند -

خواججه نصیرالدین طوسی عجب، عجب و خوف را به عنوان سه بیماری بارز قوه و رفع به
ترتیب به افراط و تفریط و رداوت مربوط می داند. وی در تمحیل خود از خوف به خصوص خوف از برگ
و در تفسیر خویش از لواحق هفت گانه و اسباب ده گانه غضب از این مسکو به پیروی می کند -

همچنین افراط در شهوت را معلول افراط محبت دانسته و در حاکمیت لطافت را ناشی
از تفریط و در محبت و حزن حد را ناشی از رداوت این قوه می داند. خواججه صدر را به حرم شخصی
و رازات سعادت و بگبران معنی کرده است. بدون آنکه آرزوی میثاب برای دیگران قائل
شود. او به پیروی از غزالی نیز تفاوت میان غلبه و حد را چنین بیان می کند که غلبه شوق

به داشتن حظ و نصیبی مثلاً به دیگری است بدون آنکه آرزوی سلب حظ و نصیب دیگری را نکند
 حد تباه کننده فضیلت است. همینانکه آتش تباه کننده مواد سوخت است ولی غبطه صفتی پسندیده
 است. اگر در جهت کسب فضایل باشد و ناپسند است اگر در مسیر شهوات و کسب لذات
 دنیوی قرار گیرد.

خواجیه نصیرالدین طوسی مجتمع یا مدینه را اساس طبیعی حیات اخلاقی می داند، زیرا
 که انسان بطیعتاً موجودی اجتماعی است. بنابراین اصول اساسی نظریه اخلاقی خواجیه بر محبت
 و دوستی نباشد. نظریه ای که در آن به وضوح جایی برای انزوا دکناره گیری زاهدیافت
 نمی شود. باین حال طوسی در اثر دیگر خود اوصاف الاشراف از زهد به عنوان مرحله ای
 از حیات عرفانی با تأیید سخن می گوید: او مدعی تجربه عرفانی نیست و به وضوح در مقدمه کتاب بیان
 می کند که کوشش وی متوجه یک ارزیابی عقلانی صرف و تنظیم منطقی آداب عرفانی است^۱
 وی گرچه یک عارف نیست ولی طرفدار یک تعلیم عقلی عرفانی است او این تعلیم را به شش
 مرحله پیاپی تقسیم می کند به استثنای مرحله آخر هر مرحله دارای شش مرحله اخلاقی
 مختص به خود است.

اولین مرحله آمادگی برای سفر عرفانی است یعنی سکوت و شروط ضروری آن
 عبارتند از: ایمان به خداوند، ثبات و رابحان، استواری و رنیت، صدق، انابت خلوص
 و همین مرحله کناره گیری عارف از علائق دنیوی است. علائقی سدره او
 است شش اصل هم این مرحله عبارتند از: توبه از گناهان. سرکوبی امیال زهد
 بی استثنای به مال فقر، اعمال سخت جهت مطیع ساختن امیال غیر عقلانی ریاضت، بررسی
 فضایل و رذائل محاسبه هم آهنگی بین اعمال و نیات مراقبت در اخراج تقوی

^۱ اوصاف الاشراف به تصحیح لفرالد تقوی تهران ص: ۱۱

سومین مرحله سکون عارف با خلوت شروع می شود و سپس به تفکر خوف و هزین، رجا، صبر و شکر خداوند پایان می پذیرد -

چهارمین مرحله حاصل تجربیات ساکت است قبل از رسیدن به غایت اصلی این تجارب عبارتند از دل بستگی به خداوند ارادت، اشتیاق به ولایتی شوق دوستی خداوند محبت شناخت خداوند معرفت ایمان خلل ناپذیر به خداوند یقین و آرامش نفس سکون -

پنجمین مرحله شامل توکل به خداوند، رضا، تسلیم به اراده الهی، یقین بر یکتایی خداوند توحید کوشش برای اتحاد با خداوند وحدت و انجذاب و خداوند انجذاب است -
در مرحله ششم است که روند انجذاب و الوهیت به کمال خود می رسد و ساکت در وحدت خداوند فنا می گردد -

قد بیه منزل:

طوسی با قبول مروه نیت خود به این سینا منزل را به تألیف خاص موجود میان شوهر و زن، والدین و فرزندان، خادم و مخدوم و مال و ارنده آن تعریف می کند. هدف از تدبیر منزل ایجاد و نظایم انضباطی موثری است که موجبات آسایش جسمی، اجتماعی و ذنبی این مجتمع ابتدایی را که پدر چون مدیری و ررأس آن است فراهم آورد. وظیفه پدر نگهداشتن و برقرار کردن تعادل میان خانواده است. از طریق نظارت بر احوال خاص هر یک از اعضا و تلبین مصلحت عمومی آنها -

ثروت برای رسیدن به دو غایت عمده بقای نفس و بقای نسل ضروری است طوسی در مورد کسب ثروت توصیه می کند که باید صناعاتی شریف اختیار کرد و کسب کمال در آنها را در نظر گرفت و هیچگاه نباید مرتکب جور و تسلیم عار و دنائت شد. شک نیست که صناعات صافی حجابی کناسی پست و کراهت انگیزند. ولی به حکم مصلحت اجتماع حایزاند -

خواجیه نصیر زخیره نهادن مال را عملی دور اندیشانه می‌داند مشروط بر اینکه این عمل از روی حرص یا بخل نباشد و موجب مشقت اعضای خانواده یا به مخاطره افتادن ویانت و عرض فرد در اجتماع نشود. وی در موارد خرج، عموماً معتقد به رعایت اعتدال است و صرف مال را در هیچ چیز که نشان اسراف، ریا و مباهات، سوتن‌بیر، یا لوم و خست و رآن باشد حمایت نمی‌داند.

هدف اصلی از تأهل تالیب دلس و حفظ مال است نه ارضای شهوت، عقل و بیانت، عفت، حیا، زیرکی، رقت دل و از همه بالاتر اطاعت از شوهر از جهت صفاتی است که باید در یک زن جست. چه نیکوست اگر زن شریف‌نسب، صاحب ثروت و جمال هم باشد ولی اگر این صفات با عقل، حیا و عفت همراه نباشد، برستی ناپسند است. برای اجرای تدبیر منزل شوهر دارای حیثیت باشد. مرد نسبت به زن ممکن است خیرخواه و کریم باشد ولی در مصالح کلی منزل باید از افراط در محبت پرهیز و او را در پرده نگهدارد و اسرار را به وی بازنگوید و در امور مهم با او مشورت کنید. تعدد زوجات ناپسندیده است زیرا همه نظام منزل را در هم می‌ریزد.

زنان ذاتاً مست‌رای اند و از لحاظ روانی نسبت به وجود شریک دیگری در عشق و سعادت شوهر حسادت می‌ورزند. طوسی با آراه تعدد زوجات را برای شاهان روا دانسته. زیرا که شاهان در موقعیتی قرار دارند که خواستار اطاعت بی‌چون و چراهستند ولی حتی آنان نیز بهتر است به این کار به عنوان عملی دور از حرم نپردازند. مرد در منزل همانند دل است در بدن هم چنانکه یک دل قادر به نگهداری دو بدن نیست. همین طور یک مرد قادر به اراده دو منزل نخواهد بود. حرمت منزل در نظر طوسی چنان زیبا و اوست که مردان را پسندنی دهد که اگر در لیاقت اجرای تعادل بین افراد خانواده را نمی‌بینند

مجرد باقی بمانند .

در مورد تربیت فرزندان طوسی به پیروی ابن مسکویه سخن را با تلقین اخلاق
 نیکو از طریق مدح، اکرام و تأدیب خیرخواهانه شروع می‌کنند وی مخالفت مذمت مکرر
 یا تأدیب در ملاعام است چون به نظر او مذمت مکرر باعث وسوسه نفس و تأدیب ملاء
 عام موجب گستاخی و وقاحت می‌گردد . پس از تعظیم آداب طعام خوردن، حمام پوشیدن
 سخن گفتن، طرز رفتار و کردار او در اجتماع باید به فرزندان صناعتی خاص که مورد علاقه ایشان
 باشد تعلیم داد . دختران باید طوری تحت تعلیم قرار گیرند تا در چارچوب منزل همسران و مادرانی
 سایه‌گردند .

طوسی با تأکید بسیار بر رعایت حقوق والدین طبق احکام اسلام این بخش را به
 پایان می‌برد . از نظر روانشناسی فرزندان حقوق پدر را فقط بعد از رسیدن به سن بلوغ دریابند
 درحالیکه حقوق مادر از آنچنان روشن است که از ابتدای زندگی فهمیده شود . طوسی از این مطلب
 چنین نتیجه می‌گیرد که حقوق پدر روحانی بوده ، درحالیکه حقوق مادر تا حدود زیادی جسمانی است
 بنابراین وظیفه انسان نسبت به پدر از خودگذشتگی، ادای احترام، بذل اطاعت و معای
 خیر و غیره است و وظیفه او نسبت به مادر تهیه غذا لباس و دیگر احتیاج جسمانی است .
 سرانجام طوسی خادمان منزل را همانند دست و پای انسانی می‌داند و
 سفارش می‌کند که باید به آنها به نیکی رفتار شود . آنچنان رفتاری که خادمان منافع خود
 را با منافع محروم خود یکی بدانند مقصود اصلی این است که خادمان باید از روی محبت، احترام
 و رجا خدمت کنند نه از روی مزورت . اجبار و خوف که در آن صورت بر مصالح منزل تأثیری
 معکوس دارد .

خلاصه آنکه منزل در نظر طوسی کانون زندگی خانوادگی است در آمد پس انداز

صنینه و انضباط زن، فرزندان و خادمان همه بر محور آسایش عمومی همه افراد خانواده دور می‌زند.

سیاست مدن .۱.

و کتاب فارابی سیاست المدینه و آراء اهل المدینه الفاضله نخستین کوششی بود که جهت تدوین فلسفی نظریه سیاسی و جهان اسلام به عمل آمد و علم المدنی را هم به معنی علم مدن و هم به معنی علم حکومت به کار برده است. طوسی نیز به پیروی از او سیاست مدن را در هر دو مورد به کار برده است. در حقیقت بیشتر برداشت او از احتیاج انسان به تمدن و گروه‌های مختلف اجتماعی و شهرها برخاسته از نظریات فارابی است.

انسان بالذات موجودی اجتماعی است طوسی برای اثبات این مدعا از کلمه انسان که در عربی به معنی جمعیت گرفته و معاشرت خواه است شروع می‌کند. از آنجایی که این انس بطبعی جزو نهاد بشر است به همین جهت کمال انسان در این است که این شخصیت نهادهای را نسبت به هم نوازان خود کاملاً ابراز کند. تمدن نیز نام دیگر این کمال است و به همین دلیل است که اسلام تأکید بر نماز جماعت دارد و آن را بر نماز فرادی ترجیح می‌دهد. کلمه تمدن از مدینه مشتق شده است که به معنی زندگی مشترک انسانهاست که باشغله‌های گوناگون به منظور کمک و رفع نیازهای یکدیگر دارد. خواست‌های هر انسانی با انسان دیگر متفاوت است و همین نکته در باب انگیزه‌هایی که انسان را به همکاری وانی دارد نیز درست است. بعضی به خاطر لذت و گروهی به انگیزه سود یا دیگران همکاری می‌کنند و برخی نیز هدفشان از همکاری خیر و نصیحت است. این گونه‌گونی علل همکاری به تضاد و منافع منبری شود و باعث تجاوز و ظلم می‌گردد بنابراین نیاز به حکومت ظهور می‌کند تا هر کسی به سهمی که مستحق آن باشد قانع گرداند. بی‌آنکه به حقوق مشروع دیگران تعدی نماید.

لذا اجرای عدالت و تظیفه عده هر حکومتی است که باید در رأس آن ملکی عادل قرار گیرد که وی بعد از سیاست الهی و دین محکم محبوب می شود. ملک می تواند منویات مسوکانه خود را در جزه جزه امور طبق فزورت و موقعیت زمان و مکان اعمال کند ولی این کار نیز باید مطابق اصول کلی سیاست الهی پذیرد. طوسی نتیجه می گیرد که چنین ملکی خلیفه خدا بر روی زمین است و همچون بلژی است برای حفظ اعتدال و نظم عالم -

اما در باب خصال ملک باید وی آراسته به شرافت نسب، بلوغت، متانت رأی، عزیمت تمام صبر برداشتن و احوال صالح باشد. نخستین و مهم ترین وظیفه او این است که با ایجاد محبت در میان دوستان و نفرت در میان دشمنان و نیز با ایجاد اتحاد میان اهل قلم، اهل شمشیر، اهل مزارعه و اهل معامله چهار رکن مملکت وجود کشور را تحکیم بخشد.

خواجبه نصیر الدین سخن خود را ادامه می دهد و به وضع اصول و آداب الحرب برای هدایت فرماندهان می پردازد او می گوید: دشمن را هر قدر که زبون باشد برگزیناید حقیر شمرد ولی در بین حال باید به هر قیمت از جنگ حذر کرد و ولو با جبهه های سیاسی. البته بدون توسل به پیمان شکنی ولی اگر پیکار اجتناب ناپذیر شد. حمله باید بنام خدا و با تأیید همه افراد لشکر انجام گیرد. مدبر لشکر در امور جنگ باید شخصی باشد شجاع و قوی دل و مجرب تجربه و رأی صایب خواجبه بویژه بر ایجاد یک دستگاه جاسوسی مخفی جهت نظارت بر حرکات دشمن تأکید می ورزد. هم چنین به نظر او اصول سیاست ایجاد می کند تا آنجا که ممکن است دشمن را اسیر کنند تا اینکه بکشند. و نباید پس از پیروزی نهایی کشتاری صورت گیرد. زیرا که برای ملک مغفوشایه تر از انتقام است. در حالت تدافعی باید با نیزنگ یا شبنی خون بر دشمن فائق آمد. مشروطاً به این که موضع خودی مستحکم باشد. در غیر این صورت بی اتلاف وقت باید به کندن خندق ها و ساختن دژها پرداخت و حتی

بایشنها و بزل اموال و به کار برون جبهه های سیاسی، مذاکرات صلح را آغاز کرد -

طوسی چون هلاک بود از مضار تبدیل سلطنت به دیکتاتوری مطلقه آگاه بود و بنا بر این مقربان ملک توهمیه می کرد که از نزدیکی و تماس زیاده با ملوک بر حذر باشند زیرا که مصاحبت با آنان به هیچ وجه بهتر از نزدیکی به آتش نیست. به عقیده او هیچ مقامی خطرناک تر از وزات ملک نیست و وزیر در مقابل حووان و ربار و لوالهوسسی های مقام سلطنت جزء «صحت و استقامت» خویش تأمین ندارد و وزیر باید اسراری را که با وی در میان گذاشته شده حسووانه محفوظ کند و نسبت به چیزهایی که از او مخفی نگاه داشته شد کنجکاو نباشد. طوسی بسیار مورد احترام خان مغول بود. با وجود این، با این مقفع موافق است که هر اندازه شخص به ملک نزدیکتر شود باید نسبت وی احترام بیشتری نشان دهد آنقدر که اگر ملک او را برادر خواند او باید ملک را خداوندگار خطاب کند -

رضیرالدین طوسی مطالب اخلاق نامری را از کتاب دیگر اخذ کرده است می یابیم که میان بسیاری از مطالب اخلاق نامری و قابوسنامه که شمر المعالی کیکاووس بن اسکندر برای فرزند خود گیلان شاه نوشته نزدیکی و هماهنگی و سازگاری وجود دارد. خامه نکاتی که درباره شناختن حق و پیر و مادر و آیین زن خواستن و پروردن فرزند هر دو کتاب آمده قرین و نظیر و همگرا هم است.

خواجی در فصل چهارم مقاله دوم اخلاق نامری در باب تربیت اولاد چنین

نوشته است:

«چون فرزند به وجود آید ابتدا به تسمیه باید کرد به نامی نیکو چه اگر نامی ناموافق بر او نهند مدت عمر از او ناخوشدل باشد پس دایه ای اختیار باید کرد که

احتمق و معلول نباشد چه عادات بد و بیشتر ملتها به شیر تغذی کنند از وایه به فرزند
 و چون ایام رضاع او تمام شود به تأویب و ریاضت اخلاق او مشغول باید شد بیشتر از
 آنکه اخلاق تباه فراگیرد. چه کودک مستعد آن بود و به اخلاق ذمیمه میل بیشتر کند و به
 سبب نقصانی و حاجتی که در طبیعت دارد و در تخریب اخلاق او اقتدا به طبیعت باید کرد یعنی
 هر قوت که حدود او در بنیة کودک بیشتر بود تکمیل آن قوت مقدم باید داشت ... پس
 سنن و ظایف دین در او آموزشند و او را بر موانعت آن ترغیب کنند و بر امتناع از آن
 تأویب و اگر جمیلی از او صادر شود او را محبت گویند و اگر اندک قبیحی صادر شود به مذمت
 تحویلین کنند ... و او را از آداب و افعال بد بزرگ کنند که کودک در ابتدای نشوونما
 افعال قبیحه بسیار کند و در اکثر احوال کذب و حسود و سروق و نوم و لجاج بود و فضولی
 کند و کید و افزا خود و دیگران از تکاب نماید و بعد از آن به تأویب و سن و تجارب از آن
 بگذرد پس باید که در طفولیت او را بدان مواخذه کنند^۱
 و سخن صاحب قابوسنامه در همین باب این است -

« اگر پسریت آید اول چیزی باید که نام خوش بر او نهی که جمده حقهای پدران
 بر فرزندان یکی آنست که او را نام خوش نهند. دوم آنکه به و ایگان عاقل و مهربان
 سپارد ... و قرآنش بیاموزی تا حفظ قرآن شود و چون بزرگتر شود وی را پیشه ای
 بیاموزی ... و باید که فرزندان را آشنا کردن بیاموزی ... پس باید که هر چه آموختی
 باشد از فضل و هنر فرزندان را بیاموزی تا توفیق پدری و شفقت پدری به جای آورده
 باشی که از حوادث عالم ایمن نتوان بود و نتوان دانست که بر سر مردمان چه گذرد
 هر هنری و فضلی روزی به کار آید پس در فضل و هنر آموختن تقصیر نباید کردن ...»

... اما اگر بی ادبی کند تو از وی در خشم شوی به دست خویش وی را مزن به معملاتش
 ترسان و ادب کردن ایشان را فرمای کردن تا کینه تو اندر دل وی نماند. اما
 وی همیشه صبور باش تا ترا نوارنگیرد و وایم از تو سر تان بود و دوم وزیر و آرزوی
 که وی را با پیدازوی باز مدار تا از بهر درم مرگ تو نخواهد از بهر میراث. و نان فرزند
 ادب آموختن و ان فرصتگ داشتن. اگر چه بد روز فرزند می بود نو بدان منگه شرط پدیری
 بجای آر و اندر ادب آموختن وی تقصیر مکن هر چند که اگر هیچ مایه خرد ندارد و اگر تو ادب
 آموزی و اگر نیا آموزی خود روز گارش بیاموزد!

کتاب دیگر که در زمینه اخلاق خیلی مشهور است اخلاق جلالی است نویسنده
 این کتاب جلال الدین محمد بن اسعد دوانی در سال ۵۸۳۰ ه در دوان از قزاقی کازرون
 که پدرش در آنجا منصب قضا داشت. زاده شد. تحصیلات مقدماتی را نخت نزد
 پدرش فرا گرفت. علم کلام را از محی الدین الفزاری در شیراز آموخت و هم در آنجا
 مدرس شد. در دوران تسلط پادشاه آق قویونلو برابران منصب قاضی القضاتی
 فارس بر عهده وی بود و در همان حال از تعلیم غافل نبود شاگردان معتبری مانند
 کمال الدین حسین یبندی یزدی شارح هدایه ابهری و جمال الدین محمود سعد الدین
 اسعد پسر ملا جلال که هر دو هدرسان معروف حکمت و شیراز بوده اند. زیر دست
 او تربیت یافتند پایان عمر استا و در زاوه هشت دوان سپری شد و او بسال ۵۹۰۸
 در آنجا در گذشت و در زاوه هشت دوان به خاک سپرده شد.

خواجہ نصیر الدین طوسی سنت علوم فلسفی را در دوره مغول احیا کرد، دوانی

همین کار را در دوره عثمانی به انجام رساند، هر دو احباً گردند ولی رهیافت آنها به حقیقت
 با یکدیگر تفاوت داشت، یکی پیرو واقعی ابن سینا بود و دیگری پیرو وفادار سهروردی
 از دوانی در حکمت و کلام و عرفان اشترهای متعهد و بازمانده است. از جمله
 اشترهای معروف او به فارسی لوامع الاشراف فی مکارم الاخلاق معروف به اخلاقی جلالی
 است که در حقیقت متمم کارهای علامه دوانی در نوشتن یا شرح کردن مبحث‌های مختلف
 از حکمت مشاء است. دوانی در این کتاب کوشیده است تا نظریه اخلاقی ارسطو
 و تعلیمات دینی را بر یکدیگر منطبق سازد و بحث حکمی خود را با آیه قرآنی و حدیث‌های
 بنوی ذکر ستمهای اسلامی بیارید و در این راه دنباله همان اندیشه‌ی را بگیرد که از
 پیرامون سده ششم هجری به بعد رائج بود.

دوانی به دستور سلطان حسن بیگ بر آن شد که رساله اخلاقی خواجه نصیر
 را بازنویسی کند آن هم مزی با این قصد که رساله بنا بر دیدگاه اشرفی انجام پذیرد. ساختمان
 اخلاق جلالی اساساً هیچ تفاوتی اخلاق نامری ندارد. ولی دوانی در تالیف آن
 از آیات قرآنی، احادیث بنوی و گفتار صحابه و بیانات دل‌انگیز عرفا سود جست و
 کتاب خود را هضم‌نمذانه با آنها آرایش داده است. او نه تنها رساله خواجه را خلاصه و
 ساده کرد و جابه‌جا آن را در پیر تو حکمت اشراق معنا و لطافت بخشید و البته آرایش
 لفظی را نیز بر آن مزید کرد.

خواجه نصیر به پیروی مسکویه برای حیات سعادت و نیرمی داند. دریافت
 او از سعادت و اشاره آن به عنقرقدسی. ذاتاً با مفهوم ارسطویی سعادت تفاوت دارد
 دوانی یک‌گام پیشتری نمود و آرمان اخلاقی را با آرمان دینی یکی می‌انگارد. قرآن
 مجید با توجه به خلافت الهی، میان حق و باطل فرق می‌نهد علم را از زنگذاری می‌کند

و قدرت را بر می‌سجد، از این رو خلافت الهی را باید آرمان الهام بخش "انترف مخلوقات" دانست. نه سعادت قصوی را. به عبارت دیگر نظریه اخلاقی دوانی مبتنی بر پایگاه یا موقع انسان در جهان است و این پایگاه را خداوند تعیین کرده است نه خود انسان و این همه همان خلافت الهی انسان است -

انسان با کدام ساینستگی به این پایگاه بلند مسئولیت می‌رسد؟ دوانی پاسخ را در حدیثی از خلیفه علی بن ابی طالب می‌جوید. انسان بنا بر این حدیث در میان فرشته و حیوان پایگاهی میانی دارد. فرشته از عقل سرشته شده و خالی از شهوت و غضب است نه چیزی او را وسوسه کند و نه آزادی انتخاب دارد. بطبعاً کامل آفریده شده و مافوق اخلاق است. از سوی دیگر حیوان سرشار از شهوت و غضب است و از عقل بری است. چون قادر به مهار کردن انگیزه‌های غیر عقلانی خود نیست. مادون اخلاق است. ولی انسان هر دو می‌اینهاست. می‌تواند شهوت و غضب را تابع عقل سازد و از فرشته فراتر رود و می‌تواند با پیروی از شهوت و غضب، عقل را به بندگی کشد و در ژرف‌های حیوانیت سقوط کند. حیوان از آنجا که عقل ندارد و معذور است ولی انسان را هیچ عذری پذیرفته نیست. وسوسه‌ای که در طبیعت انسان سرشته شده و مقاومت آسان او در برابر شر و وسوسه بر فضیلت کمال انسانی می‌افزاید فرشته یکسره بری از جریان دردناک ثقل و لضمیم و انتخاب است. پس تنها انسان است که آزاد و مسئول و بنابراین موجودی اخلاقی آفریده شده و در واقع حق خلافت الهی او نیز به همین دلیل است -

انسان این خلافت را چگونه به انجام می‌رساند؟ دوانی با نقل قول از آیه

کریه "و من یوت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا" می گوید که شاگرد راه وصول به باین پایگاه رفیع حکمت بالذات است البته حکمت بالذات که آمیزه هماهنگ نظر و عمل است. با شعار سقراطی: علم همانا فضیلت است. تفاوت دانی دارد. ملاقه یونانیان به بیان اصول نظری اخلاقیات بود. جنبه عملی اخلاقی با طبع و مزاج آنها یکسره بیگانه بود.

حکمت بالذات را می توان از طریق پیش عقلانی و نیز شهود عرفانی به دست آورد. فیلسوف و معارف از راههای متفاوت به یک هدف می رسند آنچه اولی می داند و دومی می بیند. میان یافته های این دو هماهنگی کامل برقرار است -

دوانی تحت تاثیر آموزه قرآنی اعتدال و نیز نظریه ارسطو محدود و سطران است که اعتدال و میان روی در تمام امور خیر ساز است. ولی اعتدال را با عقل و حزم چنانکه ارسطوی پذیرا شد. نمی توان تعیین کرد. تعیین کننده آن شریعت الهی است عقل در نهایت می تواند شکل و صورت اخلاق را تعیین کند. محتوای اخلاق فقط از قانون الهی سرچشمه می گیرد. از آنجا که گام نهادن در راه اعتدال کاری صعب است. دوانی آن را با پل مراط مقایسه می کند. پلی که از موبارکیترو از شمشیر برنده است. کوشش و کشاکش اخلاقی بر پایه این پیش فرض مسلم مبتنی است که تمام خلیقات چه فطری و چه انسانی قابل اصلاح و تغییرند. آموزش و انضباط و تنبیه منظم. چنانکه تجربه ثابت کرده است. می تواند انسانی شریر را به انسانی متقی بدل سازد و از این راه شر را سخت کاهش داد و یا حتی یکسره از میان برد. و از آنجا که از پیش هرگز نمی توان گفت که شر خاص تا چه حد در مقابل اصلاح و تغییر مقاومت می کند شرط عقل و دین هر دو این است که نهایت کوشش خود را برای اصلاح به کار ببریم -

فضیلت از نظر افلاطون تبدیل کل طبیعت انسانی بود. ارسطو برای هر

فضیلتی به تعدیلی خاص قائل بود ولی بیش از این سخن نگفت. یونانیان نظام پرورزی
 می کردند تمجیدی و او را در نظر به می ساختند اما مجمع آوری دانستی تحقیقی که مبتنی بر شهادت
 صبورانه و تفصیلی باشد یکسره باطلع آنها بیگانه بود. این نقطه ضعف بنوع یونانی
 را ذهن عملی و نافذ مسلمانان که اخلاق را بخشی از حکمت عملی می دانستند جبران کرد.
 ابن مسکویه نخستین فیلسوف اخلاقی مسلمان به جای تمجیبات کلی بر تقسیم و تخصیص
 فضایل تکیه کرد. وی نه تنها به تشریح هفت و یازده و دوازده و نوزده نوع عقل
 و شجاعت و اعتدال و عدالت بر شمرده^۱ و در مقابل چهار فضیلت اصلی افلاطون
 بلکه نظریه بسیار حبابی نیز در باره سلسله بیماریهای روحی و مداوای آنها آورد
 که در آثار غزالی با تجزیه بیش عقلانی به بیش سرفانی به اوج خود رسید^۲.

ابن مسکویه نظریه افلاطون را در باره فضیلت تفصیل داد. ولی برای
 خواجه طوسی مسأله این بود که چگونه نظریه ارسطو را در باره شتر بهبود بخشد و تکمیل کند
 او نخستین بار بر این نکته تکیه کرد که عدول از توازن نه تنها کمی بلکه کیفی است و بدین
 گونه انحراف روایت را سومین علت زاینده شر دانست^۳. دولت ادل که ارسطو
 از آنها نام برده افراط و تفریط دولت است. خواجه همچنین با اضافه کردن تدبیر منزل و
 سیاست مدن در رساله اخلاقی بود. حکمت عملی را به کمال رساند و نقص کار ابن سینا
 و فارابی جبران کرد. و سرانجام اینکه بر اخلاق زهد نشان غزالی شورید زهد و ریاضت
 از نظر او نفی زندگی است. انسان طبعاً موجودی انتهایی است و این نکته را حتی نسبت
 عربی انسان (که از انس و الفت مشتق شده) نشان می دهد. تن نه تنها بازدارنده

Boiffault - The making of humanity - p. 192

۱- تمهذیب الاخلاق ابن مسکویه چاپ مصر ص: ۲۰
 ۲- میزان العمل غزالی چاپ مصر ص: ۹۱
 ۳- اخلاق ناصری طوسی چاپ تیج کار کهنه، ص: ۱۱۵

روح نیست بلکه ابزاری است که روح به وسیله آن به کمال می‌رسد. البته او قبول داشت که زهد پیشگی یکی از مراحل لازم پیروسلوک عرفانی است. ولی خود او تجربه شخصی در این زمینه نداشت. ولی دوانی با الهام از حکمت اشراق شهاب الدین مقبول میان فلسفه و عرفان هماهنگی کامل می‌دید. آنچه عارفان می‌بینند فیلسوفان می‌دانند و آنچه فیلسوفان می‌دانند عارفان می‌بینند. از این رو او به اخلاق خواجیه جهت قرآنی بخشید.

دوانی نیز به پیروی از خواجیه نصیرالدین طوسی "سیاست مدن" را بیشتر به معنی علم‌کشورداری به کار برده تا سیاست به معنی امروزی منشأ و عمل و طبقات اجتماع و لزوم حکومتی که فرمانروایی عادل بر آن ریاست کند. نزدیک بود و بر یک صورت بیان شده است. نظام سلطنت بهترین صورت حکومت است و در آن شاه با سلطان و وکیل حاکم عدالت است. و اولین حاکم البته شریعت است. دوانی پس از آنکه اصول کلی عدالت توزیعی و نصیحتی را سینا از اخلاق نامری نقل می‌کند خود در اصل اخلاقی بر آن می‌افزاید که باید سلطان مراسم کند تا اجرای دوست عدالت بسرگردد. نخست آنکه سلطان باید در قضاوت همواره خود را در جانب مظلوم بی‌نگارد و تا آنچه را بر خود نمی‌پسندند بر مظلوم نیز نپسندند و در کار و عادی سرعت عمل را مرعی دارد. چو آنکه عدالتی که به تعویق افتد نفی عدالت است سوم در لذات جنسی و جسمانی فرو نرود که سرانجام آن خرابی دولت است چهارم احکام سلطانی باید بر اساس رحم و مدارا باشد نه خشم و تنیدی پنجم در رضای خلق را بگوید ششم نباید رضای خلق را به بهای عدم رضایت حق بخرد هفتم آنجا که تقسیم با اوست عدالت را اجرا کند. ولی اگر از او تقاضای رحم نشود، عفو را بر عدالت ترجیح نهد. هشتم با پرهیزگاران محشور باشد و گوش به نصایح آنان بسپرد. و هم نیاید تنها به آن راضی شود که خود از بعد التی دوری گزیند

بلکه باید جریان امور حکومت را چنان برقرار سازد که هیچ کس از اعمال او متهم به بی عدالتی نگردد.

در سطور بالا نظریه جلال الدین را در باره اخلاق پدید منزل و تدبیر مدن را ایضاً کرده شد نیز فیلسوفان دیگر مانند افلاطون، فارابی، غزالی، ابن مسکویه و طوسی را به نظریه دوانی مقایسه کرده شد تا نظریه دوانی کاملاً آشکار بشود.

چنانکه گذشته است که اخلاق جلالی از حیث موضوع و مضامین به اخلاق نامری قریب تر معلوم می شود و دوانی این حقیقت را اعتراف نموده است که ماخذ این کتاب اخلاق نامری است. طرز نگارش اخلاق جلالی از آن یک اخلاق نامری از حیث روانی و ساوگی کمتر است ولی از حیث معنوی بهتر و دارای مقام بلند است و از آغاز تا حال کتاب درسی بوده است.

جلال الدین دوانی در آغاز کتاب بعد از حمد و ثنای ایزد تعالی معلوم مرتبت بشران اظهار نموده است. نوشته است که انسان از تمام مخلوقات افضل و برتر است و باره این استشهد آیت قرآنی را آورده است که بشر از ملائکه فزونی و برتری دارد و کتاب خودش را از اینطور آغاز می کند.

” افتتاح کلام بنام واجب الانتقام سلطانی سزود که با من ناقد از لی جنود مجذبه اعیان ممکنات را از سر حد عدم بدار الملک وجود متوجه ساخت و منشور خلافت کبری بنام آدم خاکی مرقوم رقم عنایت گردانیده او را بحد خلعت و اصطفا و تشریف افانت و اجتناب بزاخت میدمسبکه لوح فطرت انسانی را بنقوش صور اسماء موشح ساخته و در کنار قابلیت نفس ناطقه نهاد تا چون به مقتضای و علم آدم الاسماء کلهها مطابق اسماء و صفات لم یزلی و دقات حکمت علمی و عملی تحصیل نماید و بر معارج معارف

و ملکات سنیہ با قدمِ صحت برآید و در مدسئہ ملکوت بحکم قال یا آدم ابنا هم باسمائکم افاده
منتہیان ملاء اعلیٰ را سزودند۔

بعد از دعای دولت خاقانی صاحبِ زمانی خلد اللہ تعالیٰ را ذکر کرده و توصیف
و تکریم بالفاظ این نوشته است "بعد از حمد ملک منعم و صلوة و سلام بر سید
انام علیہ افامنل التیمیہ و الاکرام تو شیخ معاذ کلام القاب ہمایون پادشاہ لائق باشد
کہ جهان بین جہانیاں بنور عدل شاملش روشن شدہ۔۔۔۔"

پس از ان تمحید سبب تالیف و ذکر القاب ہمایون پادشاہ ذکر کرده شدہ
نوشتہ است کہ بہترین نعمتی و نحو بہترین منحتی طوائف انام را سنجابت اولاد عز کرام است
از فضل فیض ربانی و یمین تأیید سبحانی حضرت صاحب قرآنی را خلقی صدق ارزانی
شدہ کہ بحکم الولد الحر یفندی با بائہ المغتہ در آیین نصفت و عدالت و قزائین
سلطنت و ایالت و قدوہ خود را سیرت کریمہ آنحضرت داشتہ صحیح و دقیقہ از دو فائق
قواعد ملک و ملت نامری نگذاشتہ۔

جلال الدین دوانی در بارہ کتاب خودش فرمودہ است کہ "کتابی مشتمل
بر نفائس حکم و عنایب کلمہ از سخنان مسوک نامدار و ائمہ اہرار و حکمای کبار بہ
مقتضای ع و خیر جلیس فی الزمان کتاب ہیت سمیرہ ضمیرہ ساختہ اند الحق کتابی است
مشتمل بر بسی خواہد از جہنم و حقایق مہند و لہذا اسلاف منعم آنحضرت آنرا در خزانہ
عامرہ ضمیرہ نفائس جواہری گردانیدہ اند۔"

در مقدمہ مقاصد این کتاب ایضاً حمنودہ است کہ این کتاب قواعد حکمت

ع اخلاق جلالی جلال الدین دوانی چاپ بیچ کمی رکتھوہ ص: ۲

ع۲ صہانا " " " " " " ص: ۴

ع۳ صہانا " " " " " " ص: ۱۱

ع۴ صہانا " " " " " " ص: ۱۷

عملی است و آن عبارتست از علم باحوال نفس ناطقه انسانی را ازین رو که افعال محموده و مذمومه با ارادت از و صادر تواند شد تا به سبب آن علم از رذائل متخلی و فضایل متخلی شود و کما لیکه متوجه آنست برسد و افعال مذکوره منقسم و قسم است یکی آنکه راجع شود با هر نفسی با افراد و آنرا علم اخلاق و فرضنگ خوانند و دیگر آنکه راجع باشد به مشارکت با افراد نوع و این نیز دو قسم است یکی آنکه راجع شود به مشارکت منزل یعنی آنچه سبب انتظام احوال اهل منزل واحد باشد و آن را علم کلتخدائی و تدبیر منزل گویند و دیگر آنکه راجع شود به مشارکت در بلد و ولایت یا اقلیم مملکت و آن را علم مملکت واری و سیاست مدن خوانند پس لامحاله مقاصد کتاب که مسمی به لوا مع الاشراق فی مکارم الاخلاق است، در اقسام ثلثه منقسم باشد و چون و اب تدوین مقتضی تقدیم مقدمه است مشتمل بر بعضی امور متعلقه بفن که موجب بصیرت طالب و اسانت او در تحصیل مطالب باشد ترتیب آن بر مطلق در بیان مذکوره سه لامع در مقاصد ثلثه رفت و از فصول و مقاطع تجرید بلغات و نظائر آن مناسب نمود.

در اخیر مقدمه در باره اخلاق مناقشه حکما را بیان کرده است که اخلاق قابل تجرید نیست یا نیست نظریه خود در باره این اظهار نموده است که "مردم به مجاست و مصاحبت با اشرار و اختیار کسب و رذایل و فضایل می کنند چنانچه از مهارت احوال کورگان خصوصاً آنانکه به بروگی ایشان را از جای به جای می برند ظاهر می شود که تا دیب را در ایشان اثری عظیم است به حسب قابلیت باسانی یا دشواری کسب اخلاق می کنند و اگر اخلاق قابل زوال نبود قوت تمیز و رویت بی فایده بودی و تا دیب و سیاست عبث و بطلان شرائع در بیانان لازم آمدی و حکیم ارسطو طایس گفته که اشرار بتعلیم

و تا دیب اختیار نشوند و اما آنکه هیچ قابل زوال طبیعی نیست پس است چه به لزورت معلوم است که طبع آب را تخیر نمی توان کرد و بر وجهی که بعد از ارتفاع موانع میل به سفلی نکند و طبع آتش را عکس نمی توان ساخت و این مقدمه چون بدیهی است امثله برای تشبیه ایرادی رود و این دلیل بر این وجه در اخلاق نامری آورده است و مرامس مناسبت نظر و اندک این نیز اقناعی است چه قابل را مجاب است که گوید همچنانکه به مشا پده تبدیل بعضی اخلاق معلوم شده است که بعضی اخلاق در بعضی اشخاص اصلاً متبدل نمی شود. خصوصاً کمال قوت نظری مثل حدس و تحفظ و حسن تعقل و نظائر آن که مشا پده می رود که بعضی مردم هر چند سعی در تحصیل آسانی کنند منبج نمی آید و این صورت در اکثر طلبه زمان ما مشا پد است پس به مجرد این دلیل چگونه حکم توان کرد که هیچ خلق بلخی نیست و هر اخلاق قابل زوال اند - الخ -

کتاب سوم که در زمینه اخلاق در قرن اخیر نهم هجری نوشته شد اخلاق محسن است نویسنده این کتاب کمال الدین حسین واعظ کاشفی سبزواری (۱۲۰۲ هـ) مشهور به ملا حسین کاشفی "از جمله عالمان و مؤلفان پرکار قرن نهم و آغاز قرن دهم هجری است - در او اوسط نیمه اول قرن نهم در سبزوار چشم به جهان گشود. او ایل عمر و بخشی از دوران جوانی را هم در آن شهر بسر آورد و به وعظ و تذکیر روزگاری گذرانید و چون بانگی خوش و بیانی و پذیر و اطلاعاتی بسیار داشت مواعظش محل قبول همگان بود و از این راه شهرتی فراهم آورد و از شهر خود به نیشاپور و از آنجا به مشهد رفت و چنانکه پسرش فخر الدین علی سفی در رشحات عین الحیات نوشته و معصوم علی شاه از و در

طرائق الحقائق نقل کرده. در ماه ذی الحجه سال ۱۲۶۰ هـ در مشهد خواجه سیدالدین کاشغری از کبار مشایخ نقشبندی را که در ماه جمادی الآخر همان سال در گذشته بود و نجواب و بد که او را به خانه خود میخواند و در جستجوی آن بزرگ به هرات رفت. و آنجا هنگام زیارت مزار خواجه بامولانا حاجی ملاقات کرد و با او معاشرت نمود و طریقت نقشبندیان را پذیرفت و در همان شهر ماند و به وعظ و تذکیر و تصنیف ادامه داد و بار حبال و شاهرزادگی آشنایی و محبت یافت و چون لزوم پادشاهی به سلطان حسین مرزاسی بالقرآ رسید بر مرتبت و شهرت او افزوده شد و در خدمت امیرعلی شیرلوائی مکان و مرتبتی بسیار یافت و به ترغیب و تشویق او تصانیف بسیار پرداخت و در علم کلام و حدیث و تفسیر و سایر فنون ادب اسنادی و مهارت خاصی داشته و در نشر فارسی زیروست بوده است. از آثار او کتاب الوار سجدی است که به تقلید «کلید و دمنه» ابوالعالی نگاشته شده. دیگر صهیفه شاهی یا مخزن الانشاء و لب لباب شنومی مولوی و روضه الشهداء و تفسیر مواهب هستند. هدف ما این جا اخلاق محسنی است که درباره آن ذکر می‌کنم.

اخلاق محسنی کتابی است در باره صفات و سجایای پسندیده و مسابن اخلاقی و در جهلی باب که آن را مؤلف به نام ابوالغازی سلطان حسین بالقرآ در سال ۹۰۰ هـ نگاشته است. اخلاق محسنی در هند بسیار رواج داشته است. کاشغری کلمات سعدی را تتبع کرده است. او در نوشتن ساده و موجز کمال دارد و باین وجه مانند روضه الشهداء و اخلاق محسنی ولی پیشتر شایانی در فن نشر صنعتی ندارد و از آن زمان حال در شمار کتابهای درسی بوده است.

طرز نگارش این کتاب ساده روان و برجسته است ولی از جهت معانی

بر مقابله اخلاقی نامری و جلالی کمتر است و به همین سبب گفته شود که این کتاب برای منبری موزون و سهو و مندتر است -

واعظ کاشفی در اخلاق محسنی لید از حمد و ثنای عزوجل به روشنی لرض و احادیث

در باره اخلاق اظهار نموده است نوشته است که "حسن خلق نوریت از انوار حکمت الهی و سرسیت از اسرار عزت پادشاهی که بدان نور شریف چشم بصیرت منور گردد و ازان سر عزیز معرفت حسن صفات پسر شود و از مضمون حدیث بزرگوار بعثت لا تمم مکارم الاخلاق مفهوم می شود که فایده بعثت سر و عالم صلی الله علیه و سلم تنظیم مکارم اخلاق و تکمیل محاسن اوصاف است لاجرم زبان معجز بیان آنحضرت به کلمه تخلقوا باخلاق الله ناطق شده تا امت عالی نهبت و انند که تحقق بدین تخلق امریست لازم و ارتقا بدین درجه علیا فرض است متحتم و اول چیزیکه در میزان قیامت سنجیده شود اخلاق حسنه باشد لید ازان اعمال حسنه و در حدیث آمده که بدستی که مومن بواسطه خلق نیک و درنی یابد درجه کسائی را که قائم اللیل و صائم الدهر باشند و حکماء گفته اند که تقذیب الاخلاق راهیست روشن که جز با نهایج امنهایج لبر منزل شرف سروری نتوان رسید و جز بسبک آن طریق رفعت از باویه حیوانیت بدار الملک نتوان کشید . . . و اخلاق ستوده و اوصاف پسندیده از همه افراد میان زیبا و مستحسن می نماید خصوص از جماعتی که حکم و رسالت یخلق مایشاء و یختار زمام اختیار به قبضه اقتدار از ایشان باز داده و به مفتح سنایت بی غایت توفی الملک من تشار ابواب سلطنت سر روی ایشان کشاده ع :

خوبی اخلاق کان و نیا و دین راز لپورست
یا فقیری خود بود یا پادشاهی خوشترست

در حقیقت و اعراض کاشفی در این کتاب از اخلاق و عادات عوام الناس بحث نکرده
بلکه برای پادشاهان یا شاهزاده اصول سیاست را واضح کرده است. چنانکه در مقدمه
این کتاب خودی گوید:

”چون شاهزاده بدین صفت از سُر اقران سمت استیاز یافته با نظر عواطف
سلطانی ملخوظ و از آثار مرام بیکرانه خاقانی مختلطی و مخطوط نگشت مشرود اسن و امان به
مسامع عالمیان رسیده و نسیم بهجت و مسرت از ریاض نشا با بر صدور آدمیان وزیده --
اصاعند و اکابر بر زبان بدعای جانفزای آن سر و چین سرفرازی کشتودند و خواص
و عوام بادای شنا و آفرین آن مهر فلک عز و تمکین توجه نمودند فقیر حقیر حسین الکاشفی المشهور
الواعظ نیز احرام طواف حرمیم بارگاه سدره اشتباه آنحضرت بسته به سعادت تقبیل انامل
در یافواصل مستند گشت و بعد از عرض دعا چون لمعات اخلاق ربانی که از صفحات
احوال آن زبده نوع انسانی لامع و ساطع بود به نظر تحقیق و تدقیق مشاهده نمود خواست
که بطریق دعاگوی و دولت خواهی دو کلمه از اخلاق ستوده و اوصاف حمیده ملازمان
آنحضرت بر ورق بیان مسطور گرداند تا دستور العمل اولاد سلاطین و انبای خواقین
باشد به تخریر این رساله که به اخلاق محسنی مسمی گشته اقدام نمود“^۱

جای دیگر فرموده است که ”پادشاه را رعایت چهل صفت لازم است که بعضی
از ان میان وی و حق سبحانه و تعالی باشد و بعضی میان وی و خلق و این چهل صفت
در چهل باب آورده شد بعبارت فارسی خالی از تکلف منشیان و تصانیف مترسلان و در
هر باب از روایات و حکایات آنچه اقتضا فرموده زبان بدان مسامحت نمود“^۲

از سطور بالا واضح می شود که اخلاق محسنی برای پادشاه و شاهزادگان نوشته

۱ اخلاق محسنی و اعراض کاشفی چاپ بیچ لمار کمفر میس؛ ۵
۲ همانا ۷

شده است. ولی بی‌بینیم که از آغاز تا حال بین مردمان عامه و خاصه خیلی متداول است و برای مبتدی خیلی مفید است.

سابقاً در باره این سه کتابهای اخلاقی جداگانه بررسی کرده‌اند و تمیزات و ویژه‌های آنها ذکر شده اکنون از جهت روش و تاثیر آنها به اختصار و در ذیل ذکر می‌کنم از جهت روش:

اخلاق نامری: عبارت کینه است قبل از انشای گلستان سعدی و به شیوه کلیله و دمنه لفرات منشی نوشته شده است و از عمده تحریر آن سبک بسیار خوب آمده. از نظر فارسی می‌دانیم که کتب فارسی بطور کلی چهارم قسم است چه نثر مرسل است یا مسجع و هر کدام آسان است یا دشوار و کتاب اخلاق نامری در ردیف کتب نثر مرسل نسبتاً دشوار است و عدت دشواری این کتاب یکی آوردن لغات و اصطلاحات عربی و ایراد جمله‌های طولانی و دیگری پیچیدگی از مطالب است که چون مربوط به مباحث فلسفه شرق می‌باشد و کسانیکه ازین علم بی‌بهره‌اند صعوبت دارد. بطور استشهاده و امتیاس اخلاق نامری ذکر می‌کنم تا روش این واضح بشود.

«نفس انسانی جوهری بیدار است که از شان او بود او درک محقولات به ذات خویش و تدبیر و تصرف در این بدن محسوس که بیشتر مردم آن را انانی گویند به توسط قوی و آلات و آن جوهر نه جسم است و نه جسمانی و نه محسوس به یکی از حواس و در این مقام احتیاج افتد به بیان چند چیز تا این سخن تمام شود. اول اثبات وجود نفس و دوم اثبات جوهریت او و سوم اثبات بساطت او و چهارم بیان آنکه جسم جسمانی نیست و پنجم بیان آنکه مدرک به ثبات است و تصرف به آلات و ششم آنکه محسوس نیست به یکی از حواس^۱»

اخلاق جلالی: شیوه نگارش این بگونه است که در هر عبا و باهر واژه خواننده را بسواد
 تعبیرها و نحوه بیان مطلب و رکتا بهای علمی که نوشته شده است می اندازد و بعبارت نشر ملامت
 جلال الدین نثری عزیزی است که با بعضی ادوات و روابط فارسی در آمیخته است. چنانکه آن
 عالم جلیل این کتاب را هم مانند دیگر اثرهایش به عزیزی می نوشت زو و بیاب تر و در یافتن
 تزلزل بود. اخلاق جلالی از حیث موضوع و معنی از اخلاق نامری اخذ کرده است. جلال الدین
 خود گفته است که ما خداین کتاب اخلاق نامری است. روش اخلاق جلالی از حیث روانی
 و سادگی از اخلاق نامری کمتر و کهنتر است ولی از حیث معنی بهتر و دارای مقام بلند است و
 ابتداتاً حال در شمار کتابهای درسی بوده است، اقیاس این کتاب در زویل ذکر نمی کنم.

”صبر و آن مقاومت نفس است باهواتا منزوات لذات قبیحه از و صدور نیاید
 قال اللہ تعالیٰ وَاَمَّا مَنْ خُفِيَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوٰی
 و بعضی صبر را دو قسم کرده اند یکی صبر المطلوب و دوم صبر بر مکرده قسم ثانی تعلق بقوت عنفنی
 وارد و حلیه صبر زبور معاقده نبوت و فتوتست چنانچه حضرت عزت علیهم السلام کلمه مستم مکارم
 اخلاق و هادی طرائق توفیق و وفاق را صلی اللہ علیہ وسلم می فرماید فاصبر كما صبر الوالد الزم
 من الرسل یعنی در تحمل مشتاق و تثبت بر مکاره موافقت با دیگر انبیا که مقرران بارگاه
 کبریا و مؤیدان نجات اصطفا و اجتناب اند شمه ذات کریمه سازد و از احادیث مشهور
 است الصبر مفتاح الفرج و در حدیث دیگرست النص مع الصبر... الخ“
 اخلاق محسنی :-

روش اخلاق محسنی روان ساده و آسان است. از حیث معانی از اخلاق
 نامری و جلالی کمتر است و بسبب روش ساده بین خاص و عام خیلی متداول خصوصاً

برای مبتدی خیلی سودمند است. این جادو زویل اقتباس زکری کتم تاروش این واضح بشود.
 "و آن احتراز باشد از ارتکاب محرمات خصوصاً از شهوت مرام و این از جمله
 مکالم اخلاق است. و بزرگان گفته اند آدمی دو نسبت دارد یکی با ملائکه که بدان نسبت
 مائل است به علم و عمل و زهد و تقوی و دیگر با بهائم که بان نسبت حریص است باطل و
 شرب و وقاع و شرط عقل آنست که تا بتواند نسبت سلکی را قوت دهد و بجانب نسبت
 بصیمی میل ننماید. بیت:

از ملائک بهره داری و ز بهائم نیز هم
 بگذر از حظ بهائم که ملائک بگذری"

اگر این کتابهای اخلاقی را از جهت اخلاق و نفوذ آنها بر اجتماع می بینیم می یابیم
 که بر سه کتاب از جهت اخلاق ارزش بی پایان دارد. چون اخلاق نامری نوشته شد مردمان
 آن زمان از جهت اخلاق خیلی متذلل شده بودند. نصیر الدین طوسی به پیروی ابن مسکویه
 این کتاب را نوشته تا هر خاص و عام ازین کتاب استفاده بکنند. حقیقتاً این کتاب بین
 پادشاهان، سیاست مداران و مردمان عامه از قرن هفتم تا قرن نهم هجری خیلی متداول
 بود بلکه تا این زمان بین دانشمندان اهمیت کم نشده است.

پس از اخلاق نامری کتاب دیگر موسوم به "اخلاق جلالی" به پیروی اخلاق
 نامری در قرن نهم هجری نوشته شده. سابقاً گذشته است که روش آن اخلاق نامری
 است و هم از جهت موضوع هر دو کتاب مساوی هستند ولی به هر دو کتاب فرق این است
 که اخلاق جلالی از حیث معنی از اخلاق نامری اوفق و برتر است. لذا بعد از قرن
 نهم هجری شهرت و مقبولیت اخلاق جلالی به مقابله اخلاق نامری زیاد هستند. تا حال

در درسیات عالیّه این متداول و رایج است، از حیث اخلاق و نفوذ آن بین مردمان ایران و هند از قرن نهم هجری تا این زمان می‌توان دیده شود.

در قرن نهم هجری نیز یک کتاب دیگر به عنوان اخلاق محسنی نوشته شد. روش این ساده تر و آسان تر است، از حیث تاثیر و نفوذ از اخلاق نامری و اخلاق جلالی بین دانشمندان و مردمان کمتر و کمتر است. ولی بین کودکان و سندیان از هر دو کتاب خیلی مشهور و متداول است. اخیراً می‌توان گفت که هر سه کتاب از حیث اخلاق خیلی بهم هستند نیز نفوذ آن بین مردمان هند بسیار یافته شوند.

بخش‌های گزیده از اخلاق نامری، اخلاق جلالی و اخلاق محسنی :-

آداب سخن گفتن :-

باید که بسیار نگوید و سخن دیگری به سخن خود قطع نکند و هر که حکایتی و روایتی کند که او بر واقف باشد خود بر آن اظهار نکند تا آن کس آن سخن به اتمام رساند چیزی را که از غیر او پرسند جواب نگوید و اگر سوال از جماعتی کند که او داخل آن جماعت بود برایشان سبقت ننماید و اگر کسی به جواب مشغول شود و او بر بهتر از آن جواب قادر بود مبر کند تا آن سخن تمام شود. پس جواب خود بگوید برو جی که در متقدم طعن نکند و در مجاراتی که به حضور او میان دو کس رود فحش ننماید و اگر از دو پوشیده وارند اشراق شمع نکند و تا او را با خود در آن سرشارکت ندهند مداخلت نکند.

و با بهترین سخن به کنایت گوید و آواز نبلند دارد و نه آهسته بلکه اعتدال نگاه دارد و اگر در سخن او معنی غامض افتد در بیان آن به مثالهای واضح جهد کند و الا شرط ایجاز نگاه دارد و الفاظ مغریب و کنایات نامستعمل به کار ندارد و تا سخنی

که با او تقریر نمی کنند تمام نشود و به جواب مشغول نگردد و تا آنچه گفت در خاطر مقرر نگردد و در لطف نیارد. و سخن مکرر نکند مگر که بدان محتاج شود و اگر بدان محتاج شود قلق و ضحرت ننماید و محش و شتم بر لفظ نگذیرد و اگر به عبارت از چیزی فاحش مضطر گردد بر سبیل تعریف کنایت کند از آن و مزاج منکر نکند.

و در هر مجلسی سخن مناسب مجلس گوید و در اثنای سخن بدست و چشم و ابرو اشارت نکند مگر که حدیث اقتضای اشارتی لطیف کند. آن گاه آن را بر وجه ادا کند و در راست و دروغ با اهل مجلس خلاف نکند و لجاج نکند خاصه با بهتران یا با سفیهان و کسی که الحاح با او مفید نبود بر او الحاح نکند و اگر در مناظره و مجازات طرف خصم را از حمان یا بد انصاف بدصد و از مخاطبه عوام و کودکان و زنان و دلوالگان و مستان تا نتوانند احقر از آن کنند. سخن با رکیب با کسی که فهم نکند نگویید و لطف در محاوره نگاه دارد و حرکات و اقوال و افعال بهیچ کس را محاکات نکند و سخنهای موحش نگویید و چون در پیش بهتر می شود ابتدا به سخنی کند که به فال ستوده دارند.

و از غیبت و نمایی و بهتان و دروغ گفتن تجنب کند چنانکه به هیچ حال بر آن اقدام ننماید و با اهل آن مداخلت نکند و استماع آن را کاره باشد و باید که شنیدن او از گفتن بیشتر بود از حکیمی پرسیدند که چرا استماع تو از لطف زیاد است؟ زیرا که مراد و گوش و اده اند و یک زبان یعنی دو چندان که گویی می شنوی.

علاج حسد :- و صد آن بود که از فرط حرص خواهد که به فواید و مقتنیات از انبای جنس ممتاز بود. پس همت او بر ازاله از دیگران و جذب به خود مقصور باشد

و سبب این رذیلت از ترکیب جهل و شره بود. چه اجتماع خیرات دنیاوی که به نقصان و حرمان ذاتی موسوم است یک شخص را محال باشد و اگر نیز تقدیر امکان کند استمتاع او بدان صورت نبندد. پس جهل به معرفت این محال، و افراط شره، بر حد بابت شوند و چون مطلوب حسود تمتع الوجود بود جز حزن و تألم او طامعی حاصل نیاید و علاج این دو رذیلت علاج حد باشد و از جهت تعلق حد به حزن و در این موضع ذکر او کرده آمد و الا حمل حد بر امراض مرکبه اولی تر باشد -

و کندی گوید حد قبیح ترین امراض و شینیح ترین شرور است و بدین سبب حکما گفته اند هر که دوست دارد که شترسی به دشمن او رسد محب شتر بود و محب شتر شتر بود و شتریر نیز ازین کسی بود که خواهد که شتر به غیر دشمن او رسد، و هر که نخواهد که خیری به کسی رسد شتر خواسته باشد به آن کس، و اگر این معامله با دوستان کند تباه تر و زشت تر بود، پس حسود شتریرترین کسی باشد و همیشه اندوختن بود چه به خیر مردمان عنناک باشد و خیر خلق منافی مطلوب او بود و هرگز خیر از اهل عالم مرتفع و منقطع نشود پس غم و اندوه را القطامی و استهبانی صورت نیفتد.

و تباه ترین انواع حد نوعی بود که میان علما افتد. چه طبیعت منافع دنیاوی از تنگی عرصه و قلت مجال و ضیق که لازم ماده است موجب حد باشد، یعنی راغب را بالعرض تعلق ارادت به زوال مرغوب او از غیر عارض شود و اگر چه این معنی به نزدیک او بالذات مرضی نبود. و حکما دنیا را به کلیمی کوتاه که مردهی دراز بالا بر خود افکند تشبیه کرده اند، چه اگر سر بدان پوشیده کند پای او برهنه شود و اگر پای را محروم نکند از سر محروم ماند همچنین اگر شخصی به تمتع از نعمتی مخصوص شود و دیگری از آن ممنوع باشد و علم ازین شایبه منزله است چه اتفاق و فرج از آن مشارکت دادن انبای جنس

در نفع ازان مقتضی زیادت لذت و کما تمتع بود، پس حد دران از طبیعت شتر مطلق نگیرد.
 و بدان که فرق باشد غبطت و حسد چه غبطت شوق بود به حصول کمالی یا سطلوبی
 که از غیبی احساس کرده باشد در ذات منتهی بی تمسبی زوال آن از حسد با تمسبی
 زوال بود از غبطت بر و نوع بود؛ یکی محمود و دیگر مذموم. اما غبطت محمود آن بود که آن
 شوق متوجه به سعادت و فضایل باشد و اما غبطت مذموم آن بود که آن شوق متوجه
 به شهوات و لذات باشد و حکم آن حکم شره بود.
 اینست سخن در حسد و هر که بر این جمله که شرح دادیم واقف شود و آن
 را ضبط کند ضابطی تمام بر او آسان بود علاج دیگر زوایل و معرفت اسباب آن و امرانی
 که حادث شود.

مثلاً در کذب چون اندیشه کند و داند که تمسینان از حیوانات به لطف است
 و غرض از اظهار فضیلت لطف اعلام غیر بود از امری که بران واقف بنود و کذب منافعی
 این غرض است پس کذب مبطل خاصیت نوع بود و سبب آن انبغات بود بر طلب مالی
 یا جاهی، و فی الجمله حرص بر چیزهای از این قبیل، و از لواحقش ذهاب آبروی و انس و
 مهات و اقدام بر نمیت و سعادت و غمزه و بهتان و اغراض ظلمه بود.

و در صاف چون اندیشه کند و داند که سبب آن سلطان غضب بود و تمجیل
 کمالی که در خود نیافته باشد و از لواحق آن جهل به مراتب و تقصیر در رعایت حقوق خلق
 طبع و لوم وجود باشد و در معنی صلف مرکب بود از عجب و کذب.

و در سخی چون اندیشه کند و داند که سبب آن خوف بود از فقر و احتیاج یا
 صحبت علو رتبت به مال، یا شرارت نفس و طلب عدم خیرات خلق را.
 و در ریا چون اندیشه کند و داند که آن کذب بود هم در قول و هم در فعل.

فی الجملة چون حقیقت هر یک بشناسد و بر اسباب واقف شود و قبح آن اسباب
و احتراز از آن بر سنوالت دیگر قبایح آسان شود و بر طالب فضیلت^{عل}؛

علاج جهل بیط :-

و آن عدم علم است بی آنکه اعتقاد علم کند در شان خود و در ابتدا مذموم
نیست بلکه شرتعلم علم است چه اگر و اند یا اعتقاد علم در شان خود کرده باشد تعلم محال
باشد لیکن در این مقام مانند مذموم است و بالسه اهل شرع و نقل معلوم و علاجش آنکه
در حال انسان و دیگر حیوانات تا مل نماید تا او را یقین شود که فضیلت انسان بر ایشان بعلم
و تمیز است و به حقیقت جاہل که باین حدیه متخلی نیست در عداد حیوانات محم است بلکه از ایشان
خسب تر حیا نچه در مطلع روشن شد و لهذا چون در محافل و علماء و فضلا که میدان فرسان کلمات
انسانی است حاضر شود و ایشان در احراز نصب السبق بیان ساقبت جویند محملاً
از خاصیت لطق بری و عری سازد و بر سر حیوانات تشبه نموده از سخن گفتن عاجز آید
و ازین حال معلوم شود که سخنان در محالات انثال خود گوید باصوات حیوانات نسبت
که به کلام انسان چه اگر از عدا و لطق انسان بودی در مجمع اسبان که میران بازار جواهر
بیانند و اجی داشتی و ظهوری نمودی بلکه اطلاق اسم انسان بر چنین شخص از ان قبیل
است که گیاه گندم را گندم خوانند و غوزه را انگور گویند و بانک امعان نظر نماید
شود که از ان چریت که حیوانات محم بحسب فطرت فطری اند لطف قوی و آلات حسانی
در وصول به نایت کمال نوعی ایشان و از جاوه مستقیم که بان نایت که منتهی تواند
شد مغرف نیستند بخلاف جاہل که او معرفت فضائل و رذائل غافل و از لغرف

قوی در غیبه مقتضای فطرت از صوب صواب انجام تحصیل کمال که از حبیبه لونا دوست منحرف و متماثل پس جاہل از حیوانات احسن باشد و چون بر همین قیاس احوال عبادات ملائطه نشد نظر برگردد که از آن مرتبه نیز فرود تر است چه بسوء اختیار فطرت انسانی را از اسلی عبین احسن تقویم با سفل سائین اولئک کالأنعام بل هم اضل رسائده و ارسطی طایس گفته اگر ہینائی و نابینائی ہر دو در چاہ افتند در شقاوت ہر دو شریک باشند اما نابینا بجهت فقدان اسباب احتراز معذور و مرحوم باشد و ہینا بجهت تقصیر

نزد عقل معاتب و ملامت چنانکہ گفته اند شعر

وَلَمْ أَرَ فِي عَيْبِ النَّاسِ عَيْبًا

کَنْفِصِ الْفَاوِزِينَ عَلَى التَّمَامِ

و باتفاق اہل عقل و نقل صحیح فضیلت بی علم تمام نیست و لہذا حضرت رب الارباب در کتاب اعجاز انشباب حضرت رسالتاب را امر باستدعای زیادتی علم می فرماید چنانچہ فرموده قل رب زدنی علماً و چون عائشہ صدیقہ از حضرت مصطفوی صلی اللہ علیہ وسلم سوال کرد بای شئی بیتفاضل الناس فرمود بالعقل و حضرت مصطفی با حضرت بر تقصیر فرمود یا علی اذا تقرب الناس الی خالقهم بالزواجر البتر فتقرب انت بعقلک تسبقهم بالدرجات و الزلفی یعنی ای علی چون نزدیکی جویند مردم آفرینندہ خود بسبب الزواجر طاعات و عبادات تو بہ سبب عقل و فکر و آرای و صفات او نزدیکی جوی با و تا بدرجات و قرب برایشان سابق شوی و در حدیث است الناس اما سالم او متعلم و الباقی صمیمی پللی از صحابہ از حضرت رسالت پناہ علیہ صلوات اللہ سوال کرد کہ کدام فاضل تر فرمود کہ علم و بکیر همین سوال کرد و همین جواب داد تا سہ بار آن شخص من از عمل سوال میکنم نہ از علم فرمود کہ عمل اندک با علم بہتر از عمل بسیار با جمل است۔

صدق :-

صدق و راست گوئی و راستکاری سبب ایمنی و رستگاریست قطره

راستان رسته اندروز شمار

جهد کن تا ازان شمار شوی

اندرین رشته راستکاری کن

تا دران رشته رستگار شوی

بزرگان گفته اند که مرصه سخن ازان فراخ تر است که گوینده را پای بیان در سنگ

خلاف آید و تاغی صدق در چین بر بر خور داری می دهد نفس ناطقه را دسته خار دروغ

بر بستن نشاید قطعه

زبان پاک را حیف است بسیار

که از لوث و دروغ آلوده سازی

اگر با برنداری از ره صدق

سراز گردون گردان بر فرازی

یکی از بزرگان دین فرموده که بر تقدیری که دروغ گفتن خوف عتاب و در راسی امید

ثواب بنویس بایستی که معاقل از دروغ اجتناب نمودی و بجانب راستی میل کردی از آنکه

دروغ ممد و را خوار و بی اعتبار و بی مقدار گرداند بیت

از کجی افتی بکم و راستی

از همه غنم رستی اگر راستی

آورده اند که محتاج ظالم جمعی را سیاست می کرد چون نوبت به یکی از ایشان رسید گفت

ای امیر مراکش که بر تو معنی ثابت کرده ام گفت ترا بر من چه حق است گفت فلان دشمن تو

ترا و قیامت میگرد و به نسبت تو سخنان فحش می گفت من اورا منع کردم و از دشنام تو باز
 داشتم حجاج گفت برین معنی گواهی داری گفت دارم و به اسپیری و گیزی اشارت کرد که او
 در آن مجمع بود آن کس گفت آری راست می گوید و من شنودم که او آن کس را از تشنه و
 غیرت تو منع می کرد حجاج گفت تو چرا با او مشاورت نکردی و موافقت ننمودی در منع دشمن
 من گفت من ترا دشمن می داشتم برین لازم نبود که طرف تو رعایت کردی حجاج فرمود
 تا بر دور آزاد گردند یکی را به سبب حق وی و یکی را به جهت صدق وی و این مثل در میان
 مردم پیدا شد که ان كان الذئب یسبحی فاصدق انبی اگر دروغ کسی را می رها بند راست
 رها نده تراست نظم

راستی آنجا که علم برزند

یاری حق دست بهم برزند

راستی خویش پنهان کس نکند

بر سخن راست زبان کس نکند

راستی آور که شوی رشتکار

راستی از تو لطف از کردگار

چون سخن راستی آری بجای

نامرگفتار تو باشد خدای

و چنانچه کذب آبرورانی برد مزاج و بزل و طبیعت و لهو و لعب نیز مستقط عرض است
 خصوصاً از ارباب اختیار که بمزاج کردن ملازمان ایشان و میرمی شوند اورا وقتی
 در دل ایشان نمی ماند و بکن که چون با کسی مزاج کنند کینه در دل گیرد و به مرور
 زمان در صدوا انتقام آید و ازان صورت فتنها زاید و در روشنائی نامه مذکور است

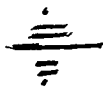
نظم

مکن فحش و دروغ و هزل پیشه
مزن برپای خود ز نهار تیشه

که گر شاهی بر دینزل آبرویت
دگر ماهی کند چوک خاگ کویت

و بگرنیت کردن از ذوی الاقتدار مناسب نمی نماید چه ایشان را قدرت آنست که به مواجه
هر که خواهند و هر چه خواهند بگویند پس خود را در حساب اهل نیت نباید داشت و ملازمان
را هم از نیت و بگرن منع باید کردن که شامت نیت بسیار مضرت آن در دنیا و آخرت
بیشمار است نظم

نیت کس نابتوانی مگوی
زانکه ز نیت برود آبروی
گوش منه بر لب نیت گران
تا تو صم انبار نباشی در آن



فصل سوم

آثار ادبی محتوی بہ تصوف اخلاق مانند گلستان و بہارستان

از جهت روشن اخلاقی، صوفیان در ادوار مختلف متفاوت بودند. صوفیان قدیم به استجابت و آداب دینی زیاد اهمیت می دادند و اوقات را به نماز و روزه و خدمت به خلق می گزرانند. ولی از شنیدن آواز خوش و نغمه دکش لذت می بردند و سماع را تحت شرایط معینی برای اشخاص خاص جایز می شمردند. صوفیان در همین حال نمی مانند و به تدریج معتقد شدند که تمام ریاضیات برای وصول بحق است و چون عارف بحق واصل گردد دیگر هیچ بر او حرام نیست. حتی بعضی بودند که مایه وصول را روی شاپد و جامومی و رقص و لعل و لعب می پنداشتند. کم کم هر کس که می خواست خود را از آداب دینی و عرفی برهانند صوفی می شد و قلندری و درویشی پیش می گرفت چندین بار صوفیان حقیقی به مبارزه به این رندان قلند در رویش نما قیام کردند و در کتاب گلستان سعدی بابتی به اخلاق درویشان انحصار داده. بعلاوه در قسمت جدال سعدی بامدعی بعضی از خوبه های زشت درویش نمایان را نکویش کرده است. متاخرین از صوفیان بر آن عقیده شدند که درک عالی ترین غایت سعادت به کوشش نیست بلکه کوشش معشوق است که عارف را بطرف کمال بینی می برد و محبوب را خود می سازد.

تمامدقی صوفیان در باب تعلیمات خود کتاب نمی نوشتند و دستورهای مرشدان به اهل سکوت شفاهی بود و حتی که ذکرهای قلبی هر مرید جداگانه تعیین می شد

بقتسی که مرید دیگر از آن جزنداشت - از قرن چهارم هجری به بعد نوشتن کتاب در این باب محمول گردید. کتاب "التعرف" تألیف ابو بکر بن ابی الحقی محمد بنجادی کلابازی متوفی در سال ۳۸۰ هجری از جمله آنهاست و کتاب شرح تعرف تألیف ابو ابراهیم بخارای متوفی در سال ۴۲۴ هجری به فارسی نوشته شده است. کشف المحجوب ابو الحسن بروجیری متوفی ۴۶۵ هجری یا بعده از آن و نورالعلوم ابوالمحسن خرقانی متوفی به سال ۴۲۵ هجری و کیمیای سعادت امام محمد غزالی متوفی در سال ۵۰۵ از آثار درخشان در تصوف در زبان فارسی است. عده ای ضمن شرح حال یکی از بزرگان تصوف یا عموم مشایخ صوفیه تذکرها نوشته اند. کتاب فارسی اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید از دستة اوّل و کتاب مفصل "حلیة الاولیاء، ابو نعیم اصفهانی متوفی ۴۰۲ یا ۴۰۳ هـ به عربی و هم چنین کتاب عربی طیقات الصوفیه ابو عبد الرحمن سلمی متوفی در سال و تذکرة الاولیاء شیخ فریدالدین عطار متوفی در سال ۶۲۷ و نفحات الانس عبدالرحمان صباغی متوفی در سال ۸۹۸ و مناقب العارفین احمد افلاکی متوفی در سال ۷۴۵ و ریاض العارفین رضاقلی خان هدایت متوفی در سال ۱۳۸۸ هـ دوم بشمار می رود. معروف ترین کتابهای علمی در باب تصوف که مبتنی بر اخلاق بستند چنانکه گذشت فتوحات مکی و خصوص النعم محی الدین ابن العربی متوفی در سال ۴۳۸ هـ است. بعلاوه اجیاء معلوم الدین غزالی و منازل السائرین خواجہ عبدالشیخ الفزاری و عوارف العارفین شهاب الدین سهروردی متوفی در سال ۴۲۷ هـ و کتاب "فیہ ما فیہہ" جلال الدین مولوی

در این باب در باره کتابهای معتبره در علم عقاید و احکام و عقاید و احکام

موسی و آیه های متعدده در ذمه های حق تعالی و احکامات

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام و عقاید و احکام

در کتاب گفتن یک دور حکمت عملی را گنجا نیده و در این کار هر چند شخص اول نیست. اما اسلوب او نه تنها در زبان فارسی بلکه در دیگر در زبانها تازگی دارد پیش از سعدی عده ای در باب حکمت عملی با تقسیمات و استدلالهای علمی گفتگو کرده اند و کتاب اخلاق نیکوماک تصنیف ارسطو است. و حکماء مشاء سر مشق بیشتر آنان بوده است. در حکمت اسلامی کتاب قطب الایراق و تهذیب الاخلاق ابوعلی مسکویه بزرگترین کتاب در این باب بشمار می آید. فلسفه دیگر اسلامی هم ضمن کتاب خویش از کیفیت سکوک انسانی بحث کرده اند. چنانکه ابو نصر فارابی "آراء اهل المدینه الفاضله" را بمنظور تعیین راه سکوک افراد و جماعت جهت تعیین سعادت اجتماعی به رشته تحریر در آورده است. اما این نوع کتب و رسالات برای هدایت عامه مردم چندان سودمند نیست. چه مردم عاری همیشه به احساسات سر و کار دارند و چراغ عقل ایشان از روغن عشق و شوق مدومی گیرد. بعلاوه حکماء که خود خواه زندگانی خاصی داشته اند اعم از اینکه در حمایت پادشاهان یا نعمت و ناز می زیسته اند. یا آنکه با سرمایه فضایل عقل خویش خود را از همه برتری شناخته اند. درست به زندگانی مردم عاری نمی توانسته اند توجه کنند که اکثر مردم نه آن ناز و نعمت دارند و نه این فضل و حکمت پس کتب فلسفی اخلاقی در عین حال از جهت شالوده ریزی و بیان اصول حکمت عملی از زنده و پیر به است. برای کما تمه مردم زیاد منشاء اثر نیست.

گروه دیگر از تجارت خویش در زندگی با رعایت همه واقعیات و تلخ و شیرینها رساله های فراهم آورده اند. و غالباً رسائل را برای فرزندان خویش نگاشته اند. یا بابیان

از همه آزادی استقلالت است ای قدر و دار مدارای قدر و دار مدارای قدر

همیت از تو بزرگتر نخواهند

این سخن و جز در و جز در

آخر به قدر آتش می

اودا قدره درم شرح می

آنست که در دنیا را می خوانند حق تعالی را می خوانند -

و می خردند چه چیز است ای قدر و دار مدارای قدر و دار مدارای قدر

احسن آنست که در دنیا را می خوانند حق تعالی را می خوانند

می خوانند حق تعالی را می خوانند حق تعالی را می خوانند

اما تعریف را به قدر و دار مدارای قدر و دار مدارای قدر

در دنیا را می خوانند حق تعالی را می خوانند

استقامت و شجاعت را می خوانند حق تعالی را می خوانند

حق تعالی را می خوانند حق تعالی را می خوانند

در دنیا را می خوانند حق تعالی را می خوانند

حق تعالی را می خوانند حق تعالی را می خوانند

در دنیا را می خوانند حق تعالی را می خوانند

حق تعالی را می خوانند حق تعالی را می خوانند

ز بهر آزادی و استقلال را با قناعت و برمی توانه نگه‌داری کرد. حرص و از غنایتین مایه تسلیم
 به تنگ و زحمتی و دون بهتی است. برای آن که محتاج و نیازمند نشویم باید سیلها و هوسهای
 خود را تعدیل کنیم و در پی شکم‌بارگی و شهرت پرستانه رویم. قناعت در نظر شیخ سعدی غنای
 روحی و پایه استقلال فکری و شخصیت معنوی است و عفاف مایه استقلال جسمانی ما است.
 زهد مقامی است برتر از قناعت و زاهد از مردم دیگر محترمتر است. همه نباید زاهد باشند
 تنها عده‌ای باید زهد پیش گیرند تا برای مردم دیگر نمونه شوند و همگان بدانند که زندگانی
 با قوت لایقوت هم ممکن است و خداوند آنقدر گیاه در صحراها آفریده که عده‌ای می‌توانند
 به همان قانع شوند و آن قدر مسکینها بدست خود در درون کوهها و جنگها تعبیه کرده که برای
 مردم از خود گذشته بی هیچ دغدغه خاطر فراهم است. از این رو عده‌ای می‌توانند که از دینار و
 درم درگذرند و خود را زاهد خوانند اما:

زاهد که درم گرفت و دینار

زاهد تر از وی که بدست آرد

زاهد و گوشه نشینی امری کنای است بر حسب عصور مختلف حدود زهد و نسبت
 آن متغیر است زیرا زاهدان تنها نمونه‌های زندگانی قانعانه را به جامعه نشان می‌دهند و
 آرامش خاطر و احسان آنان از سعادت مایه تبیبه کنای است که نیکبختی را در تمتع از
 لذت می‌پندارند. بر زاهد و عزیز زاهد و ولیفه مهمتری معرر است و آن خدمت خلق خدا است.
 خلقی باید خدمت کمز اگر زهد و گوشه نشینی کسی را از خدمت به خلق باز دارد بر او است که

می توان در گفتار ایشان یافت که از ایشان از ایشان
 پدید می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا

است و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا
 می آید و نسبت به آن نسبت از رفتار ما که در یک دنیا

و آن پر آوازه ساخته، نه محتوای حکایات بلکه مهارت سیرت انگیز نولینده در پرداخت
نثر و القار بالاترین درجه رسانندگی و بلاغ به واژگانی و جمله‌ها است .

کتاب بادیاچه‌ای دل انگیز و بدیع آغاز می‌شود که نه تنها یکی از زیباترین و بیابچه
های است که در زبان فارسی نوشته شده است بلکه شاید به توان گفت که علمی الاطلاقت
زیباترین و بیابچه‌ای است که در طول تاریخ زبان فارسی به رشته تحریر درآمده است .
نولینده و بنوع هنری خود را در پرداختن عبارات و المتقاط نظم و نثر و آوردن سجع
ملایمه و جمله‌های آنگین و تلیق و شیرگی‌های دوشنبه‌شوخ نثر پیش از خود یعنی نثر سبلی
و نثر نئی و نزدیک کردن این دوشنبه متغایر بهم دیگر استفاده به موقع از محاسن و
مزایای هر یک از آن دوشنبه و به کار بردن آرایه‌های بدیعی به صورت طبیعی در عین آسانی
و سادگی عبارات ، سلامت و روانی و نثر و رعایت حد اعتدال در کنار همه گزشتن
همه عناصر ادبی و تقادیر زیبا به خوبی نشان داده است .

در این و بیابچه زیبا سعدی سخن را با ستایش خداوند و شکر نعمت و افراتر
بودن رحمت او و توحید عرفان آغاز می‌کند سپس گریزی می‌زند به شهرت آوازه خود
در عالم سخنوری و مدح ابوبکر بن سعد بن زنگی پادشاه فارس و آن‌گاه این مطلب را
به میان می‌آورد که گویا می‌خواستند است نشیمن عزت اختیار کند و دامن از صحبت
مردم فراهم چند تا اینکه به امر یکی از دوستان از این کار صرف نظر می‌کند و در ایام
بهار با همسان دوست برای تفریح و گردش بیرون شهر می‌رود و شبی را در بوستان

در چند حکایت (۱۱، ۱۲، ۲۰، ۲۲، ۲۴، ۳۰) مذمت و تفتیح ستم و سفارش به عدالت و در حکایت‌های ۱۰، ۴، ۲۸ نظریه مهم سعدی در آسپن کشور داری مطرح می‌شود و آن اینست که تکیه پادشاه باید بر رعیت باشد و پادشاهی که از سوی رعیت تا پند می‌شود از خطر دشمن در امان است و پادشاه برای پاس و نگهبان داری رعیت است نه رعیت برای اطاعت پادشاه در این عبارات اگر به جای واژه پادشاه حکومت بگذاریم این نظریه عالی که هم وقت و در هم جا اعتبار خاص خود را دارد حاصل می‌شود که حکومت باید بر گزیده و مستکی بر مردم باشد و برخی از حکایت‌ها مایه طنز است در حکایت بست و سوم و زیری مغرض موضوع طنزگزنه قرار می‌گیرد و بنده ای رفتار با ظرافت خاصی خود را می‌راند. شاه را به خنده می‌اندازد و غرض و ردی وزیر بر ملامی کند. در حکایت شانزده گوینده که خود سعدی است برای اشیاب نظر خود حکایتی نقل می‌کند که متضمن طنز اجتماعی نیش داری است. موضوع اگر چه شناخته شده ای است (گفته کرد در بلخ آبنگری ---). بیان سعدی تازگی و طراوت بدان بخشیده است و برخی از حکایت‌ها نتیجه ای اخلاقی مندرج نیست بحد کوف و واقعی بیان می‌شود در حکایت سوم این که قدرت، قدرت دیگر را بر نمی‌تابد - (دو پادشاه نمی‌توانند در آن واحد در کشوری فرمان روای کنند) و در حکایت پنجم این که افراد شایسته و کار آمد مورد حد دیگران هستند و در حکایت هفتم این که قدر عاقبت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید موضوع سخن قرار می‌گیرد.

به فضل می برخی از داستانها فکر روان شناسی (حکایت ۸) حکم است، در حکایت ۲۲ فکر
 مبرگری و این که افعال بندگمان در تحت قدرت خداوند استوار بندگمان را از خود اختیاری نیست
 و تفکر اشعری مذہبی کاملاً آشکار است، در حکایت چهارم اگر چه در زمره اشخاص داستان
 پادشاه و وزیر نیز هستند ولی نتیجه ای که نویسنده می گرفت مربوط به آدم تربیت است
 و شاید در باب هشتم گنجینه می شد مناسب ترمی بود درین حکایت مطرح می شود که
 تربیت در دیگرگون ساختن و تغییر سرشت وی اثری ندارد و بیت معروف «ما بقت
 لک زاده اگرگ شود» که بعداً به صورت مثل سایر به کار رفته است برای تسبیل
 نظر نویسنده بیان می شود.

باب دوم شامل نهم حکایت است در اخلاق و رویشان و اشخاص
 حکایت های نهمی هستند چون زاهد، پارسا، صالح، عابد، گدا، فقیه، حکیم، مرید، پیر
 طریقت و نیز صلحا مستعبدان علمای راسخ اخوان صفا و اهل تحقیق، این اسامی و صفات
 خود می تواند بیانگر آن باشد که در نظر سعدی در رویشان چه کنی هستند و یاد رویشان
 را در زمره چه کنی جستجو می کند و از آنجا که خواسته است گلستان نمایشی از ادب و
 علم باشد زشت و زیبارا در کنار هم قرار داده است هم از کنی سبقت می کند
 که انگور اسوه و نمونه واقعی انسانیت اند و هم از کنی که به ریاء و تقییر در زنی صالحان و
 در رویشان در آمده اند، زاهدی مهان پادشاهی و شود کمتر از آنچه عادتش بوده می
 خورد و بمنزله را بیشتر از آنچه معمولش بوده می گزارد عابدی برای آنکه نجف و لاف

نشان دهد داروی کشته می خورد و می میرد. در مقابل اینان صالحان و پارسایان حقیقی را
 به نمایش می گزارد و می نویسد، طریق درویشان ذکر است و شکر و خدمت و طاعت
 و ایثار و قناعت و توحید و توکل و تسبیح و تحمیل، هر که بدین صفتهای موصوف است
 درویش است - اگر چه در قباست و جای دیگر گوید ظاهر حال درویشان جامه زنده است
 و موی کسروه و حقیقت آن دل زنده و نفس مرده -

باب سوم در فضیلت قناعت است شامل ۲۹ حکایت از دقت نظر در

حکایت این باب معلوم می شود که مراد سعدی از "قناعت" تنها کم خوردن و کم
 پوشیدن نیست بلکه بر هر ای نفس بند نهادن و حسن جاه طلبی و مال اندوزی را مغلوب
 کردن و عزت نفس داشتن و درست سوال پیش و پیران در از نکردن و آبروی حفظ
 کردن نیز هست و نیز در این باب حکایت نقل می کند که اگر چه مستقیماً با موضوع
 قناعت - ربطی ندارد و بیان گر حالت انسان در ادوات گوناگون هست - ولی
 نهایتاً باروصیه قناعت ورزی پیوندمی یابد - نظیر حکایت آن امرایی که در بیان تنها
 و گرسنه مانده بوده و کبابی یافت پنداشت که گندم بریان است، ذوق و شادی
 فراموش نکردنی بدو درست داد و چون باز کرد دید که مروارید است ذوق شادایی
 به تلخی و لوفسیدی بدل شد درست نظیر حکایت آن درویشی که در بیابان گم شده بود
 و موت و قوتش به پایان رسیده چند درم در کمر داشت بسیار گریه و راه
 به جای نه بود - و عاقبت هلاک شد گروسی به و سوار سیدند، دیدند درم با پیش روی

هم در بوستان بابی را به عشق اختصاص داده است - گلستان و بوستان کتبهای هستند
 در حکمت عملی و اخلاق فردی و اجتماعی یکی دنیا را آنگنان که هست ترسیم کرده به انسان خاکی
 در چنگ عزایز و حب ذات و قدرتجویی و خود بینی گرفتار است درس می دهد که چگونه
 عزایز را راح سازد و زمام عقل و اعتدال را بر گردنش بندد - و دیگری انسان آرمانی را در مقابل
 همان انسان خاکی برابر می نهد و او را به دنیای برتر هنرمند می شود - شاید به نظر کسی جای
 شگفته باشد که در هر دو کتاب بابی از عشق مفقود است - اما این نیست سز آن که سوزی
 در هر حال و مقامی عشق و جمال پرستی را لازمه انسان و محسن بشریت می داند - انسان خاکی
 وابسته به عزایز به سوزی در چنگال آن گرفتار است و انسان آرمانی را نیز اگر یافته شود
 بی عشق انسانی نیست -

عشق سعدی چگونه عشق است ؟ عشق عرفانی و شیفنگی به جمال لایزال است ؟
 عشق هستی و طبیعی یعنی عشق مردی است به زنی ، عشق و علاقه دوستی است یعنی از نوع
 علاقه دور رفیق است به همه دیگر ؛ عشق به زیبا بهای طبیعت است ؛ عشق به چهره
 زیبا است شوریدگی و شیدایی است ، معشوق هر که میخواهد باشد ؛ باید گفت همه
 اینها در سعدی است . کسی که میخواهد سعدی و عشق او را بشناسد باید غزلیات را بر سر
 کند - در باب پنجم فراتر از شوریدگی و حس زیبا پرستی ، این که ماه منظر زیبارا در چهره نوجوان می پاید و
 یا حکایاتی در باب تقشوق به پسران می آورد طبعاً به اصول اخلاقی امر وزی ما سازگار نیست درین
 موارد خواننده دارد به پرسد مراد سعدی از طرح این حکایات چیست . آیا سعدی درین حکایات

بوده و سعدی آن را حسن بشریت می نامد یا حکایت دوستی که ناگاه میان او گوینده که خور
 سعدی باشد جدائی می افتد پس از دلتی باز می آید و عتاب آغاز می کند که چرا مقصد نفرستادی
 سعدی می گوید در بیخ آدمم که دیده قاصد به جمال تو روشن کرده و من محروم (حکایت ۸)
 حرف نظر از طبیعت و مزاجی که در این دو می هست یاد آور تفکر است که در رساله
 فدرسی اغلاطن مطرح می شود و وقتی که اغلاطون در این رساله از عشق سخن می گوید مقصودش
 عشق هم جنس به هم جنس است کسانی که در سله مهبانی به بحث و جدل مشغول اند سرانجام
 بر سر این توافق می کنند که عشق میان دو مرد بشریف تر و روحانی تر از عشق میان زن و مرد
 است - شاید از آن بابت که بی شائبه هر نوع شهوت و هوسی است و اگر از دیدگاه
 اجتماعی و اخلاقی به بعضی از حکایت مانند حکایت قاضی همدان (حکایت ۱۹) بایریدیم
 سعدی ظاهراً در این موارد درخواستی است اخلاق اجتماعی عصر خوزانشان دهد مانند
 رمان فولهسان امروزی که مفاهیم اخلاقی و اجتماعی را در خلق شخصیت های منفی و استخوانها
 آشکار می کنند - اما از آنجا که سعدی خودش شفته جمال است به ولایلی دیگر هم بر ما مجهول است
 قبح موضوع را چنانکه باید نشان نمی دهد و شخصیت داستانها را خود را تبرئه می کند چنانکه
 قاضی همدان را در این داستان قاضی معشوق را که پسر جوانی است در گزری می بیند جوان
 از مقصد قاضی آتماه است بی پروا دستام می دهد و سنگ بر می دارد که قاضی را بزند
 این نشانه آن است که نعتی مردی را نسبت به خود خلاف اخلاق و یا بران خود مایه رسوائی
 می داند - سعدی در این بخش از داستان به طور غیر مستقیم قبح موضوع را نشان می دهد

زبان در زبان از این جهت است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است
در این زبان است که در هر دو زبان و از مساحت بزرگی که در این زبان است

آ - سار سرد -

با خوردن زردی و تدبیر به شیرین تر شود تا بتواند خوردن را
به یقینه صمدی در آن داد و در آن وقت که در آن زمان باشد

و آن وقت که -

شش قلم باشد تا به نسبت آن موثر خواهد بود - اگر فایده داشت با نسبت
سوی مستقیم است اما باید با شدت نسبت را بکنند - اگر اول

کودک را با بنام شش در روز و در وقت

آشپزی می خوانند به یقینه ظهور خواهد یافت

سویان با بد در یقینه و در وقت و در وقت و در وقت

شود و خوردن به یقینه و در وقت و در وقت

به نسبت کودک را از زمان و در وقت و در وقت

به نسبت در وقت و در وقت و در وقت

به نسبت با آن که در وقت و در وقت و در وقت

به نسبت در وقت و در وقت و در وقت

به نسبت در وقت و در وقت و در وقت

به نسبت در وقت و در وقت و در وقت

به نسبت در وقت و در وقت و در وقت

باب هشتم را می‌توان زیبا ترین و درخشان ترین ابواب گلستان دانست همه از جهت محتوا که اغلب حاوی سخنان حکیمانه و یادآور کلام انبیاء و اولیاء است. و هم از جهت شیوه ای و رسائی که نظیر آن را در زبان فارسی کم تر می‌توان یافت و به قول یکی از سعدی گشتا سنان...
 "در باب هشتم به مطالب زیادی بر می‌خوریم که در حد اعلیٰ فصاحت و استیقام قرار گرفته و به واسطه ایجاز کم نظیر به کلمات فصیح و مانند است ^ع در این باب خلف ابواب دیگر حکایت اندک است و بیشتر سخنانی است که تأملات و اندیشه های سعدی را نشان می‌دهد و به شکل پند و حکمت بیان شده است. گویا سعدی آنها را در طول سلیمان ثبت کرده و به هنگام تألیف گلستان در یک باب در آخر کتاب جای داده است.

علاوه ازین می‌بینیم که در باره گلستان کسی را خرد نگری نکرده است. در گذشته کمال حکمت سعدی نیز لذت پرگار جدال بوده و بسیاری آن را بسمعارضه و خرد ناپذیر دانسته اند. اگر چه کسانی بر پاره ای از سخنان سعدی خرد داشته اند آن را آشکارانه ساخته اند نخستین بار شاید ادوارد براون پروازنده نامدار تاریخ ادبیات فارسی این سنت را شکسته بر خدشه داری اخلاقیات سعدی انگشت نهاده است. پس از وی که نمی‌چند آنرا پی کرده اند و شگفت اینست هم پنهان پیر شیراز را در این راه از دیگران تندتر رفته اند.

و ویژگی و در همان حال سستی میانی این خرد ها در آن است که به چند و چون حکمت سعدی کاری ندارد و در باره آن در لبت سخن رانده اند. بی آنکه موار و خرد و تجزیه و تحلیل کرده

را تا آسمان های ستانید برداشتن آقای دشتی نیز در بررسی حکمت سعوی "متناقضات" و مطالب
 مخالف اخلاقی و مباین مصاحح اجتماع^ع است - با این تفاوت که ایشان مکتود دیگری
 هم بر آن افزوده اند که بنود^ع سیستم^ع در گفتار سعوی است ایشان در ضمن پژوهش
 آزادی اخلاقی سعوی گاهی به چنین نتیجه گیری رسیده اند که در نگارش^ع مکتب^ع اخلاقی
 و تربیتی در نظر نه بوده^ع و سپس بادشوارای به این انگاشته کرده اند نهاده اند که سعوی
 را اخلاقی (بمعنی اخص) یعنی سرالیهت برداریم^ع اگر منظور از اخلاقی بودن بمعنای
 اخص آنست که کسی پسریده های اخلاقی را بطور برسی کرده و نامه های چون تهذیب الاخلاق^ع
 اخلاف نامی و از اینها به پروازد - آن گاه به چنین کردن نهانی ناگزیر هم سیستم زیرانه سعوی
 از زمره آن کسان است و نه مکتب^ع و دیگر نوشته هایش از گونه آن نامه های "سیستم وار"
 سعوی^ع هنرمند است نویسنده و سرآینده و نه دانشمند علوم اجتماعی و با این همه بیگان مرالیهت
 و اخلاقی است - زیرا منظور از اخلاقی بودن بطور کلی پرداختن به پسریده های اجتماعی
 و اخلاف است -

آقای دشتی سرالیه فضل سفصل^ع مکتب^ع از نامه خود را به پژوهش نا بچار بهای
 سخن سعوی اختصاص داده و نتیجه های گرفته اند که شایان درنگ است - ایشان در این فصل

ع ۱. علی دشتی. تلم و سعوی - ص ۲۴۸

ع ۲. " " " " ۲۴۸

ع ۳. " " " " ۲۴۹

ع ۴. " " " " ۲۸۴

به بررسی درداشت اخلاقی و اجتماعی نزدیک به بیست حکایت گمتان پرخاشه جابه جاناوتی
 نظریات و داوریهای سعدی را خاطر نشان می سازند و در پایان تحلیل و پیر تفصیل داستان
 سنت زن ضمن جمع بندی گفتار با "اندکی سعه صدر" برای این گونه حکایات و تناقضهای گفتار
 به سیر توجه و مصلی یافته اند و آن اینست که از یک سو در زمان سعدی و دوران پیش از او
 دوشاخه اخلاق شخصی و اجتماعی یا دو مفهوم کارآرزو مرال از هم جدا نشده و با یک دگر
 مخلوط بوده و از سوی دیگر سعدی دانشمند اجتماعی و سیاسی بنوده تا ارزش سجایا را در قوت اجتماعی
 باز داند.

روشن است که در زمان سعدی و پیش از آن دانشهای اجتماعی در بالاش خود به
 تراز امر روزی نرسیده و جدای در درون شانه با ایشان از جمله اخلاق به شکل و اندازه
 کنونی نبوده است - ولی آن اندازه هم که آغای رشتی می پندارند در شانه اخلاق اجتماعی
 و فردی در آن زمان مخلوط نبوده و گواه روشن آن "اخلاق نامری" که خواجه نصیر الدین طوسی
 دانشمند بزرگ همزمان سعدی است - خواجه در آغاز نامه اش گفتاری در چگونگی بخش
 دانشها و بویژه حکمت علمی دارد -

« اما حکمت علمی و آن دانستن مصالح حرکات ارادی و انفعال همتای نوع انسانی

بود بر وجهی که موردی بود به نظام معاد و معاش ایشان ... و آنهم منقسم می شود
 بدو قسم یکی آنکه راجع بود به هر نفسی با افراد و دیگر آن که راجع بود با جمعی بمشارکت^۲»

۱؛ علی دشتی؛ قلم و سعدی ص ۳۸۲، ۳۸۴

۲؛ نصیر الدین طوسی - اخلاق نامری - بهران ۱۳۴۶ ص ۹

این تقسیم حکمت عملی به بخش‌های اجتماعی و فردی و از نو آوره‌های خواجیه نیست تا بتوان
 انگاشت ایمان‌سوری به آن آشنا نگذاشته و از جگرنگی آن نا آنگاه مایه بکد از فله کله
 کله سگ یونان سرچشم گرفته و در نوشته‌های حکمتی فارابی ابوعلی مسکویه ابوعلی سینا و دیگران
 نیز باز تابیده است. دانشمند طوس خود در انگیزه و بایستگی بی‌دراخت نامه‌اش با اشاره
 به تهذیب الاخلاق و تطهیر للعراق "مسکویه یاد آورده‌اند -

"دیگر این هر چند این کتاب "منظور تهذیب الاخلاق" است. مشتمل بر تشریح
 نثرین بابی است از ابواب حکمت عملی اما از دو قسم دیگر خالی است. و بخیر مراد اسم این
 دو رکن نیز بامتداد روزگار اندر اس یافته مهم است. بر مقتضای قضیه گذشته واجب
 و لازم -

و سعادت با وابستگی خالصی که به حکمت عملی دارد اگر در نتیجه مثل لیله اجتماعی یاد
 شده بر همه ادبیات اخلاقی آن دوران احاطه نداشته خردمندانه نیست -

بپنداریم آثاری شناخته چون "تقومیم سپاسه الملوکیه و الاخلاق" فارابی
 تهذیب الاخلاق "مسکویه حکمت عملی بوعلی سینا و نوشته‌های دیگر دانشمندان و
 حکیمان ایران از نظریه دور مانده باشند -

حال دلائل آقایی "شستی بر بهم" می‌نمکن دو شاخه اخلاق فردی و اجتماعی
 در نزد سعیدی را از نزدیک تر نگاه کنیم. ایشان در کنار گرفته بنیادشان که

سعد نیز چون دیگر اخلاقیون زمانش دو بحث جداگانه اخلاف را در هم آمیخته برآوردند
چون سخنرشیان دانشمند اجتماعی و سیاسی نبوده تا ارزش سبها یا را در قوت اجتماعی باز
والسفته باشد. ^۱ به جای آن به "اخلاق حسنی" نظر داشته است. و برای تا بهمدینت نظر
خود می افزایند.

در عصر سعد و دوره قبل از وی که جامع شناسی نمونکرده بود. این گونه ملاحظاتی
که شیوع خلقی مستلزم ضعف قوت اجتماعی سلسل می شود. هنر مداول و رایج نشد
و فضائل انسانی دایره ای که عدم ایضا سایرین باشد محصور مانده بود. ^۲
از این داوری چنین بر می آید که سبها یا مفولت اخلاق فردی اند و از لحاظ اجتماع
و اخلاقی اهمیت و ارزش بیشتری دارند از دید سعدی دور ماند و گزشته از آن و نا آگاه
از این واقعیت که شیوع یک خلق مایه کاهش توان اجتماعی می شود به آموزش در واقع
آنها گمراه است.

البته مفولت صفت و اخلاقی دارای هم بستگی دورنی اند و معنی توان آنها
را از هم جدا کرد فصاحت های اخلاقی را بیگمان بر پایه و پیرنگ های بالیسته شش می توان
پرویش حاد ولین گفته پیر که "پرتو نیکان نگردد سر که بنیادش بد است" ^۳ واقعیه
نسی در خود دارد. در اینجا متصوفانه مجال گفتگو در باز چند و چون این بستگی چه هست

۱: علی دشتی؛ تلم و سعدی - ص ۲۱۴ - ۲۸۳

۲: سبها یا

۳: گلستان باب یکم - ص ۸۲

”بنیاد“ یا کاراکتر، روند پدید آمدن و شکل گرفتن آن چگونگی تاثیر کاراکتر و مرال
 یکدیگر و از آن شرایط خانوادگی و اجتماعی بر سر و در کار نیست - تنها یاد آوری شویم
 که با هم وابستگی به هم آمیختن مقوله های کاراکتر و مرال بویژه اگر بر سعوی خرد می گیریم
 که آنها را از هم شناخته نادر است - اگر چه چنین آمیزشی بنایه نسبه درست آورده از
 علوم اجتماعی و سیاسی“ باشد -

علاوه از عقیدتی که بر مکتبستان خرد گره کرده اند و در هر عصر علمای و فضلا رگه نمان
 خیلی التفات کرده اند - لهذا آنها مکتبستان را می شمارند که مکتبستان سعوی برای خودش
 دنیا است یا دست کم تصویری و زنده از دنیا است - سعوی در این کتاب انسان را
 با دنیای او و حتمه معایب و محاسن و با تمام تضادها و تناقضهای که در وجود او هست ،
 تصویر می کند - مکتبستان در واقع چنین دنیای است و با چنین دنیای را تصویر می کند
 در دنیای مکتبستان ز پیای در کنار زشتی و اندوه در پهلوی شادی است - و تناقضهای
 هم که در آن یافته اند - تناقضهای است که در کنار دنیا است سعوی چنین دنیای را که
 پر از تناقض و تضاد و سرشار از شگفتی و زشتی است - در مکتبستان خرد نویسی می کند
 و گناه این تناقضها و زشتیها بر او نیست بر خود دنیا است نظر سعوی آن است که در
 این کتاب انسان دنیا را آن چنان که هست توصیف کند، نه آن چنان که باید باشد -
 هم مثل انسان آن چنان که هست از تناقض و شگفتیهای بسیار خالی نیست
 اما سعوی در توصیف و تصویر چنین دنیای عذرت و مهارت عجیبی بخرج

داده است و دنیا که در گمان ساخته است هر چند تا اندازه ای خیالی است. لفظی در دست
 دنیا و انقی است. با همه فراز و نشیب ها و با همه غرایب آن این دنیا را سعادت دنیا فریده است.
 دیده است و در دست و صف کرده. دنیا که عمر او است عمر ماروان و شتر عمر زهد و تقوی
 و این دنیا را سعادت که در "اقصی عالم" بگشایسته است. سیر کرده است و زیر و رو آن
 را دیده -

گلستان او که لفظی غوری عاجل لذت چینی دنیا که است تنوعش از زمین جا است
 تنه گل بهار و عشق و جوانی ... نیست که در این "روقه بهشت" دل را می فریبند
 خار و خزان و ضعف و پیری و درد و رنجوری نیز در آن جای خود را دارد اگر چه پستی
 است که شبی را به عشرت به روز می آورد و در پایان سستی می گوید "مارا به جهان
 خوش تر از این بگرم نیست" در کنار دیوار قصر او درویشی هر سینه هم هست که بر سر ما
 برون خفته "و بر این همه از سر بی نیازی می گوید بگرم که نعمت نیست علم ما هم نیست"
 اگر در جای وزیر غافلک هست که خانه رعیت خراب می کند تا خزینة سلطان آبادان شود
 حبابی دیگر هم فرمان روی عاقلک هست که کودک دهقان را می بخشد و دل به مگر می نهد
 و می گوید که "هلاک من اولی تر است" از خون بی گناهی ریختن "آنجا بازگامی است
 که صد و پنجاه شتر بار دارد و چهل بنده خدمت گار و با این همه در آن سر سبزها و
 هوس دنیا جوی و دنیا گردی را یک لحظه از سر برد نمی کند. جای دیگر درویشی است
 به عاری در نشسته و در بروی از جهانمان بسته و هیچ با اهل جهان التفات ندارد.

قطعه

اشاهد من اهوی بغیر وسیلتہ : فیالحقی شان اہل طریقتاً
یوحی نامہ تم بیطنی برشتہ : لذلک ترائی محسقا وغریباً

مثنوی

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند کہ روشن گهر پیر خرد مند
زمهرش بوی پیر این شنیدی چرا در چاه کنگاش نہ دیدی
بگفت احوال ما برق جہانست دمی پیدا و دیگر دم نہانست
گہم بر طارم اسلم نشینم گہم بر پشت پامیم خوردنہ بہنم
اگر درویش بہر حالی نمازی سردست از دو عالم برفشاندی

حکایت : درویشی را شنیدم کہ بغاری نشسته بود و در بر روی از جہان بستہ و ملوک اغیارا
در چشم بہت او شرکت و بہت نماند . قطعه

ہر کہ بر خود در سوال کشاد تا بسپرد نیاز مند بود
آز بگزار و پاؤش ہا کن گردن بی طمع بلند بود

یکی از ملوک آن طرف اشارت کرد کہ تو فع بکرم و اخلاف مردان چنین است
کہ یکی بر ما بنان و نمک موافقت کنند شیخ رضا دار بحکم آن کہ اجابت دعوت سنت
است دیگر روز ملک بعد رفت و مشا رفت عابد از جای بر جدت و سک را در کنار گرفت
و تلافی کرد و تنگ گفت چون غایب شد یکی از جماعت پرسید شیخ را کہ چندین مدہ طفت

امروز که با پادشاه کردی خدای عادت بود. دیگر ندیدم گفتند نه شنیدن کن که یکی از صاحبان
گفته است فرد -

هر که را بر ساط بنشستی : واجب آمد به خدمتش بر خاست
مثنوی

گوشش تواند که هم عمر وی نشنود آواز دلف و چنگ و نی
دیده شکید ز نماشای باغم بی گل و نسرين بسر آرد ز مانم
گر نه بود بالش آکنده پر خواب توان کرد حجر زیر سر
و نه بنمود در بر سم خوابیه هیش دست توان کرد به آغوش خویش
دین شکم بی بنز و هیچ پیچ بسر نازد که بسازد به هیچ

کتاب دیگر که در اخلاق نوشته شده است بهارستان جامی است این در سراسر
هند و ایران به مدرسه حیفی متداول و مروج است. این کتاب را مولانا جامی برای فرزندان
ضیاء الدین یوسف در وقتی که ده ساله بوده و با موختن مفدمات کلام عرب و اندوختن فنون
ادب اشتغال داشته و از آن میان کتاب صمدان شیخ اجل سوری را فراغت می نموده
تالیف فرموده است در مقدمه آن گفته -

« در آن اثنا بخاطر آنکه تبتیراً لا لفاظها الشریفه تتبعاً لاشعاع

اللطیفه در فی چند بر این متوال و جزوی چند بر آن اسلوب پراخته گردد تا حاضران را
داستانی باشد و غائبان را از معانی آگاه

و همین تناسب که در مقدمه این کتاب را آورده است

گزری کن بزاین بهارستان تا بینی در او گلستانها

در لطافت بهر گلستانی رشته گلها دمیده ریحانها

قبل از این از جهت اخلاف و شیوه سخن این کتاب را بررسی بکنم در باره جامی

و وضعیت آن زمان و آثار دیگر او که محتوی بر اخلاف هستند. بالا ختصار ذکر می کنم

نورالدین عبدالرحمان جامی شاعر و نولبنده است دو عارف نامبردار در شهر

کوچک جامه در خراسان در سال ۸۱۲ هـ متولد شد. او بزرگ ترین استاد سخن بعد از عهد حافظ

و بنظر بس از پیروندگان خاتم شعری بزرگ بارس گویا است.

نخستین سالهای تحصیل جامی در هدایت عمر نزد پدرش نظام الدین احمد پسر شد

و موقوف بود لبطر اگر فتنه مفدمات سواد آموزی تا آموختن صرف و نحوی عربی صفر الدین علی

در شحات عین الهمام می گوید (ما بحقیقت تا نزد پدر خودیم که زبان از وی آموختیم

چنین معلوم شده است که ایشان صرف و نحویش والد خود گزاراننده بوده اند.)

پنجامی که نظام الدین احمد از حردو بهرلت منتقل می شد. عبدالرحمان هنوز به بلوغ شرعی

نرسیده و در حدیث سن بود پدر او با وجود بران شهر بود او در نظامیه هرک و به تحصیل

معلوم است که شش و هم در آن خردی و خرد سالی نزد معروف ترین دانشمند زمان عالم

آمدخت. چنان که مختصر تلخیص و شرح مفتاح العلوم سماکی و مطول سعد تفتنازان و

وحاشیه آن را از مولانا جنید اهلوی که در فنون عربیت ماهر و مشهور بود فراگرفت -

در دو مرکز علمی بهرات و سمرقند جامی بسرعت علوم سندا و له عصر خود یعنی علوم لسانی و بلاغی و منطق و حکمت و کلام و فقه و اصول و حدیث و طراک و تفسیر قرآن و ریاضیات و هیت را فراگرفت تا آنجا که در همه این فنون مهابت نظر شد و سپس شوق سیر و سیرک در دل او راه بجست - از سمرقند - بخراسان بازگشت و در بهرات بخدمت سعدالدین کاشغری (م ۸۶۰ هـ) از مشایخ بزرگ طریقت خواجگان نقشبندیه در آمد این سعدالدین کاشغری در خدمت خواجه نظام الدین خاموش و او در حضرت خواجه علاء الدین عطار و او در ظل عنایت خواجه بهاء الدین محرابی مشهور به نقش بند (۷۹۱ هـ) تربیت یافته بود -

غیر از این خواجگان جامی عده ای دیگر از مشایخ عهد خود را زیارت کرد و از آنها استفاد کرد و هم چنان که چند بار در نجات تکرار کرده زیارت مشایخ بزرگ در دوران کودکی و جوانی موجب شدت محبت صوفیان در دل او جای گیرد و دل او اختصاص او از میان طریقتی که در دنیا بطریقه نقشبندیه بود و پس دستها لیثها که از خواجگان در آن خار خود که نماینده این معنی است - از آنجمله تحفة الاحرار که بعد از لغت خالق و رسوال الشریع ابیاتی را بتائیس بهاء الدین نقشبند بخارا را سرسلسله و مسجد طریقت نقشبندیه اختصاص داده است - جامی از باب قدرنا در شرح معضلات صوف و عرفان به نظم راجع و پذیرد و بشر فصیح عالمانه داشت - عرفان ایرانی را که در عهد و کما با بتذال می گزاید در پایه و اساسی عالمانه نگاه داشت و از این راه توانست در صف بزرگ ترین مولفان و شاعران عارف و صوفی

جامی بعد از بازگشت بهرات بقیه عمده صرف امور ادبی و ادامه روابط نزدیک
 و محترمانه خود با ویربارسلطان حسین بایقرا و رجال و شخصیت های بزرگ معاصر خود زنا بسال
 ۱۸۹۸ هـ در هشتاد و یک سالگی در بهرات بدرود حیات گفت و در همان شهر کنار مزار خواجم
 سحرک الدین کاشغری " در محلی که امروز به تخت مزار " مشهور است بنجاک سپرده شد .
 جامی شاعر مشهور و مرفهان لند در آثار او آثارا و آینه اش تصوف و اخلاق یافته می شود
 اشعار اخلاقی که در آثار او آمده اند اینها مختصراً ذکر می کنیم .

تحفة الاحرار منظومه ایست تعلیمی و تربیتی مشتمل بر مطالب حکامی و اخلاقی که
 علاوه بر حمد الهی و لغت نبی و مناجات مکتوبی بر نسبت منافع است که از آنجمله مقاله بیستم
 خطاب است بفرزند خردسال شاعر ضیاء الدین بوسق که در آنوقت چهار ساله بوده
 در حالتی که شش هفت سال داشته . برای مثال در اینجا قطعه ای از صمان مقاله که
 نصیحتی است بفرزندش نقل می نمایم :

" مقاله بیستم در پند دادن فرزندار چنانکه در بوستان لغت به نهایت

حسن خرد پرورده بار در دستان بلانت بنهایت کمال بی آورده : سه

از شب امید مرا ماه نفر	دیده بختم بخیالت گرو
از پس سی روز بر آید هلال	رو نمودی تو پس از شصت سال
سال تو چاراست بوقت شمار	چار تو چهل باد و چلت باد چار
می کنم از خامه حکمت نگار	بهر تو این نامه حکمت نگار

گرچه کنون ینیت ترا منم	جول بجد منم رسی کار بند
سلسله بند قوم خویش باش	حبس نشین حرم خویش باش
پهلوی هر سفد مشر جانیش	از سببه یکنه شو و تنهانشین
دل کمن از فکر هر لبشمال در نیم	ننگ نان باش ز گفتن چو میم
کوشش بیپوره ز هر قبل و قال	تا نکتشی در دگر گوشمال
دار ادب درس معلم نگاه	تا نشوی لبیک تعلیم گاه
سیلی او گرچه فضیلت است	سر تو بسیلی نرسانی بر است

این قطعه هر چند شامل نصابیح پیرانه بسیار عالی و بلند مرتبه می تواند باشد -

سلسله الذهب مشنوی است مفصل در مباحث عالیه عرفانی را اخلاقی و مشتمل بر شرح آیات و احادیث و مقالات بزرگان صوفیه و کلمه شریعت در آن در بسیار کاز سبایل کلامی چون فضیله جبر و اختیار و قضا و قدر و نبوت امامت و مقدمه و حدوث عالم و همچنین در آداب ظاهر شریعت چون صلوة و صوم و زکات قرآن بحث فرموده در این مشنوی شمار اخلاقی بسیار نوشته شده اند در فضیلت "حیا" چنین فرماید:

چون حیا شجره ز ایمان است	بی حیای حی و دلیل طغیان است
هر که موقن بود با آنکه خدای	حاضر و ناظر است در همه جای
در و دیوار و هوا جب و بواب	نیست در دیده خدای حجاب
در پس پرده های تو بر تو	کی تواند مخالفت با او

هر که داند که کاملان بشر که نمانند در میان بشر

که تواند ز طبعه دپوسرشت دست بردن بفعال نانوشت

هر که داند که مومن آگاه مسخرس بود بنور الله

غوا نند از لوجهای چهره بیان هر چه باشد نهان ز خلق جهان

که تواند که در شب و بچور کرده پنهان هزار فسق و مجور

بر آید ز خانه وقت صباح مشرسم برسم اهل صلاح

جای دیگر و باره کم آزاری و نیکو کاری می فرماید هر کسی را باید که از خلق خدا نیکو کاری

بکنید و مردمان خدا را آزار نرسانید اشعار ذیل بر این حال است :

نیست اندر اصول دین داری هیچ بدتر از مردم آزاری

باشد آزار خلق عجم فرسود خاور نشان گشتزار وجود

پاک شو پاک کاین خس و خاشاک مزد نجز ز طینت ناپاک

اگر که بهت بسوی آن داری که شوی شهره در نیکو کاری

غیر از نیت بسا داندیشه که کم آزاریت شود پیشه

در مسلمان را بسا در مذمت میخوارگی، چنین می فرماید :

دشمن هوش است می ای بوشمند در سرت را مغلوب دشمن کم پسند

با دو صد خرمن زر کامل عیار نیم جوهرش از فرود شد روزگار

بناز خایم از دست رفت مایه عمر کنون ز حرمت آن پشت دست می خایم
 سخن با طقه گفتیم که ای هر غم حسود بکارگاه سخن گشته کار فرمایم
 کشتیم به طبع سخن سنج رنج زهرت هر که سز جیب خموشی کشم بیاسایم
 جواب داد که جامی تو گنج اسراری روادار کزین قفل نگشایم

دلیلیت و پند می گوید :

ای درین کاخ امانی بغم و شادی بند بنده نفس خودی دعوی آزادی چند
 پیش وانا چه بود سگ همه دنیا؛ هیچ لاف و دانش چه زنی که بکنه بزبانی خرسند
 رشته سعی قوی کن که رسیدن نتوان لبر کنند مقصود چه بگفت بکنند
 عالمی را از نو بنیاد است که در بند خودی تاییدی بهر خلاص دیگران گوی پسند
 لب به طمع میالای که دندان شکند بر سر خوان فرومایه ز بلوده قند
 سنگ آزار مزین بر دل از باب صفا کاه آسان شکن شیشه و مشکلی بوند
 تاپسندید قند طور تو جامی همه را هر چه بر خود نه پسندی دیگران را پسندند

جامی در شنوی های و غزلیات خودش استعاره اخلاقی خوب سروده اند برای استنباط
 چند قطعه ذکر کرده شده اند - اکنون بدف ما آثار منشور او است - حضوراً بهارستان جامی همچنان
 که در شعر سرآمد گویند مان دوران تیمور لپت - در نشر توانا و مذهب قلمی پیشواست - وی نویسنده
 ای است که توانست شوه نشر نویس با ذوق پیشین را در دوران بی دو تبهای همکاران

معاصرش دنبال کند. انشایش روان و سادها و درست است و جز در پاره بی موارد که شرح آن خواهد آمد از حدود بیان معنی به طریق مساوات بیرون نرفته و آنچه را در بالیدت بود گفته و حتی در بعضی موارد بدرجه و مقام نشر نویسان بزرگ قرن پنجم و ششم رسیده و بر اثر آنان تمام نمانده است. در کتابهای بهارستان که آن را با اقتضای شیخ سعدی شیرازی ترتیب داده اگر چه سعی داشته است که بیشتر موزون مسجع سخنوری کند بیکند هم جاساوتی و رباعی سخن از فیوود بر کشش از به جانب تصنع غلبه دارد. ازین گذشته جامی از نشر برای مفاد گوناگون خود از تصنیف نایکی ادبی گرفته تا موضوعات علمی استفاده کرده و در همه همین موارد لوازم و شرایط کار را رعایت کرده است.

از مهم ترین آثار ادبی او کتاب 'بهارستان' است که جامی قسمتی از آن را به پیروی از گلستان سعدی نوشته ولی سگمه است که قصدا و در این کار سادها کردن انشاء متن و مانده سعدی در شایه کارش بود و یا او نمی توانست شیوه است مانده نویسنده افسون کار شیرازی را بچنان که باید دنبال نکند و به همین سبب انشاء بهارستان حتی در آن قسمت که رنگ آن ادبی بیشتر است بیش از آنچه انتظامی رود منمایل به سادگی است و شاید یکی از علل این تمایل اختصا کتاب به تعلیم فرزندان و آموز مصنف بود. بهارستان در هشت روضه مقدمه و غاتم ترتیب یافته است روضه نخستین در ذکر حکایات است در باره مشایخ صوفیه و بعضی از اسرارالحوال آنان و روضه دوم متضمن حکم مواعظ و مشتمل بر چند حکمت و حکایات مناسب مقام و روضه سوم در باره امرار معلوم است و ذکر حکایاتی از شایان روضه چهارم در باره بخشش و بخشندگان روضه پنجم

در تقریر حال عشق عاشقان و روضه ششم حاوی ملامیات و لطایف و ظرایف و روضه هفتم در شعور
 بیان احوال شاعران و روضه هشتم در حکایاتی چند از زبان احوال جانوران. جامی این کتاب
 را بنام سلطان حسین مبرزای با بقرامو فتح ساخت - با آنکه جامی روضه هفتم از کتاب خود را
 که در شرح حال گروهی از شاعران برگزیده فارسی تا عهد اوسیت با اختصار تمام پردازش کرده است
 لیکن همان اشارات کوتاه که در این روضه آورده حاوی نکات سودمند نسبت که در تحفین احوال
 شاعران می تواند محل استفاده شود -

بهارستان از جهت اخلاقی در سراسر ایران و هند خیلی منداول است. مردمان
 این کتاب شرف قبولیت داده اند - اکنون از بهارستان حکایت اخلاقی را فکرمی کف اهمیت
 و ارزش این کتاب واضح و روشن تر بشود -

۱- حکمت

یکی از حکما گفته است که چهل دفتر در حکمت نوشته و بیان منتفع نگشتم
 چهل کلمه از آن اختیار کردم، الآن نیز بهره به دست نیآوردم، چهار کلمه بر آن برگزیدم در آن
 یا منتفع آنچه می طلبیدم -

کلمه نخستین آنکه زنان را چون مردان محل اعتماد مگردان، زیرا که زن اگر چه از
 قبیله معتقدان آید و از ان قبیل نیست که معتمدی را شایر. قطع

عقل زن ناقصست و دینش نیز هرگز نش کامل اعتماد مکن
 گریه است از روی اعتبار میگیر و در نکو بروی اعتبار دکن

کلمه درم آن به مال مغرور مشو، گر چه بسیار بود زیرا که عاقبت پامال حوادث روزگار شود
رباعیه -

مغرور مشو به مال چون بی خردان زیرا که بود مال چو ابر گزران
ابر گزران اگر چه گو سپر بار خاطر نهند مرد خردمند بر آن

کلمه سوم آن که اسرار نهان داشتنی خود را با بیچ دوست در میان مننه زیرا که بسیار
باشد که در دوستی غلغل افتد و به دشمنی بدل گردد - قطع

اے پسر سرکش از دشمن نهفتن لازم است به که از افشای آن باد و ستان دم کم زنی
دیدم اسم بسیار کز سیر سپهر گزرا در ستان دشمن شوند و دوستی هاد دشمنی
کلمه چهارم آن که هجر علمی را فرا انگیزی که به ترک آن بزه مندی میری از فنون بگریز و
آخچه ضروری است در آن آویز - قطع

علمی که ناگزیر تو باشد بدان گرای وان را کزان گریز بود جیجو مکن
واندم که حاصل تو شود علم ناگزیر غیر از عمل به موجب آن آرزو مکن ما

(۲) حکایت: حجاج در شکار ماهی از شکر یان خود جدا افتاد به تلمی بر آمد
دید که اعراب نشسته و از خر قه خود جیندگان می چیند و شتران گرد او می چهرند چون شتران
حجاج را بدیدند بر میدند اعراب سر بالا کرد و خشمناک و گفت: کیست که از من بیابان باجه پای
در خشان بر آمد که لعنت خدای بروی باد -

حجاج بیچ نگفت و پیش آمد و گفت: السلام علیکم یا اعرابی

اعرابی در جواب گفت : لا عیب السلام ولا رحمة الله ولا برکانه

زوی آب طبیب، گفت : فرود آید و به ذلت و خواری آب بخورد - والله که من رفیق و لوکر

کسی نیستم، حجاج فرود آمد و آب بخورد - پس گفت : ای اعرابی بسترین مردمان کیست،

اعرابی گفت : رسول خدا صلی الله علیه وسلم

باز گفت : چه گوئی در حق امیرالمومنین؟

گفت : از کرم و بزرگواری نام وی در دهان ننگبند

پس گفت : چه می گوئی در حق عبدالملک بن مروان

صیحه گفت -

گفت : جواب من بگوئی ای اعرابی، گفت : بد مردیست - گفت : چرا؟ گفت : خطای
از وی در وجود آمده است که از مشرق تا مغرب از آن پر شده است - گفت : آن کد است؟

گفت : این ناسق و فاجر حجاج را بر مسلمانان گماشته است .

حجاج صیحه گفت : ناگاه مرغی به پدید و آواز کرد - اعرابی روکار به حجاج کرد و گفت :

توجه کسی ای مرد؟ این چه سوالت که می کنی؟

گفت : این مرغ جز داد که لشکر می رسد که تو سردار ایشانی .

درین سخن بود که لشکر بان وی رسیدند و وی را سلام گفتند - اعرابی چون آب

به دید، رنگ وی متغیر شد - حجاج گفت تا لورا همراه به بردند - چون روز دیگر با مراد

کرد مانده به نهادند و مردمان به جمع آمدند اعرابی را آواز داد چون در آمد گفت : السلام علیک

ایہا الامیر ورحمۃ اللہ وبرکاتہ . حجاج گفت : من چنان مٹی گویم کہ تو گفنی و علیہ السلام .
گفت : طعام می خوری ؟ گفت طعام تراست . اگر اجازت دہی بخورم . گفت : اجازت دادم
عربی پیش نشست . وورث دراز کرد وگفت : بسم اللہ وان شاء اللہ کہ آنچه بعد از طعام
ہیش آید خیر باشد . حجاج بخندید وگفت : سبچ می دایند کہ دیروز از این بر من چه گزشتہ
است . گفت : اصلح اللہ لامیر لبرکہ کہ دیروز میان من و لو گزشتہ است امروز افشای
آن مکن کہ الماضی لایذکر .

بعد از آن حجاج گفت : ای عربی یکی از دو کار اختیار کن : یا پیش من باش ، نہ ترا
از خاص خود گردانم یا پیش عبدالملک مردان فرستم و آنچه اورا گفت اعلام کنم تا ہر چه خواهد
آن کند . عربی گفت : صورتی دیگر نمی تواند بود . پرسید کہ آن کدام است ؟
گفت : آن کہ مرا بگزاری تا بہ سلامت بہ دیار خود بروم کہ دیگر نہ تو مرا بینی و نہ من ترا
بینم .

حجاج بخندید و فرمود تا وی را تہرار درم دادند و اورا بہ دیار خود فرستادند
قطعہ :

مرد باید کہ بہ لطف سخن و حسن خطاب طبعہ ارباب ستم را ز ستم باز آرد
ہر لبتی کہ از احسان و کرم دم کرده است بہ فنون سخن اورا بہ کرم باز آرد

فصل چهارم

آثار اخلاقی در شعر فارسی مانند مثنوی معنوی و پندنامه عطار

کتابهای اخلاقی در ادبیات فارسی به صورت منظوم بسیار نوشته شده اند - این جاهد ما مشنوی مولوی و پندنامه عطار اند، هر دو کتاب از جهت اخلاقی در سراسر ایران و هند خیلی مشهور هستند - قبل ازین که مشنوی مولوی معنوی را از جهت اخلاقی بررسی بکنم زندگانی مولانا را به اختصار ذکر می کنم -

مولانا جلال الدین محمد بلخی یکی از بزرگان عرفان و تصوف در تاریخ ادبیات ایران است - او از جمله بزرگ مردانی است که عظیم ترین اثر اخلاقی ما دینی ما اخلاقی را در زبان فارسی به وجود آورد و بعد از او آن اثر گرانبهادر شرق و غرب کشورهای اسلامی مورد توجه قرار گرفت - و بالاتر از این از مرزهای زبان فارسی گذشت و بارها به زبانهای گوناگون ترجمه شد - مایه هاذوقی و فکری او سالها و حتی تا به امروز رهنمون افرادی است که در مسیر عرفان گام می نهند - مولوی ستاره ایست بی پزال که درخشش نام و آثارش چراغ هدایتی است در جهان عرفان و اخلاق -

مولوی به سال ۶۰۴ هجری در بلخ تولد یافت - پدرش بهاء الدین محمد بن حسین الخطیبی از عالمان و بزرگان روزگار خود که بهاء ولد معروف بود - پدر مولوی ظاهراً از جدانشینان شیخ نجم الدین کبری بود که یکی از شیخ بزرگ تصوف است - بهاء ولد نوهی دختری علاء الدین خوارزم شاه بود و مورد توجه او بود - به وعظ و ارشاد مردم می پرداخت و مجلس درسی می داشت که دوستداران علوم دینی را رهبری و راهنمایی می کرد - و از این راه شهرتی یافته بود - این شهرت موجب مخالفت و دشمنی مردم شد که خود از مخالفان تصوف بودند و از این رو به بدگویی او پرداختند و او مجبور شد با خانواده ای خود مهاجرت کند - این مهاجرت و دور شدن از شهر و دیار مقارن حمله ی مغول بود - عده ای عقیده دارند که مهاجرت به بسبب آشفتگی اوضاع

از حمله‌ی مغول بوده است - بنا بر این مهاجرت شاید در حدود سال ۶۱۸ هجری اتفاق افتاده است که در این سال مولوی احتمالاً سن ۱۴ بوده است - بهاء‌ولد در سفر خود از بلخ به نیشاپور آمد و به دیدار شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری شناخت - عطار، جلال‌الدین مولوی را در آغوش کشید و برای او دعا کرد و چون آثار بزرگی و پیشوائی در سیمای او دید - کتاب "اسرارنامه" به او هدیه داد - مولوی همراه پدر از آنجا به بغداد و زیارت حج رفت و چهار سال در "ملاطیه" اقامت گزید و بعد به "لامذه" رفت و هفت سال نیز در آن شهر بسر برد و پس از آن چون سلطان علاء‌الدین کیتباده و دوازدهمین پادشاه سلجوقی آسیای صغیره از پدر مولوی دعوت کرد که قونیه پایتخت این پادشاه رود - مولوی با پدر به قونیه رفت - بهاء‌ولد در قونیه به ارشاد مردم پرداخت و علاء‌الدین کیتباده نسبت به او علاقه‌ای شایان ابراز کرد -

نخستین معلم مولوی پدرش بود، او در مکتب پدر تربیت یافت و علوم دینی را فراگرفت - یک سال بعد از مرگ پدر یعنی به سال ۶۲۸ هـ ق سید بهاء‌الدین محقق تبریزی که از شاگردان بهاء‌ولد بود و در طرقت مقامی داشت به قونیه آمد و جلال‌الدین محمد مولوی در مکتب او به تحصیل پرداخت و نه سال از محضر این استاد بزرگ استفاده می‌کرد - بعد از مسافرت‌های که به شام کرد، در حلب و دمشق اقامت نمود و پس از آن به قونیه بازگشت و با تجاری که به دست آورده بود به امر سلطان به جای پدر بر سر بند تدریس نشست و به ارشاد دوستان و دانش‌پسندان و به آنان علوم شرعی می‌آموخت، تا آنکه روزی با عارفی بزرگ دیدار کرد و زندگی‌اش به یکباره دگرگون شد - این عارف شمس‌الدین بن علی معروف به شمس تبریزی بود - مردی ثروتمند از پیران صوفیه سحر بیان شمس و نفس گرم و گیرایی او، مولوی را یکپارچه شور و شوق و عشق کرد - بد آنسان که بعد از این ملاقات و دیدار و گفت‌وگوی با شمس تبریزی دست از تدریس و تعلیم باز داشت و قدم در راهی نهاد که میراث بزرگ عرفانی و اخلاقی را برای جهانیان باقی گذاشت -

شمس تبریزی عارفی بود که از شهری به شهری می رفت و با درویشان و عارفان
 اهل زیارت به گفتگویی پرداخت. در سال ۶۴۲ هجری به قونیه آمد و آتشی در خرمین جلال الدین
 زد و چنان آشوبی در درون مولوی بیآورد که او ترک همه نعمت ها نمود و به ریاضت پرداخت
 مردی که بنا به روایتی چهارصد شاگرد داشته و از نفوذی عظیم برخوردار بوده است.
 اثر عشق عظیم مولوی به شمس تبریزی در مثنوی به اشاره و در دیوان شمس
 به وضوح نمایان است. جلال الدین محمد مولوی از آن پس همه غزلهای عارفانه را که از سوز و ساز
 عمیق برخوردار است به نام شمس سرود.

در کتاب مثنوی سروده است: -

شمس تبریزی که نور مطلق است

آفتاب است و ز انوار حق است

این نفس جان دامنم بر تافتست

بوی پیراهن یوسف یافتست

کز برای حق صحبت سالها

بازگو رمزی از آن خوش حالها

خود شنا گفتن زمین ترک شنا است

کاین دلیل هستی و هستی خطاست

شرح این هجران و این خون جگر

این زمان بگذار تا وقت دگر

گفتهش پوشیده بهتر سزایار

خود تو در ضمن حکایت گوش دار

گفته آید در حدیث دیگران

شمس تبریزی پس از این دیدار مسافرتی به دمشق کرده و پس از مدتی به قونیه بازگشته است. شمس غالباً از مراحل شور و هیجان عارفانه از خود بی خود می شده و اسرار درون را فاش می کرده و معتقدات خود را که مخالف اندیشه و اعتقاد به عوام بوده بر زبان می رانده است. این موضوع موجب مخالفت شدید عوام گردید. چنانکه گفته اند بر اثر همین بارگویی اعتقادات به روشی، عوام قونیه بر او شوریده اند و او را کشته اند. و در این آشوب و غوغا، علماء الدین فرزند ارشد مولوی نیز به شدت مجروح شده و جان سپرده است.

مولوی به سبب دانش عمیق و تعلیماتی که از پدر و برهان الدین محقق ترمذی دیده

و بر اثر دریافت و سیر و سلوک معنوی به مقام بزرگی در عرفان دست یافت و یکی از مشایخ صوفیه شد و باز در این مسیر به ارشاد طالبان حقیقت پرداخت و تن از شاگردان او بسیار مورد توجه مولوی بودند. نخست صلاح الدین فریدون زرکوب که مولوی علاقه ای عجیب و عظیم به او داشت بدان سان که این علاقه موجب حسد عده ای شده بود. مولوی، صلاح الدین زرکوب چنانکه رسم صوفیان است به عنوان خلیفه و جانشین برگزیده و اعلام کرده بود.

صلاح الدین ده سال بر این مقام بود. بعد از او به سال ۶۵۷ هجری حسام الدین حسن بن محمد بن حسن معروف به حسام الدین چلبی را باین مقام برگزید. حسام الدین یازده سال در زندگی مولوی همدم و هم از او همنشین او بود و دوازده سال بعد از مولوی جانشین او گشت و به

ارشاد صوفیان پرداخت. حسام الدین از جمله کسانی است که تاثیر زیاد به زندگی مولوی گذاشته است. مولوی نسبت به حسام الدین توجهی خاص داشت و بر استعداد و ذوق و شوری که در حسام الدین وجود داشت بنودی مراحل پر پیچ و خم عرفان را گذرانید و یکی از خاصان مولوی شد.

برای نشان دادن توجه مولوی به حسام الدین چلبی همین بس که بگوئیم کتاب عظیم
مثنوی معنوی به تشویق حسام الدین سروده شد و مشکل گرفت. در آغاز دفترهای این کتاب به
صورت‌های گوناگون از حسام الدین ذکری به میان آمده است.

مولوی پس از سرودن دفتر اول مثنوی دو سال سکوت کرد. علت این سکوت
دو ساله اندوهی بود که بر حسام الدین به سبب بزرگ همسرش دست داده بود. از این روی مولوی نیز
اندوهگین بود که در آغاز دفتر دوم به تاخیر سرودن مثنوی اشاره شده است.

مدتی این مثنوی تاخیر شد	مهلتی بالست تا خون شیر شد
چون ضیاء الحق حسام الدین عنان	تا ز گردانید اوج آسمان
چون به محتاج حقائق رفته بود	بی بهارش غنچه هان گفته بود
چون زد ریاسوی ساحل بازگشت	چنگ ز شو مثنوی با ساز گشت

گفته اند که حسام الدین پس از آن مصیبت تا دو سال غرق در سکوت بوده و به ریاضت
نی پرداخته است و چون حسام الدین شوق مولوی در سرودن مثنوی بوده است با سکوت او
مولوی نیز سکوت کرده است و دفتر سوم نیز با نام حسام الدین آغاز می‌شود.

ای ضیاء الحق حسام الدین بیار
این دفتر سوم که سنت شده بار

دفتر چهارم نیز به همین ترتیب :-

ای ضیاء الحق حسام الدین توی
که گذشت از مه به حوزت مثنوی

دفتر پنجم باز سخن از حسام الدین است :-

مه حسام الدین که نور انجم است

طالب آغاز سفر پنجم است

ای ضیاء الحق حسام الدین راد

اوستادان صفارا اوستاد

دفتر ششم آخرین دفتر مثنوی باز با نام او است به

ای حیات دل حسام الدین بسی

میل می جوشد به قسم سادسی

گشت او جذب چو تو علام ای

در دهان گردان حسامی نام ای

وفات مولوی را به سال ۷۲ هجری نوشته اند. آراستگاه او در قونیه زیارتگاه پیروان و دوستداران اوست. محتوای کتاب مثنوی بازگوکننده افکار و اندیشه‌های مولوی است او به عرفان گرایش داشته و یکی از بزرگان صوفیه در تاریخ تمدن اسلامی است. بنابراین اندیشه‌های او و اندیشه‌های صوفیانه و اعتقادات او در زمینه‌ی مسایل عرفانی است که از اسلام مایه گرفته است. پیش از این گفتیم که مولوی قبل از ملاقات با شمس تبریزی مجالس درسی داشته که در آنها به تعلیم مبانی مذهب اسلام و علوم شرعی می پرداخته است. از دیدگاه عرفان و اخلاق و به ویژه عرفان مولوی هستی، وجود یکی است و آن ذات خداوند است. روح بشر که جلوه‌ای از هستی است. از اصل خود دور افتاده و به مصائبی گرفتار آمده که مربوط به دنیای ظاهری است. از این رو باید که پرده‌های تاریک تعلقات دنیای ظاهری را کنار زند و به اصل خود که خداوند است بازگردد. این همه سوز و گداز ناله‌های عاشقانه به سبب دوری از اصل است برای رسیدن به معشوق که اصل که وجود است. باید که پاک شده است.

منکر اندر نغی جهدش جهد کرد له

در مقابل کسب و کوشش چیزهایی که اهل توکل بر آن استدلال کرده اند و یا می توانند بکنند مولانا هم را بیان کرده و یک یک را جواب داده است و بعد دلیلی که در افضلیت جهد و کوشش اقامه کرده بقدر قوی است که نمی توان آن را جواب گفت توضیح اینکه اول این مثالی آورده که اگر اربابی بیل یا کلنگی بدست نوکریا غلام اش داد صاف معلوم می شود که مقصودش از این کار چیست؛ همچنین بما وقتی که و نیز قدرت توانائی برای کاری بنیم داده شده. منظور از آن جز این چه می تواند باشد که از این آلات کار گرفته و اراده و اختیار خود را به مورد عمل بگذاریم و مع ذلک توکل را پیشه کردن گوئی مخالفت کردن با هدایت و خواست خداوندی است. اما فضیلتی که از توکل در شریعت وارد است معنایش این است که در نتایج کاری که داری کوشش می کنی توکل بنی را کن، چه کامیاب شدن در کوشش از امور اختیاری انسان نیست بلکه آن دست خدا است. مولانا علاوه بر این مسائل مطالب و نکات بسیار دقیق و باریکی در طی این مناظرات خاطر نشان ساخته است که مابری احترام از اطناب از ذکر آنها حرف نظری نمائیم.

عنصر اصلی اخلاق خلوص است. لیکن از تشخیص و ماهیت خلوص لغزش و

اشتباهات سختی دست می دهد. هرکسی نسبت به افعال خود خیال می کند که آن مبنی بر خلوص است. یک نوبه کارهای ملی اشتغال دارد و مخصوصاً بانتهایت جدیت سرگرمی تمام دارد آن را انجام می دهد و این که در آن شائبه خودخواهی و خودپسندی باشد از هیچک از افعالش برای خود او نیز برای مردم عام محسوس نمی شد. لیکن وقتی که موقع اصلی می رسد اثر مخفی و پوشیده غرض شخصی و خودخواهی که تا آن وقت خود آن شخص را جز نبود ظاهر و آشکاری گردد

زیرا پیوستن به حق جز از راه خالص شدن و از تعلقات و آنچه مایه پیوند بشر با دنیا است پاک شدن میسر نیست، بنابراین باید از طریق ریاضت و گذراندن مراحل گوناگون روح آدمی به صفای حقیقی برسد تا بتواند به اصل خود بازگردد. عشق در عرفان مقام ارزنده و مہمی دارد. منظور از عشق، آن علاقه شدید و باور نکردنی است که سراسر وجود آدمی را فراگیرد و جز معشوق که خداوند است چیزی توجه او را جلب نکند. برای رسیدن به معشوق باید که خودپسندی، جاه طلبی توجه به ظواهر زندگی، ثروت و جاه و مقام را یکباره رها کنند و از شهوت و حرص و آن پرهیز نمایند. راه رسیدن به معشوق بسیار دشوار است. گزینہای سہمگین و بیخ خمہای پیرہول دارد - کسانی کہ قادر اند از این راه عبور کنند کہ با سلاح عشق مجہز باشند و توان از میان بردن فطرت را داشته باشند پس از گذشت از این راه وجودشان در و چون معشوق می آیزد، همچون قطره ای کہ بہ دریا افتد چون از او مستند همانند اونی شوند و بین او خود تفاوتی و غافلہ ای نمی بیند -

از نظر عرفان مولوی حقیقت یکی است اما باید دیدہ ای حقیقت بین داشت تا بہ رمز و راز حقیقت رسید. خودپسندی و خویشتن بینی چشم انسان را نابینا می کند و او را از درک حقیقت عاجز می سازد. بی نیازی از طریق فقر میسر می شود. یعنی وقتی انسان بہ مقام فقر رسید خویشتن را از ہمہ چیز بی نیازی بیند. البتہ این فقر کہ در عرفان و تصوف مورد توجه است منظور دست شستن از زندگی و بی پولی و گدائی و در یوزگی نیست. منظور عرفان این نیست کہ انسان گدا باشد و از طریق گدائی احساس بی نیازی کند. بلکہ فقر عرفانی از گونه ای دیگر است. در واقعہ دوری از مال اندوزی است. چرا کہ گرد آوردن ثروت آدمی را نسبت بہ مال دنیا حریص می کند و چشم حقیقت بین او را می بندد -

دل در اصطلاح مولوی مرکز صفاء و محبت و دوستی و صداقت است و این مکانی است برای عشق - کسانی که دل ندارد از صفاء و صمیمیت و دوستی بالاخره عشق به دور اند. عبادت این قبیل آدمها عبادتی ظاهری و از سر ریا و سالوس است. زیرا وقتی عشق در وجود آدمی غوغائی کند و تلاش برای رسیدن به معشوق حیات انسانی را در تب و تاب نخی اندازد عبادت او نیز در پیشگاه معشوق از ریاکاری است و بی گمان رنگ و بویی ندارد -

در اندیشه مولوی عرفان و دین و اخلاق به هم آمیخته است. و از این روی جهانی گسترده تر از هر جهانی در درون آدمی است که شور و هیجان راستین آن، راهنمون بشر به سرزمین های یگانگی و صفا است.

مثنوی در ادبیات فارسی به نوعی شعر گفته می شود که دو مصراع از یک بیت در وزن و قافیه شبیه باشد، در ادب فارسی پیش از مولوی کتابهای زیادی به شیوه مثنوی سروده شده است از میان آن کتابهای آنچه معروف است شاهنامه فردوسی و خمسه نظامی است. از میان کتابهای عرفانی حدیقه الحقیقه از سنائی و اسرار نام مصیبت و منطق الطیر از عطار نیشابوری را می توان نام برد -

اما پس از آنکه مولوی کتاب بزرگ عرفانی و اخلاقی خود را به شیوه ای مثنوی سروده نام " مثنوی " اختصاص کتاب او یافت. هر چند بعد از او نیز کتابها دیگر به شیوه ای مثنوی سروده شده است، اما این نام بر کتاب باقی ماند و شهرت پیدا کرد -

مولوی مثنوی را در شش دفتر و به خواهش و تشویق شاگردش حسام الدین چلبی سروده است. در این کتاب مطالب عرفانی، بحث های عارفانه، مسائل اخلاقی

و مبانی مذهب در قالب قصه و حکایت آمده است. مولوی حکایتی را که اغلب از نظر مردم همه شناخته شده است، بیان می‌کند و از آن حکایت برای مقصود خود نتیجه گیری می‌نماید. در کتاب مثنوی آیات قرآنی، اخبار و احادیث گاه به صورت اصلی و گاه به صورت ترجمه بیان شده است.

زبان مولوی ساده، بی‌تکلف، بی‌پیرایه و دلنشین است. مولوی با سادگی و راحتی با انسان حرف می‌زند. در زبان او هیچ نوع پیچیدگی نیست. آنجا که نیاز به تمثیل است حکایتی نقل می‌کند تا بتواند مطلب خود را به روشنی بیان کند و آن را قابل فهم سازد. وقتی که به بیان مطالب مشکل عرفانی می‌رسد از فقه، حدیث، ضرب‌المثل استفاده می‌کند. پیچیده‌ترین مسائل به ساده‌ترین لحن بر زبان می‌راند.

من سطور بالا درباره زندگانی مولوی و مثنوی آن باختصار معرفی کرده‌ام. هدف ما این است که مثنوی مولوی را از جهت اخلاقی بررسی کنیم.

از جهت اخلاق مثنوی مولوی از بزرگترین و مهمترین مثنوی‌ها شمرده می‌شود. پیش از مثنوی کتاب‌هایی که در اخلاق و تصوف تألیف یافته بودند طرز و روش آنها این بوده است که عناوین مختلف در تصوف و اخلاق قائم کرده حکایات اخلاقی می‌نوشتند و از آنها نتیجه می‌گرفتند. منطق الطیر و بوستان به همین روش نوشته شده‌اند. در حدیقه اکثر مسائل بطور مختصر بیان شده است. مثلاً نفس، عقل، معرفت، تنزیه صفات، توکل، صبر و شکر و غیره برای هر یک عنوانی قائم شده و حقیقت آن شرح داده شده است. لیکن روش و طریقه مثنوی این نیست. در مثنوی هیچگونه ترتیبی در کار نیست. دفترها تقسیم شده ولی آنها هم از لحاظ خصلت موضوع یا مضمون نیست بلکه

نظیر جزوات یا دیوان متعدد یک شاعری باشد. در زمان خود مولانا مردم بر آن
اعتراض می کردند چنانکه خود مولانا از زبان معترض چنین می گوید:-

کین سخن پست است یعنی مثنوی

قصه پیغمبر است و پیروی

نیست ذکر و بحث اسرار بلند

که دوانند اولیا زان سوگمند

در مقامات تبثل تافنا

پایه پایه تا ملاقات خدا

جمله سر تا سر فسانه است و فسون

کو دکان رقصه بیرون و درون

حاصل اعتراض این است که مثنوی طریقه اش باید این باشد که در فقر و سلوک منازل
و مقاماتی که هستند از تبثل و فنا گرفته تا مقام وصل لازم است جدا جدا بیان کنند -
مولانا بجای آن دست به قصه های طفلانه زده است - در جواب آن مولانا می فرماید
کفار به قرآن همین اعتراض را کردند:-

چون کتاب اللہ بیامدهم بر آن

این چنین طعنه زدند آن کافران

که اساطیر است و افسانه نشنند

نیست تعمیقی و تحقیقی بلند

بعده می گوید:-

حرف قرآن را بدان که ظاهر است

زیر ظاهر باطنی هم ظاهر است

زیر آن باطن یکی بطن دیگر

خیمه گردد اندر و فکر نظر

همچنین تا صفت بطن ای بو الکرام

بی شمرد تو ز این حدیث معتمد

حقیقت این است که برای نوشتن کتابهای علمی و اخلاقی دو طریقه است - یکی آن که مسائل علمی را مستقلاً بیان کنند - دوم اینکه قصه و افسانه ای نوشته شود و مسائل علمی موقع به موقع در ضمن بیاید و طریقه دوم بدین لحاظ اختیار می شود که مردیکه زحمت خواندن مضامین خشک و سرد علمی را نمی توانند بجزودگوار کنند - از راه قصه و لطائف آن که مطبوع و خرنده است بدین طرف متوجه گردند - مولانا همین طریقه یعنی طریقه دوم را برگزیده و فرموده است :-

نوشتن آن باشد که راز دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

این امر یقینی است که مولانا حدیقه و منطق الطیر را جلو گذاشته مثنوی را نوشته است - خود فرماید :-

ترک جوشی کرده ام من خام

از حکیم غزنوی بشنو تمام

در الهی نامه گوید شرح این

آن حکیم غیب فخر العارفين

خصوصیت مثنوی این است که برای مسائل اخلاقی در ضمن حکایات فرضی طریقه

ای که یکدست جریان دارد - مولانا آن را بهی کمال رسانیده است :-

۱. نتیجه فی نفسه بکر و تازه و مهم باشد.

۲. نتیجه با حکایت مطابقت کامل داشته باشد گوئی حکایت تصویر آن است.

۳. در اثناء حکایت ذهن به طرف آن یعنی نتیجه نتواند منتقل بشود. بلکه در خاتمه تا

و قتی که خود نویسنده اشاره یا شرح نکرده خیال ب طرف نتیجه پیش می نگردد و این بر طبیعت

حالت استعجاب عارض شده و قوت تخیل نویسنده ثابت می گردد. معانی و نکات مذکور

فوق آنقدریکه در حکایات مشنوی یافت می شوند در کتابهای دیگر و مماثل آن خیلی بندرت

یافت می شوند.

مولانا در ضمن این حکایات و در طی بیان، معیوب انسانی را عیوبی که مخفی و پوشیده

دور از نظر عام است طوری ظاهر و آشکار ساخته که نگاه مردم عام هیچ وقت تا آنجا

نمی توانست برسد و بعد هم طوری آنها را بیان نموده است که هر کس حکایت را می خواند بی اختیار

بخود متوجه شده می گوید که آن بیان حال شخص خودم می باشد. ما مشالهای چندین در زیر ذکر

می کنیم.

اول: — حکایت کنند که بین جانوران صحرائی باشیر معاهده ای برقرار شد که به موجب

آن شیر در جایگاه بنشیند و آنها غذایش را هر روز مرتباً با او برسانند. روز اول

قرصه بنام خرگوش افتاد. ولی او یکی دو روز دیرتر بر شیر وارد شد. شیر از این تاخیر

خشمناک شده علت آن پرسید، خرگوش متعذر شد که در راه به شیر دیگری تصادف کرده و

او از آمدنش جلوگیری کرد تا با اشکال زیاد و دادن گروگان توانست از چنگالش رهایی یابد

شیر با حال پر از خشم پرسید کن شیر کجا است تا همین حالا رفته گوشمالش دهم. بالاخره

خرگوش از جلو و شیر از دنبال وی روانه شده تا بر سر چاهی می رسند. این جا خرگوش ایستاد

می گوید و می گوید که حریف در این چاه است بشیر نگاهش را در چاه انگنדה عکس خود را

در آب می بیند و آن را حریف خیال می کند و از شدت غضب حمله ور شده در چاه می افتد
و هلاک می شود. مولانا این حکایت را نوشته می فرماید:

عکس خود را او عدوی خویش دید

لاجرم بر خویش شمشیری کشید

آن توئی و آن زخم بر خود می زنی

بر خود آن دم تار لعنت می زنی

در خود این بدر را نمی بینی عیان

ورنه دشمن بوده ای خود را بجان

حمله بر خود می کنی ای ساده مرد

همچو آن شیری که بر خود حمله کرد

چون به فقر خوی خود اندررسی

پس بدانی کز تو بود آن ناکسی

شیر را در قعر پیداشد که بود

نقش او آن کش در گرس می نمود

ای بدیده خال بد بر روی عم

عکس خال تست آن از غم مرم ل

این مضمون که انسان را عیب خویش به نظر می آید ولی عیب دیگران را نمی

می بیند جزو مسائل اخلاق است و به طرف مختلف آن را نویسندگان اخلاق بیان کرده

اند. مولانا در پیرایه ای که آنرا بیان نموده گویاتر و مؤثرتر از طرز بیان دیگران است -

وقتیکه شیر عکسش در چاه دید باخشم زیاد بر او حمله نشود ، لیکن هیچ خیال نمی کرد که
 که او نخودش دارد حمله می کند - حالت ما هم همین است - عیوبی که در دیگران می بینیم نهایت
 بدمانی آید و از آن سخت نفرت می کنیم و در مقام عیب جوئی و بدگوئی بر می آئیم - ولی هیچ
 خیال نمی کنیم که در خود ما هم همان عیب موجود می باشد و روی این ، ما خود از شخص خودمان
 داریم برنی گوئیم :-

حمله بر خود می کنی ای ساده مرد

همچون آن شیری که بر خود حمله کرد

دوم :-

این حکایت یادگیر ای تیز هوش

صورتش بگذار معنی را بنوش

یک مؤذن داشت بس آواز بد

شب همه شب می در بری حلق خود

خواب خوش بر مردمان کرده حرام

در صدای افتاده از وی خواص و عام

کو دکان ترسان از او در جامه خواب

مردوزن ز آواز او در اندر عذاب

پس طلب کردند او را در زمان

اچھا دادند و گفتند ای فلان

بهر آسایش زبان کوتاه کن

در عوض با همتی همراه کن

اچھے بستہ شد روان باقافله

شبگہی کردند اهل کاروان

منزل اندر موضع کافرستان

وان مؤذن عاشق آواز خود

در میان کافرستان بانگ زد

جملہ گان مخالف ز فتنہ عامہ

خود پیامد کافی باجامہ

شمع و حلوا و یکی جامہ لطیف

ہدیہ آورد و پیام شد الیف

پیرس پیرسان کن مؤذن کجاست

کہ صدای بانگ اوراحت فراست

دختری دارم لطیف و بس سنی

آرزو بود اورا مومنی

ہیچ این سودا نمی رفت از سرش

پندھامی داد چندین کافرش

در دل او مہر ایمان رستہ بود

ہمچو مجمر بود این غم من چو عود

ہیچ چارہ من ندانتم در آن

تا فروخواند این مؤذن این اذان

گفت دختر چیست این گروه نانگ

که بگو شوم آید این از چار دانگ

من همه عمر این چنین آواز ز شت

هیچ نشنیدم درین دیر و کشت

خواهرش گفتا که این بانگ اذان

هست اعلام و شعار مومنان

باورش نامد پیر سید از دگر

آن دگر هم گفت آری ای قمر

چون یقین گشتش رخ او زرد شد

وز مسلمانی دل او سرد شد

باز رستم من ز تشویش و عذاب

دوش خوش خنتم درین بیخوف و خواب

را حتم این بود از آواز او

هدیه آوردم لشکر آن مرد کو

چو بدیدش گفت این هدیه بگیر

چون مرا گشتی مجیر و دستگیر

آنچه بامن کردی از احسان و بر

بنده تو گشته ام مستمر

هست ایمان شما زرق و مجاز

راهزن که همچو آن بانگ نماز

حاصل حکایت این است که مؤذنی بغایت کربیه الصوت در دهی مسکن داشت - اهالی برای اینکه از صدای کربیه او آسوده بشوند یوبی باو دادند که برای گذارن جج به مکه رود - او روانه حج گردید - این مرد در راه به آبیاری رسید که در آنجا مسجری بود و لذا بالای مناره رفته و اذان گفت - طولی نکشید که یک نفر مجوسی مقداری شیرینی و لباس با خود برداشته آنجا آمد و پرسید آقای مؤذن کجا اینده؟ من این ها را برای ایشان هدیه آورده ام - چه اینکه بر من منتهی عظیم دارند - من دختری دارم صاحب عقل و کمال و معلوم نیست چرا و به چه جهت متایل باسلام شده بطرف آن گرایش - خود من و کسانم هر چه قدر باو نصیحت داده و خواستیم او را برگرانیم موفق نشدیم - تا امروز این آقای مؤذن که اذان گفتند دختر از شنیدن صدا یکدفعه پریشان و مضطرب گردید و پرسید این صدا از کجا است؟ به او گفتند که آن از شعائر اسلام و طریقه ادا فالض دینی مسلمانان است - در اول باور نکرد ولی وقتیکه یقین حاصل نمود از اسلام و آئین آن بکلی نفرت کرد - در پاداش این خدمت من اینها را برای جناب مؤذن پیشکش آورده ام که کاری از خودم هیچ وجه ساخته نبود و سیله ایشان در کمال خوبی انجام گرفت و اکنون از ناهیه دختر کاملاً مطمئن ام که او هیچ وقت اسلام نخواهد قبول کرد -

مولانا نتیجه ای که از این حکایت گرفته این است که مسلمانان امروز از اعمال و کردار خود نمونه هائی که دهند از آن نمونه ها اقوام دیگر از اسلام بجای تمایل و محبت متنفر می شوند -

بعضی مسائل مربوط باخلاق و سلوک مسائلی هستند که در آنها ارباب نظر مختلف الرای می باشند - این مسائل را مولانا در ذیل مناظرات فرفنی بیان نموده است و نظر باینکه در اینگونه مسائل برای طرفداران پهلوی غلط هم دلائلی موجود

می باشند که از آن مردم با شتاب و گمراهی می یافتند لذا در طی مناظره تمام سوالات طرف
مخالف را ذکر کرده و بعد محققانه آنرا حل و فیصله کرده و در نتیجه تمام سوء تفاهات
و غلط فهمیهای که بوده است مرتفع می شود.

اکثر صوفیه توکل را در سلوک یک رکن عمده می دانند و این فکر رفته رفته
به صورتیهای مختلف در اکثر افراد سرایت کرده است - مولانا این مسئله را در یک
مناظره فرضی بیان نموده و آن مناظره ای است که بین شیر و جانوران همجائی واقع شده
است - جانوران جانب توکل را گرفته و شیر پهلوی جهل و کوشش را اختیار نموده است :-

جمله گفتند ای حکیم باخبر

الحذر دح لیس یغنی عن قدر

در حذر شوریدن و شور و شر است

رو توکل کن توکل بهتر است

با قضا پنجه مزن ای تند و تیز

تا نگردد هم قضا با تو شیر

مرده باید بود پیش حکم حق

تا نیاید ز حمت از رب الفلق

جواب شیر

گفت آری گر توکل رهبر است

این سبب هم کنت پیغمبر است

گفت پیغمبر با آواز بلند

یا توکل ز انوی اشتر به بند

رزا الحارث حبیب اللہ شنو

از توکل در سبب غافل مشو

رو توکل کن تو با کسب ای عمو

جهد می کن کسب می کن مومنو

جواب پنجمین :-

قوم گفتندش که کسب از ضعف خلق

لقمه تزویر دان بر قدر خلق

پس بدانکه کسبها از ضعف خاست

در توکل تکیه بر غیر خطاست

نیرت کسی از توکل خوب تر

چیرت از تسلیم خود محبوب تر

پس گیرند از بلا سوی بلا

پس جهند از مار سوی اثرها

حیلہ کرد انسان و حیلہ اش دام بود

آنکه جان پنداشت خون آشام بود

ما عیال حضرت یتیم و شیر خواه

گفت الحق عیال لل الله

آنکه او از آسمان باران دهد

هم تواند کوبه رحمت نان دهد

جواب شیر :-

گفت شیر آری ولی رب العباد

نزد بانی پیشش پای ما نهد

پایه پایه رفت باید سوی بام

هست جبری بودن اینجا طمع خام

پای داری چون کنی خود را تو لنگ

دست داری چون کنی پنهان تو چنگ

خواجر چون بیعی بدست بنده داد

بی زبان معلوم شد او را مراد

چون اشارت هاش بر جان نهی

در وفای آن اشارت جان دهی

پس اشارت هاش اسرار دهد

باز بر وارد ز تو کارت دهد

سعی شکر نعمت قدرت بود

جبر تو انکار آن نعمت بود

هان محسب ای صبری بی اعتبار

جز بیزیر آن درخت میوه دار

تا که شاخ افشان کند هر لحظه باد

بر سر خفته بر بیز نقل و زاد

گر تو کلی می کنی در کار کن
کسب کن پس تکیه بر جبار کن

جواب پنجران

جمله یاوی بانگها برداشتند

کان حریرسان کاین سبیرها کاشتند

صد هزاران در هزاران مردوزن

پس چرا محروم ماندند از زمین

جز که آن قسمت که رفت اندر ازل

روی نمود از شکال و از عمل

کسب جز نامی مدان ای نامدار

جهد جز وهمی سیندار ای عیار

جواب شیر

شیر گفت آری ولیکن هم ببین

جهدهای انبیاء و مرسلین

حق تعالی جهدشان را راست کرد

آنچه دیدند از جفا و گرم و سرد

جهدی کن تا توانی ای کیا

در طریق انبیاء و اولیا

بیست دنیا از حذر غافل بدن

نی قماش و نقه و فرزند وزن

مال را گرد بهردین باشی جمول

نعم مال صالح گفت آن رسول

جهد حق است و در حق است و در و
منکر اندر نفی جهدش جهد کرد^۱

در مقابل سب و کوشش چیزهایی که اهل توکل بر آن استدلال کرده اند و یاری تو اندکینند
مولانا هم را بیان کرده و یک یک را جواب داده است و بعد ویلی که در افضلیت جهد و کوشش اقامه
کرد و بقدر قوی است که نمی توان آن را جواب گفت توضیح اینکه او در این مثالی آورده که اگر اربابی بیل
یا گلنگی بدست توگرای غلامش داد صاف معلوم می شود که مقصودش از اینکار چیست؟

هم چنین با وقتی که دست و پا و نیز قدرت تو انانی برای کاری بهیم داده شد منظور از آن
جز این چه می تواند باشد که از این آلات کار گرفته و اراده و اختیار خود به مورد عمل بگذاریم و معتدک
توکل را پیشه کردن کونی مخالفت کردن با هدایت و خواست خداوندی است. اما فضیلتی که از توکل
در شریعت وارد است. مننایش این است که در نتایج کاری که داری کوشش می کنی توکل به خدا کنی چه
کامیاب شدن در کوشش از امور اختیاری انسان نیست بلکه آن دست خداست. مولانا علاوه بر این
مسائل، مطالب و نکات بسیار و دقیق و باریکی در طی این مناظرات خاطر نشان ساخته است که ما
برای اخذ از اطباء از ذکر آنها صرف نظر می نمایم -

غرض اصلی اخلاقی خلوص است لیکن از تشخیص و ماصبت خلوص لغزش و اشتباهات
سختی دست می دهد. هر کس نسبت بافعال خود خیال می کند که آن سببی بر خلوص است. یک نفر به کارهای
ملی اشتغال دارد و مخصوصاً با نهایت جدیت سرگرمی تمام دارد آن را انجام می دهد و این که در آن
شائبه خودخواهی و خودپسندی باشد از هیچیک از اعضایش برای خود او و نیز برای مردم عام
محسوس نمی شد لیکن وقتی که موقع اصلی می رسد اثر مخفی و پوشیده غرض شخصی و خودخواهی که تا آن
وقت خود آن شخص را خبر نبود ظاهر را آشکار می گردد.

در باب اخلاق نکته ای که مهمتر از این است که انسان در افعال خویش عمیق شده و با نظر دقیق به بیند که آن تا چه حد مبنی بر خلوص می باشد. مولانا ماهیت و حقیقت خلوص را معین و مشخص نکرده است. زیرا که آن از چیزهایی نیست که بتوان برای وی جنس و فصلی مطابق منطق تعیین و بطور حد تمام تعریف کرد. لیکن حکایتی ذکر نموده که در آن خلوص را مجسم ساخته و نشان می دهد. گوئی مقیاسی برقرار ساخته که هر شخصی افعال خود را با آن سنجیده بودن خلوص و نبودن آن را می تواند کاملاً فیصل دهد و آن حکایت این است :-

از علی آموز اخلاص عمل

شیر حرق را دان منزه از دغل

در غزایر بههلوانی دست یافت

زود شمشیری بر آورد و شتافت

او جزو انداخت بر روی علی

افتخار هرنبی و هر ولی

در زمان انداخت شمشیر علی

کرد او اندر غزایش کاهلی

گشت حیران آن مبارزین محل

از نمودن عفو و رحم بی محل

گفت بر من تیغ تیز افراستی

از چه افکندی مرا بگذاشتی

آنچه دیدی بهتر از پیکار من

تا شدی توسط در اشکار من

آنچه دیدی که چنان حسرت نشست

تا چنین برقی نمود و باز حمت

که بغض یا ایدر المؤمنین

تا بجنبو جان بن همچو چنین

گفت ایدر المؤمنین با آن جوان

که به حفظ گامه نبرد ای پهلوان

چون حذو انداختی بروی من

نفس جنبد و تبه شد خوی من

نیم بهر حق شد و نیمی هوا

شکست اندر کار حق نبود روا

نقش حق را هم با مرحق شکن

بزر جاج دوست لنگ دوست زن سه

ما حاصل حکایت این است که حضرت علی وقتی در جهاد بر کافری غالب آمد

و خواست با شمشیر او را بقتل برساند که آن کافر تنف بر روی آنجناب انداخت - این حضرت

درنگ کرده و شمشیر را از دست انداخت - کافر متحیر شده پرسید چه موقع عفو بوده است؟

در جواب فرمود من تو را خالصاً لوجه اللہ خواستم قتل کنم ولی وقتی که تنف انداختی بر نفسم

این حرکت ناگوار آمده و خشم بر من غالب گردید و خلوص در این صورت بجای نماند چه اینکه

خواهش نفسانی هم شامل گردید.

نیسم بهر حق شد و نبی هوا

شکرت اندر کار حق نبود روا

یک اشتباه عمده ای که همیشه اکثر عوام و آقایان فقیر یا مرتکب می شوند این است که محاسن اخلاقی را مثل عفو، حلم، جود و سخا، مکارزی و غنچواری بدامت اسلامی معتقدند. تعلق می گردد و غیر فزعی صا و بیگانگان بعقیده آنان از این بخشند گیرهائی تو اتند مستفید و بهره مند گردند. بلکه بطور بغض و عناد و نفرت و تحقیر باید رفتار نمود و همین را ایشان معنی "اشد علی الکفارات" می دانند. لیکن مولانا خطای این فکر را در ضمن بیان حکایات ثابت کرده و نشان می دهد که برای ابر کرم و پران و معموره، دشت و چمن هیچ تفاوت نمی کند. بلکه در همه جا یکسان می بارد چنانکه در این حکایت می گوید:-

کافران مهمان پیغمبر شدند

وقت شام ایشان به مسجد آمدند

رو به یاران کرد آن سلطان راد

دستگیر جمله شاهان و عباد

گفت ای یاران من قسمت کنید

که شما پیر از من و خوی منید

هر یکی یاری یکی مهمان گردید

در میان بدیک شکم زوت نمید

جسم پنجهی داشت کس لورا نبرد

ماند در مسجد چو اندر جام درد

مصطفی بروش چو واماند از همه

صفت بزرگ شیرده اندر رم

نان و آش و شیر آن صفت بزرگ

خورد آن بو قحط عوج این غز

وقت خفتن رفت در حبه نشت

بس کنیزک از غنیمت در راه بلبست

از برون زنجیر در را درنگند

که از او بد خشکی و درد مند

گیر را از نیم شب تا صبح دم

بس تقاضا آمد و درد شکم

مصطفی صبح آمد و در را گشاد

صبح آن گمراه را آواز داد

در گشاد و گشت پنهان مصطفی

تا نگردد شرمسار آن مبتلا

چون که کافر باب را بگشاده دید

نرم نرمک از کمین بیرون جهید

جامه خواب پر حثت را یک فصول

قاصدا آورد در پیش رسول

کاین چنین کرده است مهمانت ببین

ضدّه زد رحمة للعالمین

که بیاورم طهره اینجا به پیش

تا بشویم جمله را با دست خویش

هر کسی می جهد کز بهر خدا

جان ما و جسم ما قربان تو را

ما بشوئیم این حرث را تو بهیله

کار دست است این ز کار جان و دل

ما برای خدمت تو می زئیم

چون تو خدمت می کنی پس ما کئیم

گفت می دانم ولیک این ساعتی است

کاندرین شستن بخویشم حکمتی است

مولانا مکارم بن دروین که مبنی بر اخلاق هست در شنوی خود ازینطور ذکر نموده است -

صبر فرمودن اعرابی زن خود را

شوی گفتش چند جوئی دخل و کشت

خود چه ماند از عمر افرو و نتر گذشت

عاقل اندر پیش و نقصان ننگرد

زانکه هر دو همچو سیلی بگذرد

خواه صاف و خواه سیل تیره رو

چون نمی پاید روی از وی نگو

اندر این عالم هزاران جانور

مینزید خوش عیش بی زیر و زبر

شکری گوید خدا را فاخته

بر درخت و برگ شنب ناساخته

این همه غمها که اندر سینه هاست

از غبار گرد باد و بود ماست

این غمان بیخ کن چون داس ماست

این چنین شد و ان چنان و سواس ماست

دان که هر بنجی ز مردن پاره ایست

جز و مرگ از خود بران چاره ایست

چون ز جز و مرگ نتوانی گریخت

دان که کلهش ببر برت خواهد زخت

جز و مرگ ارگشت شیرین مر ترا

دان که شیرین می کند کله را خدا

هر که شیرین میزید او تلخ مرد

هر که او تن را پیرتند جان نبرد

جفت سائی جفت باید همه صفت

تا بر آید کارها با مهلت

جفت باید بر نشال هدگر

در دو جفتش کاناید مر ترا

جفت این یک خورد و آن دیگر بزرگ

جفت شیر بدیشه دیدی هیچ گراگ

آن یکی خالی و آن یک مال مال

من روم سوی شفاعت دل قوی

تو چرا سوی شفاعت می روی

مرد قانع از سر اخلاق سوز

زین نسق می گفت بازن تا بروز سه

در این لسیات شوهر زن اعرابی می گوید تو چه قد طمع دخیل و کثرت و کار داری؟

مگر نمی قصمت عمده عمر ما پستی گذشته است؟ عقلای عالم هرگز در زندگانی به بیش و کم اهمیت نمی دهند زیرا مزایای مادی چون سیلی است که بالاخره جاری شده از بین خواهد رفت. خواه آب آن سیل زلال باشد و خواه تیره. تو کمی در وضع این جهان و جانداران آن بتنگر خواهی دید که هزاران جاندار در ریش و عشرت خود مشغولند. بدون اینکه توجهی بزیروز بر داشته باشند. فاخته آن پرنده آرام که بر درختی می نشیند، در فکر آن نیست که شب چه باید برای غذا خود تهیه کند.

در زندگانی کوشش و تفکر زیاد در اینکه چه بخورم و چه نخورم و چه کنم و چه نکنم، چرا این حادثه این چنین شد یا آنچنان شد؟ چرا فلان کار فلان نتیجه را داد آن یکی ندارد و بدینسان در خیالات واهی فرو رفتن و سواسی است که بر جان مسلط می گردد و مانند موریا نه آنرا می خورد.

این معلوم می شود که هر چیزی بر آدمیان می رسد جزئی از مرگ است. اگر تو بتوانی قاصد یا جزو مرگ را از خویش کنار کنی. اکنون می بینی از جزو مرگ نمی توانی بگریزی. یقین داشته باشد که پای گریز از کل مرگ هم نخواهی داشت. بسیار نکته و علمی دقیق است که جلال الدین

متذکری شود که اگر اخلاص بیک جز از مجموعه اجزاء هماهنگ شروع شود و از ورود آن اخلاص هیچ نیروئی نتواند جلوگیری کند. نتیجه اش این است همان مجموعه اجزاء هم روزی می تواند چنان مختل شود که هیچ نیروئی نتواند در ارتفاع ساختن آن موثر بوده باشد. اما اگر مجموعه زندگانی را آنچنان ارزیابی کنی که تلخیصها هم تا آنجا که اختیاری نباشد جزو زندگانی در آید یعنی برای خود پذیری که زندگانی مقداری نقاط منفی دارد که نماینده حالت منفی زندگانی در این صورت مرگ برای تو تلخ نبوده بلکه با یک محاسبه الهی که مرگ را بعنوان یک پل برای عبور بسوی بارگاهش معرفی فرموده است شیرین و لذت بار خواهی دید.

تو که سالیان عمر را در نور دیده ای و گرم و سرد روزگار را چسبیده و حقیقت زندگانی را دریافته ای - می بایستی میوه تجربه ها در روح تو خالصیت شیرینی ایجاد و مانند ربی که تابیده شده است بعقب برگردی تا باز شوی -

تو که جفت منی بایستی با من هم صفت باشی تا با این هماهنگی زندگانی ما منظم گردد. این اصل واقعی است که هر دو موجود که بعنوان جفت در زندگانی و تکاپو شرکت بورزند. بایستی مانند جفت کش و چکمه که انسان را در راه رفتن یاری می کنند با یکدیگر همدارستان باشند.

تو مشاهده کرده ای که هنگامیکه یکی از دو منگه کفش بپای انسان ننگ باشد هر دو از کار می یافتند و یک انسان نمی تواند از جفت کش استفاده نماید.

هیچ تاکنون دیده ای که گرگی در جنگل جفت شیری باشد؟ همچنان باری که

بر شتر حمل می کنند اگر یک عدل سنگین تر باشد آن با بمنزل نخواهد رسید. من در این زمان عمر تدریجاً و بقناعت می روم تازه طمعه شنیعه تو گل کرده است.

آن مرد قانع از روی اخلاص و سوز محبت این گفتگوها را از شب تا بروز باز

خوش در میان نهباد.

لیسحت کردن زن مرشوی را که سخن افزون از مقام و قدر خود مگو (لم تقولون
مالاتفعلون) که این سخنها اگر چه راست است اما این مقام ترین است و سخن فوق
مقام زبان دارد :-

زن بر او زد بانگ کای ناموس کش

من فسون تو نخو اهم خورد بیش

چند حرف طمطراق و کاروبار

کار و حال خود بین و شرم دار

کبر زشت و از گدایان زشت تر

روز سرد و برف و آنکه جام تر

چند آخردموی و باد و بیروت

ای نرا خانه چو بیت العنکبوت

از قناعت کی تو جان افروختی

از قناعت ترا تو نام آموختی

گفت پیغمبر قناعت چیست؟ گنج

گنج را تو و انبیدانی ز رنج

این قناعت نیست جز گنج روان

تو مزین لاف ای غم و رنج روان

تو نخوانم جنت و کمتر زن بغل

جنت الصافم نیمم جنت دخل

مرد افسونگر بخواند چون عدو

او فسون بر مار و مارا افسوس بر او

گر نبودی دام او افسون ما

کی افسون مار را گشتی شکار

مرد افسونگر ز حرص و کسب و کار

در نیابد آن زمان افسون مار

مار گوید ای فسونگر همین وهین

آن خون دیدی فسون من بسین

تو بنام حق فزوی مرا

تا کنی رسوای شور و شر مرا

نام حقم بسرت نی آن رای تو

نام حق ز دام کردی وای تو

نام حق بستند از تو داد من

من بنام حق سپردم جان و تن

تا بخرم من رگ جانانت برد

یا ترا چون من بتر ندانت برد

زن از این گونه خش گفتارها

خواند بر شوی خود او طومارها

مرد چون این طعنها از زن شنعت

مستمع شو بعد از آن بین تاجه گفت

در این ابیات زن اعرابی بشوهر خود بانگ می زند که من این افسونتهای ترا

بیش از این نخواهم پذیرفت ، تو باین خرافات برای من قیافه دعوت بحق مگیر. سخنان غرور آمیز تو در من تاثیری نخواهد کرد. کلمات پرطمطراق و پیرزرق برق را بسوی من زیاد می پرانی در حالیکه اگر بچار و وضع زندگی خویش متوجه باشی بایستی شرمزده گردی.

تو برای اینکه نجات پیدا کنی یا ایستی این خرافات را از دل خود بیرون کنی تکبر و خود فروشی خود پدیده زشت است. اما در کسانی که صورت نازیبادارند زشت تر جلوه می کند این مطالب را که تو ابراز می کنی با وضعی که تو داری در حقیقت مانند روز سرد و برق و یزنی و جامه ترا است که فوق العاده خنک و جنش آور است.

دلایلی را که تو میآوری درستی مانند تارهای عنکبوت است که هیچ پایه محکمی ندارد باین حال ادعا و باد برت سر تا پای وجود ترا فرا گرفته است. تو از قناعت دم می زنی. تو مگر از قناعت چیز دیگری را هم می فهمی؟ پیغمبر ما فرموده است که قناعت گنج خانی نشدنی است ولی تو از قناعت جز رنج و شکنجه چیز دیگری را برای مانین خردتای این قناعت که پیغمبر آن را گنج نامیده است در حقیقت جز گنج روان چیز می نیست. ولی تو که در این باره چیز می نمی دانی و مرد عمل نیستی نباید لاف بزنی ، زیرا تو بجای اینکه گنج روانی برای ما بیندوزی بیرون انسانی رنج و مشقتی -

تو تکبیه کلام خود را جفت بودن یا من نموده ای. من که از نظر درونی و تفکرات غیر از تو هستم. چگونه می توانم جفت تو باشم؟ تو می خواهی زندگانی را دغل و دروغ معرفی کنی. تو که در هوا پشته را رگ می زنی ، از شاه و بیگ نمی توانی دم بزنی. مقرر و تیره تختی ترا به کلاویز مشن با سگان مشغول ساخته و مانند منی شکم خالی ناله می کنی -

بدبختی تو در همین است که از زشتی خود اطلاع نداری - آن مارگیر نادان بر مار افسون می خواند ، نمی داند که مار هم او را افسون می کند ، اگر خود را با افسون دانی در راه مار

نمی گسترده چگونه خود شکار افسون ماری گشت؟ مرد مارگیر از جهت شدت حرص و طمع در آن موقع که بساط افسون را می گستراند، نمی داند که مار هم در اندیشه افسون برای او است. مار در درون خود می گوید: ای افسونگر ساده لوح این است افسون تو که بر من می گسترانی، روزی نوبت افسون من هم فرا خواهد رسید. تو ای بیچاره نادان با نام حق مرا می فریبی و با همین نام حق می خواهی مرا در مقابل ناملایمات رسوا و بیچاره کنی؟ تو چیز ناپیچین تر از آنی که مرا زبون و ناتوان سازی. این احترام تام حق بود که دست و پای مرا بست. تو ای نادان ساده لوح نام حق را در راه زندگی دایمی در سر راهم گستردی.

اما گمان مبر که این دخل با زیبا با مقدمات، آنها هم با مقام شامخ ربوبی در دنیا به هدر برود و روی آن‌ها محاسبه ای انجام نگیرد. باید بدانی که نام حق داد مرا از تو خواهد گرفت من با نام مقدس حق تعالی جان و تن را بتو سپردم. این رخم که تو با بردن نام حق بر من وارد ساخته ای یا رگ و شریان جان ترا خواهد برید یا ترا هم مانند من بزنند سید چال روانه خواهد ساخت.

زن به درازی هلو مارها از این گفتارها برای همسر خود خواند. مرد پس از شنیدن این سخنها از زن مطالبی گفت که حالا تو گوش خراده.

نصیحت مرد زن را که در فقر فقیران بخواری سنگر و در کار حق بگمان کمال نگر و طعنه مزین در فقر فقیران و شکوه مکن.

گفت ای زن تو زنی با لبو الحزن

فقر فخر آمد مرا طعنه مزین

مال و زر سر را بود همچون کلاه

کل بود آن کز کله سازد پناه

مرد حق باشد مانند بصر

پس برهنه به که پوشیده نظر

وقت عرضه کردن آن برده فروش

برکنند از بنده جامه غیب پوش

گوید این شرمنده است از نیک و بد

از برهنه کردن او از تو رهد

کار درویشی و رای فهم تسرت

سوی درویشان، عنکر سست سست

حق تعالی عادل است و عادلان

کی کنند استگمیری بر بیدلان

آن یکی را نعمت و کالا دهند

وین دگر را بر سر آتش نههند

آتش سوزد که دارد این گمان

بر خدای خالق هر دو جهان

فقر مخزی ننگر افسدت و مجاز

صد هزاران عزیز بنمیه است و ناز

از غضب بر من لقبه بارانندی

ماخوی و مار گیرم خوانندی

گر بگیرم مار دندانش کنم

تپاش از سر کونتن ایمن کنم

من عدو رافی کنم زین علم دوست

حاش الله طمع من از خلق بیعت

از قناعت در دل من عالمیت نه

در این ابیات شوهر می گوید: ای زن تو زنی یا منبع اندوهها؟ تو مگر خیدانی پیغمبر فرموده است "الفقر نخزی" غقر برای من افتخار است. مال و زر برای انسان مانند کلاهی است که بر سر خودی نهد، آنکسی که کلاه را مانند یک همزورت اصلی بر سر خود پذیرفته است. حتما سراو کچل است که می خواهد با آن کلاه عیب خود را بپوشد. مردان الهی مانند آن دیگران هستند که هر چه که بدهند و بیرون حجاب باشند برهنه می بینند.

هنگامیکه بده فروشی می خواهد بده ای را بفروشد اگر بی عیب باشد بسیارهای بده را از تن او در می آورد و اما اگر آن بده داری عیبی بوده باشد بسیارهای او را نمی کند و می گوید: این بده را که من می فروشم آدم شرگین و باجیا است، مراضی نمی شود که کسی بدن عریان او را ببیند. رسوم طماع و حریص هم عیوب او را نمی بینند. طمع در حقیقت یاری دلرهای انسانتهای معمولی یک جامعه مشترک می باشد و وقتی که هگلی عیوب آدم مالدار را پوشانند و اشتباه عمومی می شود. مانند اینکه واقعا آن ثروتمند آدم بده است او را بی عیب می فتمارند و اما اگر بینوایی مطلبی گوید مانند طلای خالص این کالاهای او خریدار ندارد زیرا او فقیر و بینوا است. تو نمی توانی کار مردان الهی را درک کنی. زیرا ما فراری درک نیست. با دیده حقارت بر درویشان منگر. زیرا کارهای آنان مانند کارهای معمولی دنیا پرستان که فقط به زور بازوی خود اطمینان داشته. پشتیبانی غیر از زروسیم برای خود ندارند. کار مردان الهی بسته به مشیت خداوند است آنان همواره عطای خود را از لقای خداوندی گیرند آنان به این ملک و مالهای زودگذر اکتفا نمی دارند ملک و مال آنان ماورای این اعتبارات است. زیرا تمام شئون خویش را مانند اصل موجودیتشان رابطه به خدا ساخته اند.

توی بینی که ما در این دنیا از نظر معمولی و منالی نداریم ولی این راهم بدان که
 تهیدستان از اصل عدالت خداوندی برکنار نیستند اصل داوگری خداوند شامل حال
 آنان نیز می باشد خداوند این درویشی را که نصیب آنان فرموده است در حق ستمگری ننموده
 است .

هر کس گمان می کند که خداوند در تقسیم ارزاق اشخاصی را بر بعضی دیگر ترجیح
 ستمگرانه داده است . آتش او را بسوزاند . اینکه پیغمبر فرموده است : فقر برای من افتخار
 است از روی مجاز و گزافه گوئی نمی باشد . زیرا با توجه بمعنای حقیقی فقر خواهی دید که صد
 هزاران عزت و راز در این فقر پنهان است . تو از روی غضب برای من لقبهای شت
 گفتی . گاهی مارخوی و دیگر بازمین مارگیر خطاب کردی . در صورتیکه اگر من ماری
 بگیرم دندانهای زهر آگین آن را می کنم تا مردم از مردم از خطر نشان سر او را
 نگویند .

پس از من این جهت که دندان او را می کنم دشمنی را بدوستی تبدیل می سازم
 من از روی طمع افسون نمی خواهم اینگونه طمعیهای افسونگرانه را من سرنگون می نمایم
 حاشا که طمع مردم دنیا پرست بوده است باشد . تو بدان که در اعماق قلب من
 عالمی از قناعت وجود دارد .

مولانا بجای دیگر در باره آزادی اینطور فرموده است :

بند گسل باش آزاد ای پسر

چند باشی بند سیم و بند زر

گر بریزی بحر را در کوزه ای

چند گنج دست یک روزه ای

کوزه چشم مرصیان پر نشد
تا صد قانع نشد پر در نشد

هر که را جامه ز عشقی چاک شد
اوز هر ص و صیب کلی پاک شد

در این ابیات مولانا اظهار نموده است که آزادگی، دنیا و آخرت، رها شدن از قیود مادی و معنوی و دست شستن از انانیت را مد نظر دارد. اما رهایی از قیود مادی و معنوی را نباید تعطیل کار و فعالیت و دست کشیدن از کسب تفسیر کرد و همچنین رها شدن از قیود آخرت را نباید عبادت و نوسیدی از ثواب اخروی به مفهوم وارونه آن تلقی نمود. بلکه رها شدن دنیا، حرص و خواسته‌های نفس را کیسو نهادن و رها شدن از آخرت، بندگی برای رضای خدا نمودن و فرمان او را گردن نهادن و از منہیات اجتناب کردن است. اگر مال و منال دنیا از آن کسی باشد، باید آن مال منال را به فرمان خود در آورده و خود سبده آنها نشود.

مولانا درباره انسان آگاه و انسان گمراه چنین می‌فرماید:

هر دو گونه ز نور خور و ندامت

لیکن شد ز آن نیش و زین دیگر

هر دو فی خور و ندامت از یک آن خور

این یکی خالی و آن پراز شکر

صد هزاران این چنین اشباه بین

فرق شان صفات و سارا راه بین

این خورد و گردد پیدی زو جدا

آن خورد و گردد همه نور خدا

این خورد زاید همه نخل و حسد

و آن خورد زاید همه نور احد

این زمین پاک و آن شور است بد

این فرشته پاک و آن دیوانه است دود^۱

درین ابیات مولانا انسان آگاه و انسان گمراه و ناآگاه به زینور به آهو

و بیانی تشبیه کرده و نتیجه گرفته است که در همه آفریدگان این دو گونه‌نگی است. انسان

هم این طور است. همه از نعمت‌های این دنیا بهره مند شوند و می‌خورند اما این خوردن

در انسان ناآگاه پیدی و نخل و حسد می‌سازد و در انسان آگاه معرفت الهی را

می‌تابند یکی استعداد معرفت دارد و دیگری ندارد.

مولانا درباره بیداری ازین طور فرموده است:

هر که بیدار است او در خواب‌تر

صفت بیدارش از خوابش بهتر

چون به حق بیدار نبود جان ما

صفت بیداری چو در بندهان ما^۲

در این دو بیت مولانا شبیاری و بیداری را دو گونه تعبیری دهد. یکی بیداری

که توجیه دنیا و زندگی جسمی و مادی است و از خواب بیدار است زیرا اشخوری و آگاهی

نسبت به حق در آن نیست. و دیگر بیداری که به اشارت حق و همراه با معرفت و آگاهی

^۱ مشنوی مولانا جلال الدین تصبیح از دکتر استغلامی ص: ۱۱۳

^۲ صفا ص: ۳۱۰

نسبت به اوست، بپرداری که اشتغال به امور دنیا و بازماندن از حق باشد درهای آگاهی و شناخت حقایق را بر ما بندد و حجاب راه وصول به حق می شود.

اشعارهای سرلانا که بالا ذکر شده درباره تعلیمات اخلاقی است و حقیقت مشنوی معنوی کتاب اخلاقی است که از آن مردمان گمراه راه راست می یابند.

کتاب دیگر که به صورت منظوم درباره اخلاق نوشته شده است پندنامه عطار است این کتاب معروف ترین مشنویات عطار است که محتوی برپند و اندرز و اخلاق است. قبل از بررسی این کتاب درباره زندگانی شیخ فریدالدین عطار ذکر می کنم.

فریدالدین عطار نیشاپوری از عرفای پرشوری است که در اواخر قرن پنجم هجری چشم جهان گشود و کسی مانند او نکات و اسرار حقایق و رموز و تقایق عرفانی را روشن نکرده زیرا او از حیث فنا در الوار و ولایت کلیه آلهیه که لازمه پیروی از شریعت مصطفوی و مداومت به عبادات و ریاضات نفی است، پیوسته حقایق معنوی و اسرار عرفانی مانند موجهایی که از او قیانوس خیزد از زبان او سر ریز کرده و بزم اصل حقیقت و صبا عبدالله را شور و گرمی معنوی دیگری بخشیده است. عطار روزگار جوانی را با تحصیل معارف و خدمت مشایخ مانند محمدالدین بغدادی و تهنذیب نفس و کسب عدم گذراند تا سرانجام استنباه عارفانه در حال او پدید آمد و پیر طریقت گشت و خود به مقام ارشاد رسید و کعبه اصل دل گردید و موجب بعضی اخبار و بغضوای اشاری که بوی نسبت داده شده است. مسافرتهای بسیار کرد و مرود مشق و مکه و هند و ترکستان را بگشت.

لقب سلاطین واسطه این است که دارو فروتنی پیشه داشت و در ضمن بهاران
را معالجه هم می کرد چنانکه در مثنوی خسرو نامه گوید:

بمن گفت ای معنی عالم افروز
چنین مشغول طب گشتی شب و روز

در این ضمن که از شفای جسمانی فراغتی می جست با مور روحانی می پرداخت
و اشعار مثنوی می ساخت چنانکه در باب نظم مثنویهای مهیبت نامه و الهی نامه گوید:

مهیبتنامه کاندوه جهانست
الهی نامه کاسرار عیانست

یدار و خانه کردم هر دو آغاز
چگونه زود رستم زین و آن باز

از آثار عطار بخوبی پیداست که وی سردی وارسته از هوای نفسانی و هوا
دنیوی بوده و خود را از سالکان واقعی وادی طریقت می دانسته است. چنانکه
بنظریه وحدت وجود و اتحاد با حق و محو و فزای در او اعتقاد داشته. تنگن این حالات
عرفانی و کمالات نفسانی در وجود وی چنان او را بی نیاز و مستغنی از مین خدا ساخته بود
که جز مشاهده جمال حق و فزای در کمال او و بر آرزوی نبود از این رو برخلاف دیگر
شاعران دنیا پرست اعتنائی به صاحب دولتان و زورمندان زمان خود ندارد
و مطلقانای از هیچکس نه. بخوبی و نه ببدی نمی برد و از آفرین گفتن و لغزین کردن
با ایشان هر دو بیزار است چنانکه خود گوید:

بجز خویش مدح کس نگفتم
دری از بهر دنیای نسفتم

و از اخبار نوزیدگان و آثار مشهور و منظوم خود شیخ آشکاری نماید که وی نه تنها حالات عارفان را جستجو کرد و به باسرا آنان پی برد و به مشایخ بزرگ زمان ملاقات و راز و نیاز کرد بلکه خود عمری در طریق عرفان سپری و سکوت کرد و در آتش عشق الهی سوخت و ازین راه در افق عرفان تابش نمود و مانند شعلی بر سر راه نزدیکان و دوران نوز پاشید و بسیار در باخندگان را که بخویشتن جلب کرد و لشعه خود مشتعل ساخت. بیجهت نیست که بزرگترین شاعر عرفان مولانا جلال الدین او را پیشوا و بزرگ دانسته و خود را در برابر او کوچک شمرده و گفته است :

صفت شهر عشق را عطار گشت

ما صنوز اندر خم یک کوچه ایم

بیز فرموده

عطار روح بود و سنائی دو چشم او

ما از پی سنائی و عطار آمدیم

و علاءالدوله سمنانی از مشایخ شیخ صوفیان که در قرن هشتم وفات یافت

چنین گفته است :

سری که درون دل مر پیداشد

از گفته عطار و ز مولانا شد

این گونه اشعار پی است بتا شیر عیبی که در قلوب شماره بزرگی از

صاحبان و سخنوران بعد از خود کرد که پرتو آن حتی به سعدی و حافظ رسید.

نخستین چیزیکه از مطالعه آثار عطار محقق می گردد و احاطه و وسعت اطلاعات

اوست در علوم دینی بخصوص تفسیر قرآن و حدیث و قصص و روایات مذهبی و کتب او

مشون است بر مضمایی که از آیات قرآن یا حدیث سرچشمه می‌گیرد

اینگونه مضامین بیشتر در مقدمه و خاتمه‌های مشنویات او چشم‌نی‌خورد
و آنجا است که اکثر ابیات آمیخته با الفاظ آیات و احادیث است و بارگاه مضمون
آنها یا آیتی بار و آیتی ارتبلا دارد. بیش‌تر ما بنا بر معمول آن عهد در علوم دینی رنج
بسیار برده و بالقطع و البیقین مشون احادیث را بر شاخ روایت که در خراسان
هم بسیار بوده اند قرائت کرده و شاید احبازه روایت هم بدست آورده است
بعقیده مطار علوم نافع عبارت است از فقه و تفسیر و حدیث جز آن هر چه
صحت مرد را پیش فایده ندهد و نجات نبخشد: اینکه گفته او:

علم دین فقه است و تفسیر و حدیث

هر که خواند غیر این گردد خبیث

مرد دین صوفی است و مقری و فقیه

گر نه این خوانی منت خوانم سفیه

این سه علم پاک را مغز نجات

من احلاق است و تبدیل صفات

این سه علم است و این سه منبع است^ع

هر چه بگذشتی ازین لا ینفع است

و نمی‌توان تصور کرد که او چیزی را سبب نجات شناخته و خود از آن
بیگانه مانده و علمی را مفید تشخیص داده و در راه تحصیل آن نگوشیده باشد چه این
تصوری باطل است و آثار مطار از نظم و نثر و نکاتی که از قرآن و حدیث استفاده کرده

و در شعر آورده دلیل قاطع است که او از علوم دینی بهره‌ وانی برده و لطائف اشعار
 آن را بحسب باطن و ذوق جان دریافته و چاشنی کرده و سخن او "من درین علم بوی برده‌ام"
 جای شک در این سئواله باقی نمی‌گذارد.

شیخ ما معتقد است که عقل یعنی علوم برهانی را در راه دین فدا باید کرد و در
 خدمت دین و فهم رموز شرع کار باید بست و چون این مایه حاصل شد در شوق و
 عشق حق از روی حقیقت و نه بر طریق مجاز قدم باید نهاد و سدک صوفیانه پیش
 باید گرفت تا ذوق الهی به عالم حقیقت و لبسوی مطلوب قلبی رهنمون گردد و مراد دل بر
 آید خود در باره این می‌فرماید:

عقل را در شرع باز و پاک باز

بعد از آن در شوق حق شوی مجاز

تا چون عقل و شرع و شوق آید پدید

آنچه می‌جویی بذوق آید پدید

گروهی از صوفیان بوده اند که بنظر حال مناسب فهم و ادراک و رسوم
 و آداب و احکام شرع رفتار نمی‌کردند و یا آنکه اعمال شان بی‌دقیق عقل صورت
 نمی‌گرفت و چنان می‌نمود که به کلی زنجیر خود را گسته اند و سر در بیابان نهاده
 اند این طائفه از مردم در گریز بودند و مانند دیوانگان می‌زیستند و با حکام
 شرع اعتنایی ظاهر نداشتند و در سخن گستاخ بودند و بی‌پروا حقایق را بر زبان
 می‌آوردند و به نکته سبخی و بزد که گویی انگشت نابودند و بی‌دستگاه و کارگاه آفرینشی
 خردمندی گرفتند و نقدهای کردند و در دهای اجتماع را که هیچ کس یاری

انظار آن نداشت روی خلفا و حکام و قضاة و ائمه دین بازمی گفتند و به سبب شهرت
بجئون و سقوط تکلیف از مجابین از آزار خلق در امان بودند و روزگار بخوشی و آزادی
می گذاشتند.

عطار با این شوریدگان سروکار و ارتباط دیگری دارد و هر جایی خواهد
ورد های اقبامی خود را بگوید تا بر نظام آفرینش و اتقان منع خرد و بگیرد و مقادیر
دینی را نقد کند آنجا است که پای این هشیار سران دیوانه شکل ابله دیدار را به میان
می کشد و از زبان شان نکتة های نغز بیان می کند و نقد های ظریف و اعتراضات
سخت و لطف آمیز وارد می آورد در این هنگام سخن عطار روح دیگری دارد و دل
انگیزی و شور خاص پیدای کند و خواننده را به عالمی لبریز از حیات و معرفت
و هوشیاری می کشاند.

این طایفه را عطار بنام بیدل، مجنون، دیوانه، شوریده یاد می کند
و در بیان مقام و احوال و سرگستاخی و دلیری ایشان در کشف اسرار نکات دقیق
و جبار بازی گوید. شیخ به عنوان "گستاخی دیوانگان" چنین طوری فرماید:

خوش بود گستاخی دیوانگان

خوش همی سوزند چون پروانگان

به عنوان "نکته دیوانگان"

نکته دیوانگان آغاز کرد

پروبال مرغ مستی باز کرد

علاوه ازین می بینیم در آثار همه عرفا و ادبای ما مخالفت با دنیا به تکرار دیده می شود

این موضوع برای آنها خیلی دلچسپ است. مذمت دنیا در این آثار به قدری شدید است که هر انسان سالم الفکدی بعد از خواندن مطالب عرفا نسبت به دنیا بدبین می‌گردد این جبهه‌گیری شدید بر علیه دنیا از سوی عرفا به دو علت است .
 علت اول . حقیقت زندگی دنیوی که موجب غفلت از حق گردیده و مایه ضلالت می‌شود .

علت دوم . مبارزه منفی بر علیه دنیا در آن زمان نبود

عرفا وقتی می‌دیدند عده‌ای از مردم خصوصاً سلاطین و امرا غرق در دنیا شده اند به طوری که تقریباً همه دنیچه‌های هدایت را بر روی خود بسته اند و زندگی دنیوی را به عنوان یک ارزش و موجب تفاخر معرفی کنند. عده‌ای ساده لوح نیز به ظواهر آنان خیره شده اند لذا برای مبارزه باین فضای فرسنگی و برای مبارزه با این ارزش‌های کاذب به مذمت دنیا پرداخته و بی ارزش بودن آن را به مردم ابلاغ می‌کردند -

در آثار شیخ می‌بینیم که در مذمت دنیا اشعار خوب یافته‌شوند در پندنامه

شیخ می‌گوید :

زال دنیا چون عروس آراسته

هر دو روزی شوی دیگر خواسته

مقبل آن مردی که شد زین حفت طاق

پست بروی کرده و دادش به طلاق

لب به پیش شوی خندان می‌کند

پس صلاک از زخم دندان می‌کند

عمر دنیا چند روزی پیش نیست
غافل آنکس که پیش اندیش نیست

گر فرج داری ز فضل حق رواست
لیکن از دنیا فرج کردن خطاست^۱

همچنین در مصیبت نامه می گوید:

گر چه دنیای دنی اقطاع دوست
آتش است اوزان نذار و هیچ دوست^۲
جای دیگر فرموده است .

دل چه بندی در جهان جمله رنگ
کافرش این است یعنی گور رنگ

چون نترسی زان جهان صحب ناک
کادش این است یعنی زیر خاک^۳

در اسرار نامه درباره این اینطور بیان کرده است .

تورا چون جای اصلی این جهان نیست

به دنیا غمزه بودن جای آن نیست

جهان بی وفا جزره گذر نیست

تورا چندین تحمل در سفر چیست

خردمند التوحبانی و تنی آر

چراغی در میان گلخن آر

^۱ پند نامه بطار ص: ۸

^۲ مصیبت نامه بطار ص: ۱۰

^۳ همانا ص: ۱۴۲

چه خواهد گشت گلخن بوستان
چیراخی کو درین گلخن باستان

عطار یکی از بسیار نویس ترین شرای ایران است او شعر بسیار گفته
آثار او عبارت است از الهی نامه، اسرار نامه، جواهر نامه، پند نامه، خسرو نامه،
شرح القرب، مصیبت نامه، منطق الطیر، بی سر نامه، بلبیل نامه، بسی فضل، نزوت الاعیان
پیان ارشاد، دیوان مضایده و غزلیات، مختار نامه، مجموعه رباعیات اوست، در همه آثار
او مردمان را تعلیمات اخلاقی و پند و اندرز داده شده است.

در باب وفات عطار اخبار گوناگون است وی در ۶۱۸ هـ زنده بوده و در قتل
عام نیشاپور شهید شده است پس شاید در همان سال رحلت ازین سرای برون
برده باشد.

تربت او در شاخه دیان جنوب نیشاپور است، عطار بدون تردید عارف کامل
و ارسته از صوفی و صوفی انسانی و مستغرق در یابی عشق آسمانی بود و در خود و جهان چیز
تجلی خدای بیچون را نمیدید، این است که عمری را با ارشاد مردم و نشر مضامین گذارند
در سطور بالا در باره عطار و خیالات او به اختصار معرفی کرده ام این جا هدف
ما کتاب او "پند نامه" است، پند نامه از جهت اخلاق خیلی ارزشی دارد. این کتاب
مشتمل بر اندرزهای اخلاقی و اجتماعی است که با دقت و بررسی در معانی آن معلوم می شود
که اغلب آنها ما هنوز از مضامین، آیات قرآنی و احادیث بنویست.

در تعریف این کتاب سیلستر و ساسی می گوید:

"در پند نامه شیخ فریدالدین عطار فی الحقیقه می توان گفت که کمتر خواهد گوناگون است

و ذخیره ثمرات و مناقیر رنگارنگ غلط کردم که عقده‌ی است از جواهر لآلی حقایق دینی
 و دینیہ منتظم و سلف پرتحف و ظرائف و دقائق علمیه و عملیه مشتمل هر که خواصد که روزگار با یمنی
 و بی باکی نمی گذارند. و از زحمات های اندوه و نامرادی محفوظ ماندنی باید که خود را از وسوس
 شیطان ملعون که بنی آدم را عدد و بسین است دور داشته سخنهای نصیحت آمیزین
 پیرارشا و انگیزه دستور العمل ساخته و مضمون ایشان فراموش کردن در همه عمر جا بجز
 نذرود.

در احوال شیخ ذکر کرده ام که او از قرآن و احادیث خیلی اعتنا کرده همه آثار
 او مبنی بر آیات قرآنی و احادیث بنوی اندمی دانیم که قرآن و احادیث از جهت اخلاقی
 خیلی ارزش اهدست دارند. خدای عزوجل قرآن را برای رشد و هدایت انسان نازل
 کرده است. علاوه ازین احادیث بنوی نیز در همه شعبه زندگی مردمان رهنمائی کرده است
 اکنون در پندنامه اشعاری که با مراحت و از نظر لفظ با بانگایه و از حیث معنی به آیات قرآنی
 اشاره دارند ذکر می کنم.

آنکه لطف خویش را اظهار کرد
 بر خلیش نار را گلزار کرد
 قُلْ يَا نَاسُ كُفِّي بُرُوءًا وَسَلَامًا عَلَيَّ اِبْرَاهِيمَ (الانبياء ۶۹)
 گفتم ای آتش برای ابراهیم سرد و سلامت باش

آن خداوندی که هنگام سحر
 کرد قوم لوط را از زیر و زیر
 مصراع او اشاره است به این آیه شریفه

۶ مغفوت وارد ابد از لطف تو

ز آنکه خود فرمود ای لا تقنطوا

لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ (الزمر ۵۳)

از رحمت خدا نوسید نشوید :

۷ کرده ای بار امانت را قبول

از کشیدن پس نباید شد قبول

روز اول خود فضولی کرده ای

وان فضولی از جهولی کرده ای

إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا
وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا (الاحزاب ۷۲)

ما امانت را به آسمانها و زمین و کوهها عرض کردیم ولی آنها تاب آن را نداشته
و از قبول امتناع ورزیدند و انسان آن را قبول کرد که یقیناً انسان بسیار ظلم کننده
و جاہل است .

۸ جنبشی کن ای پسر کاهل می باش

چون بلی گفتمی به تن تنبل می باش

وَإِذْ أَخَذْنَا مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى
أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى (الاعراف ۱۷۲)

و هنگامیکه پروردگارت از ذریه بنی آدم نسبت به خودشان گواهی گرفت و گفت

آیا من پروردگار شما نیستم گفتند بلی هستی .

۱ پذیرنامه و بی سرنامه و طار به تصحیح مقدمه احمد خوشنویس ۴

۲ همانا " " " " ۱۴

۳ همانا " " " " ۱۴

۹ گفت شیطان من ز آدم بهترم
تا قیامت گشت ملعون لاجرم

مصراع اول اشاره است به

قَالَ مَا مَنَعَكَ إِلَّا تَسْجُدَ إِذْ أَمَرْتُكَ قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ (الاعراف ۱۲)

خدا به شیطان گفت: چه چیز مانع از سجده کردن تو به آدم شد آنگاه که نور را امر به سجده کردم؟ شیطان گفت من از او بهترم مرا از آتش و آدم را از گل آفریدی.

مصراع دوم اشاره است به

وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ (الحجر ۳۵)

وهر لغتها بر تو باد تا روز قیامت

عنا رانده شد ابلیس از مستکبری^۲

گشت مقبول آدم از مستعصری

إِلَّا ابْلِيسَ ابْنِ اسْتَنْبَرٍ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ (البقره ۳۴)

قَالَ فَاحْضَرُجْ مِنْهُمَا فَإِنَّكَ سَجِيمٌ (الحجر ۳۴)

مگر ابلیس که سرپیچی کرد و بزرگی نمود و از کافران بود

خدا گفت: از آنجا خارج شو که تو رانده شدگان هستی

عنا انما اولادکم را یادگیر^۲

مال و ملک این جهان بر بادگیر

وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ (الانفال ۲۸)

۱۳ تا بازی در ره حق هر چه هست

آنچه می باید کجا آید به دست

لَنْ تَنَالُوا الْبِرَّ حَتَّى تُنْفِقُوا مِمَّا حُبَبْتُمْ (آل عمران)

هیچگاه به بر نمی رسید مگر آنکه از آنچه دوست دارید در راه حق خدا انفاق کنید

۱۴ خاطر ایتم را در یاب نیز

تا تو را پیوسته حق دارد من نیز

فَأَمَّا الْيَتِيمَ فَلَا تَقْهَرْ (الضحی ۹)

واما یتیم را نترسان و بر او سخت مگیر

در پند نامه ابیاتی که در آن اشاره به مضمون حدیثی شده است

۱۵ لاشه ای داری سبک کن بار خویش

ورنه در ره سخت بینی کار خویش

چیت بارت جیفه دنیا می دون

در پی او گشته ای خوار و زبون

مَا لِلْبَنِي آدَمَ وَالْفَخْرُ أَوْلَاهُ لُطْفَةٌ وَأَجْسَادُهُ جِيفَةٌ (بجای الانوار چاپ بیروت ص ۱۲)

چه شده است اولاد آدم را که فخر فروشی نمی کند کسی که اولش لطفه کندیده است و آخرش

لاشه کندیده

إِسْأَلُ الدُّنْيَا جِيفَةٌ وَالتَّوَّاحُونَ عَلَيْهَا أَشْبَاهُ الْكِلَابِ (نور و در چاپ دانشگاه ص ۱۱)

دنیا مرداری است و آنان که به دور دنیا می چرخند شبیه سگهایی هستند که به اطراف لاشه می چرخند

۱۵ روی خود گردش ترش داری از ملا

خویش را از هان بران مشمردا

در بلا وقتی که صابر نیستی

نزد اهل صدق شاکر نیستی

بی شکایت صبر تو باشد جمیل

با کسی کم کن شکایت از خلیل^۱

عن جابر قال قلت لابی جعفر رحمك الله ما الصبر الجمیل فقال:

كان صبر لیس فیہ مشکوی الی الناس (بحار ۱۲ ج ۱ ص ۳۱۰)

جابر به امام باقر عرض کرد خدا تو را رحمت کند صبر جمیل چیست؟ امام فرمود صبری

است که در آن آدمی به مردم شکایت نکند

۱۶ امر لا تفرح ز دنیا گوش دار

جای شادی نیست دنیا هوش دار^۲

عن ابی عبد الله قال اوحی الله عن رجل الی موسی یا موسی لا تفرح

بکثرة المال ولا تدع ذکری علی کل حال (اصول کافی ج ۲ ص: ۴۹۷)

امام صادق فرمود: خداوند سبحان به موسی وحی کرد که ای موسی به زیادهای مال

خوشحال مباش و در هیچ حالتی از یاد من غافل مباش.

۱۷ جانب نظام مکن بیل ای عزیز

ورکنی کردی از آن خیل ای عزیز^۳

العامل بالظلم والمعین له والراضی به شرکاء ثلاثا (بحار الانوار ج ۱۸ ص ۳۶۰)

۱- پندنامه و بی سرنامه عطار به توضیح و مقدمه احمد خوشنویس ص: ۴۳

۲- صفا ص: ۴۴

۳- صفا ص: ۴۵

عامل بظلم و کسی که ظالم را در طلبش کمک می‌کند و آنکه به عمل ظلم راضی باشد شرکاء
سه گانه اند.

هر کجا سبقت بود آن جا مرو
راه حق را همچو نابینا مرو

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اجتنب من مواضع التهم (بخار الا نوازح ۱۸ ص ۳۶۰)
پیامبر اکرم (ص) فرمود: بر حذر باش از جایگاه و مواضعی که نزدیکی بدان موجب تهمت می‌شود.

همه اشعار که در بالا ذکر شده اند مضامین آنها از قرآن و احادیث ماخوذ
شده اند در حقیقت این اشعار محتوی بر اخلاق هستند علاوه ازین اشعار اخلاق
که در پندنامه نوشته اند از آنها چند در ذیل ذکر می‌کنم تا ارزش و قدر و قیمت پندنامه
از حیث کتاب اخلاقی واضح بشود.

دس پاک داشتن چار چیز از چار چیز

هر که باشد اصل ایمان ای عزیز

پاک دارد چار چیز از چار چیز

از ریا اول زبان را پاک دارد

خویش را بعد ازین مومن شمار

پاک دارد از کذب و از غیبت زبان

تا که ایمانت نیفتد در زبان

پاک اگر داری عمل را از ریا

شمع ایمان تو را باشد صبا

چون شکم را پاک داری از حرام

مرد ایمان دار باشی والسلام

هر که دارد این صفت باشد شریف

ور ندارد و دارد ایمان ضعیف

هر که باطن از حرامش پاک نیست

روح او را ره سوی افلاک نیست

هر که را اندر عمل اخلاص نیست

در جهان از بندگان خاص نیست

هر که را کارش برای حق بود

کار او پیوسته بار و نفع بود^ع

در بیان آنکه چار چیز با خطر است

چار چیز ای برادر با خطر

تالوانی باش از آنها بر حذر

قربت سلطان و الفت با بدان

رغبت دنیا و صحبت با زنان

قربت سلطان آتش سوزان بود

با بدان الفت هلاک جان بود

زهر دارد در ورون دنیا چه مار

گر چه بینی ظاهرش نقش و نگار

می‌نماند خوب و زیبا در نظر
 یک از زهرش بود جانرا خطر

زهر این مار نقش قاتلست
 باشد از وی دور آنکو غایتست

همچو طفلان منگر اندر سرخ وزر
 چون زنان مغرور رنگ و لب مگرد

زال دنیا چون مروس آراسته
 هر دو روزی شوی دیگر خواسته

مقبل آمدی که شد زین حفت طاق
 پست بروی کردی دادش سه طلاق

لب به پیش شوی خندان می‌کنند
 پس هلاک از زخم دندان می‌کنند

در صفت اخلاق ز مبیحه

چار چیز دیگری نیکو سرشت

صفت از جمله خلاق نیک و زشت

زان چهار اول حسد کینه بود

زان گذشته عجب و خود بینی بود

خشم خود دیگر فرو نافرودنت

خصمت چارم بجایی کردنت

ای پسر کم کرد گرد این خصال
 از برای آنکه زشت ست این فعال
 غل و غش بگذار چون زر پاک شو
 پیش از آن که خاک گردی خاک شو
 حرص بگذار و قناعت پیشه کن
 آخر از مردن یکی اندیشه کن

در پنبه خصلت که آبرورانی برود
 دور باش از پنبه خصلت ای پسر
 تا نریزد آبرویت در نظر
 اولاکم گوی با مردم دروغ
 زانکه گردی از دروغنت بی فروغ
 هر که استیزه کند با بهترینان
 آب روی خود بریزد بی گمان
 پیش مردم هر که را بنود ادب
 گر بریزد آبرو بنود عجب
 از سبکباران مباش ای نیک خوی
 کز سبکباری بریزد آب روی
 گر بیالم آبروی بایدت
 دایما خلق نیکوی بایدت

فصل پنجم

نتایج مطالعات آثار اخلاقی بفارسی و تقابل و تطبیق بر مبنای اخلاقی موجود و معاصر با الخصوص در مغرب زمین که در بیشتر مناطق جهان رواج نموده است. تا حدکی تمدنهای قدیم و فرهنگهای کهنه مانند ایران زمین را تحت تاثیر خود قرار داده است.

بیشتر محققان و مورخان بهیسا در این جهت اتفاق نظر دارند که قسمتی از پیشتر
 منتهای علوم و تمدن بشری مدیون فرهنگ و تمدن ایران چه پیش از اسلام و چه پس از آن می باشد
 و این سهم قابل ملاحظه و شایان توجه در پیشرفت بشریت داشته است -

مطلب قابل توجه در تعلیم و تربیت و اخلاق جوانان در ایران این بود که آنها را واداری کرد
 همواره در راه راستی و درستگی کام بر دارند و در سراسر عمر مبارزه با بدی و فساد را آهنگ خویش قرار
 دهند بچنین تعلیم و تربیت عالی در هیچیک از کشورهای شرقی دیده نشد -

آلبیراله در تاریخ ملل شرق و یونان می نویسد - ایرانیان پیش از اسلام در فرهنگ
 و تمدن و اداری خصوصیات و امتیاز می بودند که در میان سایر ملل و اقوام موقع و مقامی نداشتند
 احراز کرده است - آنان قومی ستمدیده بودند، راستی و رعایت قوانین از ویژگیهای تمدن ایران
 شمرده می شد - چون بر خاک مشرق دست یافتند نظم و تربیت و نسبی دقیق به کار بردند و آرامشی
 برقرار کردند و اداره منظمی بوجود آوردند و عضورا اعلیای را در همه کار بکار بستند -

مورخان و محققان این نکته تا پیش می کنند که ایرانیان باستان در تمام شؤون علمی و
 عملی دارای هدی انسانی و معنوی بوده اند حتی فتوحات و کشورگشایی های آنان با برف های
 انسانی آغاز می شد و به نتایج انسانی سرانجام گرفت - درستی این مردم را که موجب اخلاق
 و نزهت مفرشته بود - خود مردم یونان تصدیق نموده اند چنانکه هر درت موضح نامی

یونان می‌نویسد: "مردم ایران هیچ چیز را بقدر موجب شکر مساری نمی‌دانند"

می‌دانیم که گماتها قدیمی‌ترین قسمت های اوستا و شامل سرودها است. در زمان هندی‌منشیان تدوین یافته - از جهت اخلاقی کتابهای زرتشت مبنی بر اخلاق هستند. چنان که زرتشت معتقد است و بر سر پران خود چنین توصیه کند - زمین باید وسیله این باشد که مانع نفوذ شیاطین به آسمان گردد - هر ایک از افراد مردم باید در مبارزه اگاسهیم‌گردند که نتیجه آن پیروزی نیکی در جهان است وجود هر انسانی پر سخنی و بی نهایت لرعبند است - بنا بر این اخلاقی پذیرا می‌گردد که منشای مذهبی وارد و تکالیف انسان را ارزش بسیار می‌بخشد. هر کسی که در طریق اهور مزدا قدم بردارد نیکوکار است و هر کسی سوانمی ایجاد کند و میبای راه حق بتاخمیر اندازد بدکار است -

اولین وظیفه آدمی پرستشکاری است و آن عبارتست از پذیرفتن آیین درست و اطاعت دستورات زرتشت ترغیب مردم به ایمان اهور مزدا -

دومین وظیفه: اخلاص و پیروی از راستی و درستی است و کار دیگر این است که بدی را در جهان روز افزون ساخته است و به ویران کردن پرداخته است - انسان باید با اهور مزدا همکاری کند. جهان را در باره از نو بسازد و زمین را حاصل خیز و سعادت بخش گرداند -

عقبه پیکار نیکی باز شده در آیین زرتشت مصلح و زنده کننده زندگی بشر است - و چون در این زمین چنین آمده که سرانجام پیروزی و فتح با اهور مزدا و نیکی است -

پس فلسفه این اخلاق بر اساس خوش بینی و نیر و بخشش قرار دارد. بی تردید این فکر از پاک
 ترین و خالص ترین و عالی ترین و سزلیف ترین افکار است - به اندیشه بشر راه یافته چه
 تنه بدون آن نسبت که نیکی مطلق بر جهان حکم فرما باشد و بدین وسیله یا برین مبارزه
 شود یا بهترین بگویم این عقیده که در حقیقت مافولهدیگانی بوجود آورد -

اهمیتی که فلسفه اخلاق در عدالت خداوندی برای (خیر مطلق) و مثل فاعل است
 بدون شک باید اقرار کرد که همین دو امر روی عفا و سطرط و افلاطون تاثیر بس بزرگ گذارند -
 اگرینما باشد که بگفت Rivallد باید قبول نمایم که برای این جستجو از دین زرتشت بهترین
 شد بافت - زیرا همه عقیده (خیر مطلق) سطرط و سم اندیشه و (مثل) افلاطون به بهترین وجهی
 در این دین تشریح شده است -

زیرا حشابه بزرگ و مسلمی بین (مثل) افلاطون و (مثل) زرتشت وجود دارد
 مثل زرتشت بنام (فرالوروا) خوانده شده که بمانند است از (فرالوروا) نمونه های مختلف
 زمین است موجوداتی که به زندگی متعلق اند و این نمونه ها که از نیروی عامله طبیعت بوجود
 آمده اند حالت اولیه گرامی بوده اند - گر همان زمانیکه هنوز موجودات اصلی بر روی زمین
 به زندگی نرسیده بودند اما این احرام برای آنها همی و قوی که شکل عادی بخود می گرفتند
 و حتی زمانیکه آن شکل را از دست دادند همیشه حفظ می شده است هم موجودات خود را،
 زن ها، سنگ ها، اسبها، گله ها برای خود قبله فرالوروا داشتند -

بدین ترتیب این دو اندیشه افلاطون و زرتشت بطرز عجیبی هم پیوسته -

و این دو فلسفه بزرگ بدون شکساین ایشه‌ها را با قوم به خصوصیات مشترک هر دو
به یک طریق درک کردند ①

هنری توماس در کتاب بزرگمان نلند درباره فلسفه آبتن زرتشت چنین اظهار
نظر کرده است -

اما خود زرتشت بخاطر اعتقاد و به خدای یکتا در مقابل خدایان متعددی
که نزد کاهن‌های پرستیدند - جان به آتش کشید و زمین زرتشتی به سرنوشت بسیار کما از
ادیان فلسفه های بزرگ جهانی بزرگ گرفتار آمد - مردم پیامبر و نشانی را کشند و تعلیم او را
به فراموش سپردند - اما نامش را پرستیدن گرفتند - و کسی دیگر را که در صد توحیدیت
از تالیف اصلی او بر آمد به تنگ رسا پندند -

بلی چنین است شیوه مردم روزگار مردم نامهاها بزرگ را عزیز می دارند - و
افکار بزرگ را خوار می شمارند و با استناد به همین دلیل است که اندیشه های بزرگ فلسفی
و دینی مطر در سفرها باز منظر می نازد و در یکسانی متفاوت به ماعتضه می شود بلکه مگر بنام
چشم ما بدیدن حقیقت عادت کند - همیشه در دنیا آنها که می مهند معدود اند اما همین
عده معدود عاقبت در تپا غرق در نور دانائی خواهند کرد - ②

می بینیم که ابرو انبان در زمینه اندیشه فکر دینی و اخلاقی از کشورهای غیر اشر

ع ۱ - تحولات فکری در ایران تالیف دکتر موسی بروجنی ترجمه ابوذر صدراعت ص ۷۰
ع ۲ - بزرگان فلسفه تالیف هنری توماس ترجمه فریدون بدره ای ص ۳۱۲

و نفوذ قبول کرده اند هر چیزیکه خوب ها یافتند اخذ کرده و از زشتها گریز کرده اند
سابقاً اشارتاً کرده ام که در تشکیلات دربارک اخلاقی برای مردمان بسیار نوشته اند و
هر عهد این موضوع لایق سزای بوده اند.

در عهد اسلامی فیلسوفان ایران مانند کندی، فلاوی، ابو الحسن علی، ابن سینا

ابن سکویه و غزالی هستند که افکار و اندیشه های یونانی را قبول کرده و بعد از آن خود را
جداگانه اختیار کرده. در دوره اسلامی از آنها استماعی اند که فلسفه یونانی را قبول
کرده و پس از آن فلسفه اسلامی را و فلسفه یونانی را مقایسه کرده اند. و در این زمینه
یک راه اعتدال اختیار کرده این جا در باره اخلاق فلسفه غزالی را به و منحرف ذکر می کنم.

غزالی نام برادر شریف مولف مسلمان علم الاخلاق است مع الوصف اخیراً گوشه

پاره بی از نامعدان معروف این بوده نالیشان دهند که آراء اخلاقی غزالی چون تماماً و یا اغلب

ماخوذ از مکاتب ارسطویی و نوافلاطونی و یا از فیلسوفان مسلمان بوده که نظام فلسفیشان

روحاً و اساساً یونانی بوده از این رو عذر و احوالت زبانی ندارد. البته غزالی یک محقق پیرطالع

بود و به همین دلیل بهر کمالی در آراء یونانیان داشتند از آنها همیشه تاثیر پذیرفته

بود اما به هیچ درستی نیست که بپذیریم وی آرای اهل کار و اهل عملی خود را بدون

فلسفه یونان است. برکسی او مخالف فلسفه و آراء کفر آمیز آن بود. غزالی کسرا

آثارش تکیه بر آموزشهای اسلامی می کند. همه جا آیات و آئی و احادیث دینی را در نماید

گفتارهای الهی آورد و به پیروی از کثرت بر آرزوهای ملحدی از قبیل شکر، ثوبه، توکل

دخوت از خداتما کید می کند که ارزشهای کامله ناشناخته برای یونانیان بودند همچنان غزلحه
 از مرضی کامله اسلام معتقد است - پیامبر اسلام محمد صلعم مصداق تمام و کامل
 مکارم اخلاقی است و خداوند هم بر این خرداری از خلق عظیم شهادت داده است بعد از مکاتبات
 به حق گفت که منم هم حبه خداوند به منزله خیر اعلی که مایه رویت خداوند در رویتنا نمی شود -
 به هیچ روی مثل ومانندی در ملک و یونان ندارد و مطلبی است که مسلمانان ریشه قرآنی دارد
 این امور وقتی که به بحث مشروح آنها برسیم - آشکارا تر خواهد شد.

تصوف روح فایز اخلاق غزالی است - و بی شرم مبسوط فضایل صیرمانی
 از قبیل شجاعت و اقبال آن نمی پردازد و بیشتر بر این تکیه می کند که شخص پس از گسستن
 علائقش با این جهان درستی عمل کن روحی می باید به تطهیر قلب مشغول گردد -

می گوید مرشد عربی مجرب باید به مرید بیاموزد که ریشه غضب را بکند و شروانی
 اندوخته نکند - ... والا آنرا که اعتقادی پیدا کند که مال و جاه تا حدی سودمند و مفیدی
 اند همینها می خواهد شد - برای طمع ورزی و جاه طلبی و تا هر جا پیش رود خوردار ایجاد
 خواهد شد - ازین رو باید به او تفهیم کرد که این امیال را ابتدای باید ریشه کن کند - نیز غزالی
 در منهاج العابدین میان دو گونه فضیلت فرق می دهد - فضایل مثبت یعنی عمل به حسنات و فضایل منفی
 یعنی اجتناب از سیئات - فضائل منفی اعلی و افضل اند - برای بسط بیشتر مطلب غزالی در
 اجزاء العلوم این سکه را پیش می کشد که نکاح بهتر است یا عز و بت پس از شرف و فائز

و آفات هر کدام نهایتاً به این نتیجه متمایل می‌شود که عزوبت بهتر است. وی می‌پذیرد که ازدواج اشکال ندارد بشرط اینکه شخص بتواند در عین سبب داشتن، همچون شخص بی‌سبب باشد یعنی زندگی‌اش در حضور خدا سپری شود هم اینها صیغه ترک دنیا و آخرت گزای دارد.

مع الوصف ترک دنیا بخودی خود بدت نیست ناکید زیاد غزالی بر آن فقط بخاطر دفع وز و دن میل به معصیت تنعم طلبی و تفاخرجوی بود که در عمر او رواج بسیار داشت. لجام زدن بر اهوای نفس و زیهار کردن آنها را هر قائل برای کسب اعدالک می‌خواست. وی از روح اجتماعی قرآن کاملاً آگاه بود و یخونی از این سخن پیامبر جز داشت که "لا رهبانیتما فی الاسلام" برای همین است که غزالی ما همی از وظائف مالیت به افراد دیگر و به کل جامعه سخن می‌گوید از جهاد به منزله یک امر واجب سخن می‌گوید که در صورت ضرورت در حین جنگ حتی از من زخم می‌یابد در گذشت در کتاب فعم الدنیا، در اجیاء العلوم، ما را دشوارها و خطرات این امر هشدار می‌دهد و اظهار می‌دارد که برای کسی که عالمه بی‌وارد که به کمک او نیاز مندند شرک دنیاگناه بگرد است او در دفاع از موسیقی می‌گوید: "طلب و کار، مایه غرارت و ابتهاج ولی می‌شود و فخر خسته و معقول را سکین می‌بخشد. استراحت شخص را آماده کاری سازد و کار تفریح مایه نارهای خطیری می‌شود. هم چنین وی حسن البیته و نثرین را از جمله فضائل می‌شمارد. بشرط اینکه در حد متعارف باشد و آن نظیر و تفاخر داخل نشود. فضائل دیگری را به نام می‌برد از قبیل کرامت، عزت نفسی و که مربوط به مخالفت انسان یا دیگران است و از مقتضیات زندگی جمعی است.

قبل از شرح نظریه اخلاقی غزالی غولست به مسأله‌ها که پایه همه نظامات اخلاقی است یعنی آزادی اراده، بپردازیم، همین که انسان می‌تواند با سادگی آسماها نیز وزحمت زیاد نفس خود را از آثاره به مطمئن بدل کند - ضرورتاً حکایت از این دارد که بر خوردار از اراده آزاد است، از معتقدات معتزله بود که وجود آزادی اراده جزو یقینیات برهمنی است و انسان بر خلق اعمال قدرت دارد و خالق واقعی افعال خویش است - اشاعره که به منزه یک مذهب راست آئین همان آنان محسوب می‌شدند بر آن بودند که انسان خالق هیچ چیز نیست و خلقت تنها به دست خدا است - و قدرت انسان نقش و تأثیر در اعمال او ندارد خدا است که در مخلوقات خلق قدرت و اختیار می‌کند - و آن گاه مفارن و مناسب با قدرت و اختیار که آفریده فعل را نیز در انسانی می‌آفریند - چنین است که فعل انسان از نظر عزم و ایجاد مخلوق خداوند است و انسان کسب می‌کند - منظور از کسب اینست که فعل مناسب و مفارن با قدرت و اختیار است که در فاعل خلق می‌شود بدون اینکه فاعل، اندک نقشی در ایجاد فعل داشته باشد -

غزالی خود را در برابر یک تعارض جدی می‌یابد - از یک طرف خدا عاقل و مقدر همه چیز است او محرک او جهان ماده و علت نامه مخلوقات است هر چه در آسمانها و زمین رخ می‌دهد مطابق نظامی ضروری در تقدیری پیشین است - شما یک برگ سبزه هم بدون اذن او از درخت نمی‌افتد - منافق او همه جاحکم است - از طرف دیگر انسان مسؤل اعمال خویش و ساریسته چنانچه در بهشت با درجه‌بندی است - و این مستلزم آزادی اخلاقی کامل است - غزالی یا سخیلی از چگونگی انسان کوشیده تا آن دو نظر را با هم وفق دهد - به نظر او قلب یا نفس انسان دو گونه محتوا دارد

یاد رکات هستی است که از طریق آنها، اوصاف محسوس اشیا را خارجي متميز داده می شود و یا تعقل حس باطن است که در کار درونی و خاص ذهن را تأمین می کند .

غزالی مسکولیت و آزادی انسان را مقرر کرد و بحث از مسائل اخلاقی را موجب خست از این پس به سراسر طرح تلقی خود از فضیلت اخلاقی و نحوۀ صحیح تحقیق بخشیدن به آن می آورد. این راهی است صعب و طولانی و محمل و شکیبای بسیار از سادگی طلبد، سادگی می باید نشان قدم و طی حیات پارسانه نفس را به کمال رساند تا چنان شود که به معرفت حق و از آنجا به حجت خدا نائل گردد که بالاترین نعمت و پیرایه در این جهان است . و در جهان دیگر به رویهت خداوند منتهی خواهد گردید . ولی باید به خاطر داشت که انسان بدون عنایت و امداد الهی قادر نیست حتی یک قدم بردارد . او همه جا به توفیق الهی هدایت می شود این توفیق به استکمال مختلف ظاهر می گردد .

۱- هدایت الهی شرط تحقق هر گونه فضیلت است و ما به تمیز ممدوح از بد از خوب و حق از باطل می گردد و تا این تمیز میسر نگردد نمی توان به انجام نیکی ها و اجتناب از بدیها امیدوار بود .

۲- رشد عرف علم به نیکی ها اگر چه لازم است اما برای عمل به آنها کافی نیست باید بر خودار اراده لازم هم بود . رشد این است .

۳- تسدید که نیروی است الهی که بدن را مطیع اراده می سازد تا هر وقت خود را عملی گرداند .
۴- تا آنکه به هدایت از آماده ساختن شرایط برای تحقق یافتن اراده .

فردی که چنین مورد عنایت خداوند قرار گرفته همچنان در اثر عمل به فضایل اخلاقی نفس
 خود را بسوی مطلوب خویش مستمراً ارتقا و علوی بخشد اما قبل از ورود این ماجرا قلب را می باید
 تحت جراحی کاملی قرار داد و از همه شوائب پیراسته. فقط پس از رهایی دل از بندگی اسارت و
 دریدن جباهها که جهل و ظلمت است که بکارکامشبت می توان دست زد. غزالی با ذکر مثالی این مطلب
 را توضیح می دهد. رومیان و چینیان و قمنه بر سر سر نقاشی و صورتگری نماز می کردند و هر یک
 اوجاکی بر پیشانی داشتند. بخشی از یک امان بزرگ را چینیان رخشش دیگری را به رومیان واگذار
 کردند. در میان آن دو پرده بی آویخته بود که کار یکدیگر را نمی بینند. رومیان دیوار را با رنگها
 ناب و نادر آراستند اما چینیان فقط به صیقل زدن و نور چرخ ساختن دیوار خود پرداختند
 وقتی پرده را از میان برداشتند. نقوش زیبایی در میان بر دیوار مقابل به همان زیبایی
 و گیرایی درخشید. روش عارفان همین است که در راه تطهیر دل می کوشند تا شباهت معرفت
 خداکی تعالی گردد. حالا این شوائب کدامند و معلول چیستند؟ چیست که در روح را تاریک
 و زنگار زده می سازد؟ مسامحه غزالی این است که حب دنیا سرچشمه همان گناهان و ذنبا
 است. مردان پارسا ترک دنیا می گویند و عزلت می گزینند. منقول است که پیامبر اسلام
 محمد هنگامی که بزم زده بی را دید. فرمود: ارزش دنیا نزد خداوند از ارزش این بزم نزد همیش
 کمتر است.

اینک به اجمال بینیم که اصناف اصلی ذنبا که از حب دنیا منشا می گیرند از
 نظر غزالی کدامند همانها که زرد نشان از دل بر همه واجب است.

اول رزایی که به عضو خاصی از بدن مربوط اند - شهوت بطن یکی از آنها است شک نیست که چون نقش زستی منجمی دارد و برای بقا و حیات کاملاً ضروری است - اما وقتی این شهوت از حد خود درمی آید و به پر خوری بدل می شود مایه مشرور و آفات عظیم می گردد - خداوند می فرماید:

”وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ“ ع

(بخورید و بنوشید اما اسراف نکنید که خداوند مسرفان را دوست ندارد)

پر خوری مایه کم هوشی و ضعف حافظه می شود ، همچنین خواب بسیاری آورد که علاوه بر تفصیح عجز ذوق را هم کند می کند و نیز بر اثر آن نور عقل بهره می شود و قدرت بطن خوب از بد از انسان سلب می شود ع بعد از شخص شکمبار ، معنای گرسنگی و فقر را هم از یاد می برد و رفته رفته از احوال فقیران و آنان که برای خوردن چیزی ندارند غافل می ماند و بر آنان شفقت نمی کند - از این رو شخص می باید از مال حلالی که کسب کرده آن قدر بخورد که برای حفظ حیثیت کافی است - ع

صفت دیگر از رذایل که از همین مقوله اند - رذایل متعلق به عجز و جنسی اند این عجز به هوای سرین عجز به انسان شناخته می شود و به همین سبب هم بیشتر بنی اخلاق از راه راست با باطنش می گردد - شهرت جنسی را باید همواره تحت ضبط و مهار و هدایت عقل داشت و نباید بر آن اجازه داد تا انجام بگردد - زنا یک آفت اخلاقی اجتماعی و دینی است - از این بالاتر به

ع : ۱ : سورة اعراف - آیه ۳۱

ع : ۲ : ۱ جاء العلم تألیف غزالی ص ۷۲

ع : ۳ : ۱ جاء العلم تألیف غزالی ص ۷۴

نظر غزالی مریدی باید در ابتدای سلوک از دواج نکند چون همسر و فرزند ممکن است موانعی
در راه او باشند. اما اگر در عین تقصیم جازم بر ضمیمه خویش قادر نباشد می تواند همسر بگیرد و به
ولایف همسر خود هم قیام کند.

در آخر می رسم به آفات زبان که بسیارند پهلوان، بد زبانی، تمسخر، دشنام
لعن و طعن متعلق به این صنف اند. دروغ البته یک گناه شایع است و اللهم عذاب الیم
بما کافون یکسر بون علی (آنان را عاقبت در دنیاکی است چون دروغ می گوید) اما دروغ بخاطر
مناصده صالح دیگر مذموم نخواهد بود. مثلاً به منزله یک ناکهنگ جنگی می توان از دروغ بهره مشرع
جست. روایتی است که جنگ ضد عمارت عینب و همت ابته از آفات عظیم زبان اند. خداوندی
فرماید "غیبت یکدیگر را نکنید" به همین فرار ما از وعده دروغ نمی شده ایم. چون از وینگرگی های
منافقان است.

بعد از این آفات و شرور خورد پند می است. خود پسندی در محدوده مناسب خویش
مسئلاً طبیعی و محباز است. اما نبودن آن یا افراط در آن، آن را رذیلت می سازد. کسی که خود پسندی
ندارد ذلت و خجالتی خفت آوردی را احاطه می کند و از جبارت برتر از شخصیت موعوم می ماند. از آن طرف
خود پسندی مفرط به رذایمی از قبیل غضب، حقد، کبر و عجب بدل می خورد. انسان وقتی به پاره ای از
خواسته هایش ترسد و یا وقتی که دیگری چیزی را که او حق خود می پندارد صاحب کند غضب ناک
می شود و وقتی بستی خود نرسد این غضب بدل به کینه می شود که عبارتست از آرزوی زوال نعمت مطلوب
از دست صاحب آن کینه، رنج بردن از خوش کامی دیگران است. گاهی رنج از شنیدن دیگران

در کار نیست بکده شخصی شوقی قوی دارد که از همان چیز که دیگری برخوردار است او هم برخوردار باشد این
 سزا غبطه می نامند و مذموم هم نیست با خود پسندی مفرط باید بوسیده نطق غیظ، اطمینان، عضو و نطق متقابل کرد -
 غضب و عقده و غبطه وقتی حادث می شوند که شخص به خواسته های خود نرسد. اگر موجب
 برعکس پس از رسیدن به خواسته ها روی می نماید. عجب نوعی خود ستائی است به زعم شخص
 معجبه هر چه از آن اوست عظیم و رفیع است و خوبی از زوال آنها ندارد و غافل است از اینکه همه آنها
 هدیه و نعمت خداوند است - وقتی او از میزان عقل و هوش و دانش خود راضی است - دیگر هوگو نرشدی
 برای او متوقف می شود و هیچ پیشرفتی او حاصل نه گردد - از آن طرف شخص متکبر همواره خود را با
 دیگران مقایسه می کند و از اندک فضل دینی یا حفظ دنیوی که درست یا نادرست در خود سراغ دارد
 آنگاه است خود را بر طراز دیگران می پندارد - به دیگران تحقیر می نگردد و از آنان انتظار
 تکبریم دارد - اهل علم ارباب عبادت و مصوفه بیشتر در معرض این آفت اند - در مان این
 درد شناختن خود و خدا است - باین شناخت، شخص پی می برد که بگو عظمت متعلق به خدا
 و مخصوص او است - بعباده شخص باید بیاید بیاورد که تکون او از چه مرحله پستی آغاز شده و
 او از چه ماده پستی پدید آمده است - نختی به آغاز و انجام پدران خود و متبکراتی نظیر فرعون و ملزوم
 بیندیشد که هوای الوهیت در سر می پروردند - در جمال مال و دوستی ها اندیشه کند که همه نجا پایند و
 دل بستگی را نخواستند -

صفت سوم رذایل عبارت اند از حب مال، حب جاه، ریا و عجز، ثروت، البته به خوبی

خود بد نیست - چگونگی استفاده از آن است که آن را بدگسازد - مال می تواند در راه کارهای

خداوند را در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود

و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود

و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود

و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود
و در این دنیا و آخرت بپروردگار خود

این سیر فکری که گهگاه به شکل یک فرایانت - کامل در آثار برخی روشن فکران نمود
 کرده بود. در طول زمان گام به گام پذیرشی اجتماعی یافت. مطیع نظر نویسندگان پیشرو که لبداً
 چون یک میراث نثری محکم به نویسندگان حوزه مشروطیت رسید فساد و کهنگی در دستگاه اداری
 راجله و پخشبری در مروج بود. این نویسندگان در برابر فساد دستگاه حکومت تقاضای نماندن
 داشتند. در برابر نقض سازمان مذہبی، هادار و مسراقبت بر کیفیت و ظرفیت علمی و مذہبی
 زعمابودند. و شیوع دانش و منطق جدید را چاره دروهای جهل و ساده لوحی و اعتقادات پوشیده
 عامه نام می داشتند و در چشم انداز اگر چه از سازمان های اجتماعی فرنگیان الهام می گرفتند. اما بعضاً
 مشخصات بومی و منطقه ای چنین راه حل های را از نظر دور می داشتند. از طرفی فرنگی جدید که باید
 از جامع نوین تغذیه کند متقابلاً همه دار است که به سود جامع بکوشد و به همپای تمدن و جامعه جدید
 شود. نوگرایی از این جا لازم می آید و طبعاً چون الگوی نظام نوین اجتماعی از غرب اقتباس شده
 به پیروی آن فرنگی کوشند. الگوی خود را در غرب بجوید و منتظر نخستین پیشگامان
 نویسندگان مشروطیت نگاهی به شیوه ای نگارش غریبانه دارد. شکل ساده و تعلیمی نثر
 منشیانه مابجاری. یعنی سبک قائم مقام فرایانی امیر نظام گروی عبدالملک سینکی در برخورد
 با فرنگ غربی روش جدلی و منطقی انشای مغربی را در خود می پذیرد. نثر نویس خوش تزیین
 چون رسوخا و قفقه نویسی پیشگامی چون جمال زاده محصول این ترکیب هستند.

می بینیم که در دوره جدید نویسندگان ایران از زبانهای غریب و مغرب نفوذ اختیار کرده اند. از
 بیان زبانهای غریب، زبان فرانسه به علل مختلف در ایران ایرانیان سرچین حسنه داشته

نخست آن که زبان علمی و ادبی عصر بود، دهم این که فرانسویان بویژه در ایران ناچاری به بدستگیری انگلیس و روسی نمودند. سوم این که فرانسه برای بسیار کشور انقلاب زدیکه و پیشناز آزادی فردی و حکومت ملی بشمار می آید.

اینجا آثار منتشر که در دوره جدید نوشته شده اند. از جهت اخلاقی مطالبی مخصوصی خواهد کرده شد. نثر امروز که در نوشته ها و کتا بهای مختلف اعم از کتا بهای علمی، هنری، ادبی، رمان داستان کوتاه، نمایشنامه، روزنامه و کتا بهای کودکان دیده می شود. از اصناف نثر داستان کوتاه رمان و نمایشنامه را برای بررسی از جهت اخلاقی چند ام تا واضح بشود که نویسندگان از آثار خودش رشتها می اجتماعی را چطور زنگوش کرده اند.

اول از داستان کوتاه آغاز می کنم. در دوره جدید و صنف داستان کوتاه یکی از بزرگ ترین نویسندگان ایران جمال زاده است. مار سپید جمال الزین، امفانی و عنط نامدار روزنامه انقلاب مشروطه خواهی است در سال ۱۲۷۴ هجری شمسی در امفان به دنیا آمد. تعلیم و تربیت جمال زاده اصلاً تعلیم و تربیت اروپایی بود. دبیرستان فرانسوی بیروت، تحفیدات حقوقی در نوزان و سپس در ویترن بعد از جنگ اول جهانی برای مدتی در برلین زیست و در عداد نویسندگان نشریه کاوه به اعطای روشن فکر مرفی آک تک کرد. در سال ۱۹۲۶ نخستین مجموعه داستانهای کوتاه او «یکی بود یکی نبود» انتشار یافته. این مجموعه داستان مشتمل بر شصت داستان کوتاه فارسی شکر است. راجع سیاسی، دوستی خاله قوسه، درد ملای قربان علی بیله دیگه بیله چقندر و ویلات الدوله است. در این داستانها نویسنده توانسته است

نقص می آید. قوه های قوی تر را می کشد. قوه های ضعیف تر را می کشد. قوه های قوی تر را می کشد. قوه های ضعیف تر را می کشد. قوه های قوی تر را می کشد. قوه های ضعیف تر را می کشد.

علاوه بر این، قوه های قوی تر را می کشد. قوه های ضعیف تر را می کشد. قوه های قوی تر را می کشد. قوه های ضعیف تر را می کشد. قوه های قوی تر را می کشد. قوه های ضعیف تر را می کشد.

... که در این کتاب آمده است. هر که در این کتاب آمده است...

... که در این کتاب آمده است. هر که در این کتاب آمده است...

... که در این کتاب آمده است. هر که در این کتاب آمده است...

... که در این کتاب آمده است. هر که در این کتاب آمده است...

ساخت بیرونی قصه به عنوان یک اتهام هنری توجیه داشت و کوشید این ساخت را محمل رسالت و بیانگر آرزوهای سرخودده محرومیت‌های جسمی و معنوی‌های روانی قرار دهد .
 هدایت در انتخاب مضامین نیز جریان نویسن را پیش گرفت . او به خاطر کسب مواد اجتماعی به درون قشرهای پائین و ساده‌ترین مردم جامعه رقت یعنی کارگران بنا اندیش و چار و دارها رخنه . و در داستانهای کوتاه او ضاع مردمان ایران را ابراز نموده است .
 این جا فقط مفهیم چند داستان کوتاه صادق هدایت را بیان می‌کنم تا معلوم بشود که چگونه صادق زشتیهای اجتماع را انکوش کرده است .

زندگی بگور :

در این داستان تاثیر منفی احوال نامناسب و ناسازگار اجتماع در زندگی یک شخصی نشان داده است . شخصی از حوادث منفی زمان به تنگ آمده مجبوراً قصد خودکشی می‌کند اما او نمائش این فدر خراب است که حتی خودش نیز به او میسر نیست . هر چه سعی کند ناممکن می‌شود .

بالاخره می‌گوید که من در این دنیا زنده بگردم یعنی دنیا را گور حساب می‌آورد .

محلک :

در این داستان سایل حلاله مطرح شده است . یک دختر از دواج می‌کند بد

سختی نه شوهرش طلاقش می‌دهد او دوباره می‌فراید که او را به زوجیت خود بگیرد ولی

طبق شریعت راهی نیست جز حلاله . آن خانم مطلقه بخاطر حلاله با مرد دیگری برای

در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است

فصل پنجم

در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است
 در این کتاب از کتب معتبره است

که در نهایت وظیفه‌های گسترده‌تری خواهد بود. از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:
روزهای در دسترس است با توجه به برنامه‌های آموزشی و پژوهشی. این روزها
معمولاً در روزهای تعطیل و در صورت امکان در روزهای کاری نیز برگزار می‌شود.
با توجه به اهمیت موضوع، این کارگاه‌ها می‌تواند به صورت حضوری و آنلاین برگزار شود.
هدف اصلی این کارگاه‌ها، آشنایی با آخرین دستاوردهای علمی و فناوری است.
در این کارگاه‌ها، متخصصان و پژوهشگران در زمینه‌های مختلف با هم تبادل نظر می‌کنند.

توجه: محترم

موضوع این کارگاه‌ها، به شرح زیر است:

در زمینه‌های مختلف علمی و فناوری، کارگاه‌ها برگزار خواهد شد.

موضوعات اصلی این کارگاه‌ها عبارتند از:

توسعه و به‌روزرسانی دانش و مهارت‌های علمی و فناوری.

تبادل نظر و گفت‌وگو بین متخصصان و پژوهشگران در زمینه‌های مختلف.

آشنایی با آخرین دستاوردهای علمی و فناوری و برنامه‌های آینده.

این کارگاه‌ها به صورت رایگان برگزار خواهد شد.

موضوعات اصلی این کارگاه‌ها عبارتند از:

توسعه و به‌روزرسانی دانش و مهارت‌های علمی و فناوری.

تبادل نظر و گفت‌وگو بین متخصصان و پژوهشگران در زمینه‌های مختلف.

به نشانه های مری و سردی از لحاظ کلیه اعضا اینها را می بینیم و در وقت
در دوره جدید غلظت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
در وقت جدید غلظت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت

از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت

از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت

از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت

از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت
از این جهت می بینیم که در وقت مری سه مرتبه بیشتر باشد و در وقت

برای دفعه گرازاها استخراجه کنند - تفکرات می آیند - اجزای شایسته و پاکیزه است
مدتها می ماند اما کلا در وقت گرازاها می بخورند - نه شسته بشوند و نه جوشانده بشوند
استراحت کرده و با آنها شایسته بخورند - در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت

از گرازاها که می خورند می خورند -

پایه های می خورد و وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت

در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت
در وقت استراحت گرازاها معمولاً در وقت استراحت

ساعتی در نماز نشاندن خود و در وقت نماز است

حالتی که در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

در وقت نماز است اما اگر در وقت نماز است

ایران را اظهار نموده است -

و دیگر نمایندگان نوریان که در آن زمان شهور بودند این هستند، محمودی

بهرام بیضی، اکبر رادی و غیره و غیره -

* * *

نتیجہ گیری

موضوع اخلاق یکی از مسایل مهم مورد توجه نویسندگان فارسی زبان است. این آثار ادبی نه فقط در نشر فارسی دیده می شود بلکه شعر فارسی نیز از این سرمایه ثروت منداست. مخصوصاً آثار مستنور اخلاقی از روز اول آفرینش خویشی از زیور اخلاق آراسته و پیراسته است. در دوره باستان ایران این موضوع خیلی رواج داشته و در دوره پهلوی بر این موضوع کتابهای گران تر مهم تر نوشته شده اند. در زبان فارسی این گونه یا ترجمه یا نقل از ماخذ قدیم مخصوصاً زبان پهلوی است و یا از کتابهای ایرانیان که به عربی در آمده بود اقتباس شده و یا از مواعظ و آداب و رسوم که بتدریج در تمدن اسلامی ایران به وجود آمده بود مایه گرفت آثار مستنور فارسی مشتمل بر حکایات و قصه ها بوده اند توجه بیشتر به تربیت انسان از طریق اخلاقی داشته اند و هدف اصلی نویسندگان این کتابها بیشتر از تفریح و تفنن طبع تربیت انسان و خوانندگان بوده اند. نخستین کتاب که در باب اخلاقی در فارسی نوشته کیلده و دمنه است. در اصل به زبان سانسکرت بود که بعداً به پهلوی و از پهلوی ابن المقفئه به زبان عربی ترجمه کرد و از عربی به دست ابوالمعالی نصر اللشر با نشر بلیغ ترجمه یافت. کیلده و دمنه در حکمت و مواعظ و اشغال می باشد که با داستانها و قصه ها از زبان وحوش و حیوانات در آمیخته است.

کتاب دیگر قابوس نامه است. عنبر المعالی برای فرزندش این کتاب را نوشته که اگر فرزندش بعد از امارت حفظ کند به اضطراب کارهای دیگر به پذیرد چگونه آنها را

اخلاق نامری در اصول اخلاق یا حکمت عملی نوشته شده است - فی‌الذین طوسی آن را بنام
 خواجه شمس‌الدین عبدالرحیم ابی‌منصور حاکم اسمعیلی در قهستان از کتاب اخلاق ابن‌مکویه
 بنام لهماة للاعراف فی تهذیب الاخلاق ترجمه و خلاصه کرده خود نیز مطالبی بر آن افزوده است -
 در سده نهم هجری، اخلاق جلالی و اخلاق محسنی در باب اخلاق نوشته شده اند -

ساختار اخلاق جلالی اساساً پیچ تفاوت با اخلاق نامری ندارد - ولی در آئی در تالیف آن
 آیات قرآنی احادیث نبوی و گفتار صحابه و بیانات دل‌انگیز عرفا سورجسته و کتاب خود را
 سپهر مندان با آنها آرایش داده است - او نه تنها رساله خواجه را خلاصه و ساده کرد بلکه جابه‌جا
 آن را در پی تو حکمت اشراق غنا و ظرافت بخشید و البته آرایش لفظی را نیز بر آن مزید
 کرد -

اخلاق محسنی در تتبع گلستان نوشته شد ملا و لفظ کاشفی در این کتاب اخلاق
 ستوده را به روشنی و احادیث اظهار نموده است - در حقیقت این کتاب نورسیت که
 ازان چشم بصیرت منوری گردد -

نیز در آثار منظوم کتابهای اخلاقی زیاد نوشته اند و منظومه‌های عرفانی آینه‌نویس
 با مباحث تربیتی و اجتماعی هستند -

بزرگترین شاعری که بسردن یک منظومه مفصل و جامع عرفانی و اخلاقی توفیق
 کرد - محمد بلخی محزون به مولای روم است که از متفکران بزرگ جهان و مقدمات متفکر
 و این سخن و مجاهدت است - وی در طرح مباحث عرفانی و اخلاقی و ایراد تمیيزات و

استنتاج از بحث‌های خود و بیان معنی دشوار عرفانی و حکمی که نتایج اجتماعی و اخلاقی سودمند نیز دارد. - بزبان ساده دارای قدرت کم نظیر بود. - شنوی او در شش دفتر دیوان غزلها و قصاید و رباعیهای وی همه از عالی‌ترین نمونه‌های شعر عرفانی فارسی و منشاء تقبیر و ایجاد آثار فراوان عرفانی و اخلاقی در مرون بعد گردیده است. -

عطار شاعر متصوفه است که در مثنویهای خود مسایل عرفانی و اخلاقی و تربیتی بسیار آورده. - پندنامه عطار یکی مثنوی اخلاقی است که ماخذ آن قرآن و حدیث است. -
و برای مردمان خلی سودمند است

در دوره جدید این موضوع برای نویسندگان موضوعی مهمترین است. -

نویسندگان دوره جدید مانند جمال زاده صادق هدایت، عجازی، ساعدی و غیره در آثار خویش به غالب دیگر زشتها و بدیههای اجتماعی نگویش کرده اند. و مردمان را تعلیمات اخلاقی داده اند. -

کتابیات

۲۱. اندیشه عطار، تقادر فاضلی، انتشار طلاییه ۱۳۷۴
۲۲. انقلاب ایران و بنیادهای فزصلگی آن، دکتر منوچهر خدایار، انتشارات اداره کل نگارش وزارت فرهنگ
۲۳. انوار سبیلی، ملا و انظار کاشفی، انتشارات امیرکبیر تهران ۵۱۳۴۱
۲۴. اوصاف الاشراف به تصحیح لفرالدلفوی تهران ۱۹۴۱ م
۲۵. باکاروان حمد عبدالمحسین زرین کوب
۲۶. بحث در مسائل پرورش اخلاقی، دکتر بزرگ سپهری، انتشارات دانشیار و دانشکده ادبیات تهران ۵۱۳۳۰
۲۷. بررسی ادبیات امروز ایران، دکتر محمد استغلامی، انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۵۲
۲۸. بررسی اندیشه عرفانی عطار، احمد مجازی، انتشارات رندا ۱۳۶۸
۲۹. بحار الانوار، با ترجمه مجلسی المطبع الاسلامی تهران ۵۱۴۰۵
۳۰. بهارستان، عبدالرحمان جانی، به کوشش سی. اویب، انتشارات، صابر خیابان
۳۱. پندنامه و بی سرنامه عطار به تصحیح احمد خوشنویس عماد، انتشارات سنائی ۱۳۷۱
۳۲. تاریخ ادبیات ایران، دکتر صادق رضا زاده شفق، انتشارات دانشگاه پهلوی ۵۱۳۷۲
۳۳. تاریخ ادبیات ایران، جلال الدین همای، کتاب فروشی فروغی، تهران ۵۱۳۶۶
۳۴. تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الدمصفا، وزارت فرهنگ تهران ۱۳۳۱
۳۵. تاریخ بیداری ایرانیان، ناظم الاسلام کرمانی، انتشارات بنیاد فرهنگ تهران ۱۳۴۱
۳۶. تاریخ علم اخلاق، تألیف درویشی کی / ترجمه فریدون شایان، انتشارات پیشرو تهران ۱۳۶۸
۳۷. تاریخ علوم فلسفه ایرانی، عبدالرئیس حقیقت، انتشار آراین، تهران ۱۳۷۲
۳۸. تاریخ فلسفه اسلامی، هانری کوربن / ترجمه جواد طباطبائی، انتشارات کویر، تهران ۱۳۷۳
۳۹. تاریخ فلسفه ایرانی از آغاز تا امروز، دکتر علی اصغر حلبی، چاپ نقش جهان
۴۰. تاریخ فلسفه و اسلام، میر محمد شریف، انتشارات مجمع دانشگاهی ادبیات و علوم اسلامی تهران ۱۳۵۲

۶۱. قلمرو سعدی، علی دشتی، انتشارات اداره کل نگارش وزات فرهنگ و هنر ۱۳۷۲
۶۲. کتاب کیمیای سعادت غزالی، کتابخانه و چاپخانه مرکزی تهران ۱۳۳۳ ش
۶۳. کلیات شنوی معنوی، مقدمه شرح حال، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات شقایق ۱۳۷۱ ه
۶۴. کلیده و دمنه، ابوالمعالی نصرالله، انتشارات اساطیر ۱۳۶۶ ه
۶۵. کلیده و دمنه تصحیح و توضیح، مجتبی مینوی، انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۶۸ ه
۶۶. گلستان سعدی، تصحیح و توضیح، دکتر حسن انوری، نشر قطره تهران ۱۳۷۷ ه
۶۷. گزیده قابوسنامه، منیر المعالی کیکاووس بن اسکندر، به کوشش دکتر غلامحسین لوفعی، انتشارات امیرکبیر ۱۳۶۲ ه
۶۸. شنوی معنوی به تصحیح نیکسون، انتشار بهاباد، همدان ۱۹۳۳ م
۶۹. مرزبان نامه، بگوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی تهران ۱۳۶۸ ه
۷۰. مرزبان نامه، سعدالدین ورایی، به تصحیح محمد عبدالوهاب قزوینی، همدان ۱۳۲۷ ه
۷۱. مصیبت نامه بطارنیشاپوری، با اهتمام و تصحیح دکتر نورانی وصال، انتشارات زوار ۱۳۷۲ ه
۷۲. مکارم الاخلاق، طبرسی، انتشارات بیروت لبنان ۱۳۹۲ ه ق
۷۳. منطق الطیر، فریدالدین عطار، انتشار مرکز دانشگاهی، تهران ۱۳۷۳ ه
۷۴. منطق الطیر عطار به اهتمام دکتر احمد نجیب، انتشارات اساطیر ۱۳۲۶ ه
۷۵. میزان العمل، غزالی، طبع مصر ۱۳۲۸ ه
۷۶. نقد ادبی، جلد اول، دکتر عبدالحسین زرین کوب، انتشارات امیرکبیر تهران ۱۳۷۳ ه
۷۷. نویسندگان پیشرو ایران، محمدعلی سپانلو، انتشارات نگاه، تهران ۱۳۶۶ ه
۷۸. نویسندگان پیشگام، علی آبرکسمائی، انتشارات کاویان ۱۳۶۳ ه
۷۹. یکی بود، یکی نبود، سید محمد جمالزاده، انتشارات قانون معرفت تهران ۱۳۶۶ ه

اردو

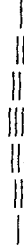
۱. ایران میں جدید فارسی کے پچاس سال ۱۹۰۰ - ۱۹۵۰، دکتر رضیہ اکبر حیدر آباد ۱۹۹۱
۲. شعرا بجم، شبلی نعمانی ندوۃ المصنفین انظم گڑھ
۳. صنایع ویدیم، مولوی مہدی حسین نامی، لالہ رام دیال آروال، الہ آباد
۴. نیا ایرانی ادب، دکتر ظہور الدین احمد ضیائی ادبی لاہور ۱۹۹۰

انگلیسی

1. An out line of History of Persian literature, Fridi.
2. History of Iranian literature, Rypka, John. Holland, D. Reidal, Publishing Company 1968. Ed. 11
3. History of Modern Iran. An Introduction by Josiph M. Upton. Harvard university Press. Cambridge 1970.
4. Literature History of Persian. London. Cambridge University 1964
5. Modern Persian Prose Literature. Kamshad H. Cambridge University Press, 1966.
6. Mirza Malkumkhan, a study in History of Iranian modernism, Hamid Algar, University California Press. Los Angeles, London, 1973.

7. *Modern Iran*, C.P Elwell-suttow, London. 1941
8. *Persian Literature: An introduction* Levey,
Reaban, AM, Oxford London, 1923
9. *Post Revolution Persian Verse*, Institute of Islamic
Studies Muslim university Aligarh 1955. India
10. *Persian to Iran (one step forward two step back)*
Tulsi Ram. Delhi India 1985.
11. *Towards a modern Iran*, Elie Kedourie, London,
England, 1980

**An evaluation of ethical prose works of Persian
with special reference to
Akhlāq-e-Nasiri
Akhlāq-e-Jalali and
Akhlāq-e-Mohsini**



*Thesis submitted to the Jawaharlal Nehru University for the award of the
Degree of
DOCTOR OF PHILOSOPHY
(Ph.D)*

**Supervisor
Dr. AKHTAR MAHDI**

**By
MD. AQUIL**

**Centre of Persian and Central Asian Studies
School of Language, Literature & Culture Studies
Jawaharlal Nehru University
New Delhi – 110067
2001**